

در سالگرد انقلاب بهمن ۵۷



مبارزه برای آزادی و دموکراسی،
مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی
را گسترش دهیم!

نه به انتقابات فرمایشی و پیش به سوی آزادی انتقابات. آزادی امزاب. مطبوعات و تشکل

انتخابات مجلس هشتم، انتخاباتی بدون حق انتخاب

انتخاب کردن و انتخاب شدن حق اولیه و انسانی هر شهروند است. جمهوری اسلامی این حق مردم ایران را از بین برده است. این حق در تمامی اسناد و مقاوله نامه‌های بین‌المللی که دولت ایران نیز پای آنها را امضا نموده، به رسمیت شناخته شده است. قوانین جمهوری اسلامی، از قانون اساسی تا قوانین مربوط به انتخابات، احزاب و نیز قوانین مربوط به آزادی‌های اجتماعی از قبیل آزادی بیان، عقیده و مرام، آزادی مطبوعات، تشکل و احزاب، همه نافی حقوق شناخته شده شهروندی هستند و امکان مخالفت با حکومت و مشارکت در سرنوشت سیاسی کشور را از نیروهای مخالف سلب می‌کند.

صفحه ۲

انسانی به نام بودجه!

پیرامون لایحه بودجه دولت برای سال ۱۳۸۷

برخلاف ادعای احمدی‌نژاد، وابستگی بودجه دولت به نفت در سال آتی نه تنها کمتر نشده بلکه افزایش یافته است. باقیمانده منابع بودجه عمومی دولت نیز، همانند سالهای پیش، از محل عوارض و مالیات، فروش دارایی‌ها و صنایع و موسسات دولتی به بخش خصوصی و یا استقراض داخلی (فروش اوراق مشارکت) و خارجی (بیع متقابل و فاینانس) تأمین می‌شود.

بر طبق لایحه دولت، فقط حدود ۳۰ درصد منابع بودجه عمومی صرف کارهای «عمرانی» (تملک دارایی‌های سرمایه‌ای) می‌شود و مابقی آن را هزینه‌های جاری و نظامی، امنیتی و اداری رژیم تشکیل می‌دهد. ضمن آنکه، بنا به تجربه، بخشی از بودجه «عمرانی» هم، عملاً صرف امور جاری دستگاه دولتی می‌شود.

صفحه ۶ محمود بهنام

عقب نشینی موقت وزارت کار

در میزان مواد «اصلامی» قانون کار

آنچه هدف این تغییرات و «اصلاحات» است، حاکم کردن هرج و مرج و قانون جنگل در مناسبات میان کارگران و سرمایه داران، لغو و حذف تدریجی قانون کار و مقررات زدائی از مناسبات کار و تبدیل قانون کار به قانونی توصیه‌ای و بدون ضمانت اجرائی و تحدید هرچه بیشتر دایره مشمول آن، همچنین جلوگیری از ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و ایجاد تشکلهای دست ساز از سوی وزارت کار می‌باشد. کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

صفحه ۱۶

برج میش درگذشت

صفحه ۱۸ - ۲۰

جنبش کردستان و نقش آن در مبارزات مردم ایران برای آزادی و دموکراسی

گفتگوی وریا محمدی با رضا اکرمی صفحه ۸

همه‌پرسی و نزول،

یک گام به پس و

امکانی برای دوگام به پیش

احمد آزاد صفحه ۲۱

به دنبال دلیلی

برای جنگ با ایران

Jungewelt Knut Mellenthin _ نشریه

برگردان ناهید جعفرپور صفحه ۲۴

گرامی باد ۱۹ بهمن سالروز تولد جنبش فدائی

انتخابات مجلس هشتم، انتخاباتی بدون حق انتخاب

نه به انتخابات فرمایشی و پیش به سوی آزادی انتخابات، آزادی امزاب، مطبوعات و تشکل

انتخابات در جمهوری اسلامی هیچگاه آزاد نبوده است. از سال‌های نخست استقرار این حکومت، علاوه بر آن که اکثر نیروهای چپ، دمکرات و آزادیخواه، با توسل به خشن‌ترین سرکوب‌ها از صحنه سیاسی حذف شده‌اند، تدابیری نیز اتخاذ شده است که حتی نیروهای منتقد حول و حوش حکومت نیز از گردونه سیاسی کنار گذاشته شوند. حضور محدود برخی نیروها در چند انتخابات جمهوری اسلامی در فردای انقلاب بهمن، در عرض مدت کوتاهی به حذف کامل همه جریان‌های سیاسی مخالف حکومت منتهی شد. بعد از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین مربوط به انتخابات، از جمله سپردن سکان انتخابات به دست فقهای شورای نگهبان، به این حذف جنبه قانونی و رسمیت داده شد. حق انتخاب شدن به نیروهای درون حکومت و آن هم به تدریج، به بخشی از نیروهای محدود گشت که از صافی شورای نگهبان و در واقع از زیر تیغ جریان مسلط حکومت گذشته باشند.

انتخابات مجلس هشتم در میان انتخابات ضد دمکراتیک جمهوری اسلامی، جزو بسته‌ترین و تا کنون سردترین آنها است. شاخص انتخابات در جمهوری اسلامی، در عین ضد دمکراتیک بودن، نوعی پولوالیسم محدود در درون جناح‌های رقیب بوده است، اما در این انتخابات، از همان نخست اصل بر حذف رقبا، توسط جناح قدرتمند حول ولی فقیه گذاشته شده است. سنگینی فشار به نیروهای مخالف جناح حاکم تا حدی است که حتی بسیاری از چهره‌های مهم حکومتی نیز، علیرغم تبلیغات چند ماهه خود، عطای ورود به صحنه انتخابات را به لقای آن بخشیده‌اند و خود را کنار کشیده‌اند. در عمل نیز، اکنون اکثریت قریب به اتفاق کاندیداهای مخالف جناح حاکم، قبل از آن که حتی بر طبق روال سنتی به زیر تیغ شورای نگهبان برسند، توسط وزارت کشور و دولت رد صلاحیت شده‌اند.

تا کنون صلاحیت داوطلبان توسط شورای نگهبان احراز می‌شد. در این انتخابات هیئت‌های اجرائی بخشی از کار شورای نگهبان را بر عهده گرفته‌اند. این هیات‌ها که وظیفه دارند شرایط داوطلبان را از نظر سن قانونی، تحصیلات، محل اقامت و... بررسی کنند، با حذف بخش مهمی از داوطلبان به دلیل عدم احراز صلاحیت و... کار شورای نگهبان در حذف مخالفان درون حکومتی را آسان‌تر نموده‌اند.

نیاز حکومت به رای مردم برای مشروعیت بخشیدن به نهادهای حکومتی از یک سو، و دلبستگی همه جناح‌های حکومتی به نظام جمهوری اسلامی و تاکید آنها بر اولویت حفظ نظام از سوی دیگر، زمینه‌ساز برگزاری چنین انتخاباتی است. حذف شدگان این دوره یعنی اصلاح‌طلبان حکومتی، این بار نیز، دست آخر حداکثر به کرامات رهبر متوسل خواهند شد، تا با صدور جواز مشارکت به تعدادی از حذف شدگان آنها، تور انتخابات را برای آنها نیز گرم کند.

حکومت جمهوری اسلامی بر پایه تبعیض بنیان گذاشته شده است. این تبعیض از همان نام این حکومت آغاز می‌شود. از یک سو مدعی جمهوریت است، یعنی بر اساس رای مردم عمل می‌کند، از سوی دیگر حق انتخاب شدن هر ایرانی غیر مسلمان را نقض می‌کند. در میان مسلمانان نیز، فقط پیروان شیعه اثنی عشری را مد نظر دارد و در این حد هم نمی‌ماند. از میان شیعیان اثنی عشری، تنها کسانی که التزام و اعتقاد به «اصل مرفی ولایت فقیه» دارند و آن را در عمل ثابت نموده‌اند، مورد تاکیدند و از اینها هم فقط آنهایی حق انتخاب شدن دارند که از نظر شورای نگهبان و اخیراً و با توجه به رد صلاحیت‌های هیات‌های اجرائی دولت، از نظر مسئولین دولتی، شک و شبهه‌ای در مورد «صلاحیت» آنها نباشد.

محو حقوق اولیه شهروندی در کشور، برتری دادن به یک مذهب بر مذاهب دیگر و

حقانیت بخشیدن به یک تفسیر از مذهب از طرف صاحبان قدرت و حتی تحمیل جبری آن بر نزدیک‌ترین حلقه حکومت، مشخصه اصلی این حکومت است.

جمهوری اسلامی از یک طرف خود را حکومتی با منشا الهی می‌داند و بر اساس شریعت اسلامی و قوانین اسلامی حکومت می‌کند؛ از طرف دیگر، برای مشروعیت بخشیدن به ادامه حکومت، نیازمند رای مردم است. اما در هراس از قضاوت مردم در پای صندوق‌های رای به ایجاد مکانیسم‌های کنترل ماقبل انتخاباتی دست می‌زند؛ انتخابات را علیرغم محدود بودن آن به درون حکومت، عملاً به دو مرحله تقسیم می‌کند. اول شورای نگهبان تعیین می‌کند که چه کسی حق انتخاب شدن دارد، سپس مردم را به انتخاب از میان آن‌ها فرا می‌خواند. تجربه رای اعتراضی مردم در دوم خرداد ۷۶ و نیز در انتخابات مجلس ششم، ولی فقیه و جناح مورد حمایت او را محتاط‌تر نموده است.

حذف کامل مطبوعات غیرخودی، استفاده از سپاه پاسداران و بسیج به مثابه یک حزب سیاسی، وارد نمودن فرماندهان سپاه به صحنه سیاست، در کنار حذف دسته جمعی اصلاح‌طلبان حکومتی از گردونه انتخابات، از جمله اقداماتی بودند که نتایج خود را در انتخابات مجلس هفتم و قبضه کامل آن آشکار ساخت و در «معجزه» انتخابات ریاست جمهوری پی گرفته شد. اکنون همه قرائن حاکی از تلاش برای تسخیر کرسی‌های مجلس هشتم توسط جناح حاکم است.

انتخاب کردن و انتخاب شدن حق اولیه و انسانی هر شهروند است. جمهوری اسلامی این حق مردم ایران را از بین برده است. این حق در تمامی مقاله‌نامه‌های بین‌المللی و در تمامی اسناد بین‌المللی که دولت ایران نیز پای آنها را امضا نموده، به رسمیت شناخته شده است. قوانین جمهوری اسلامی، از قانون اساسی تا قوانین مربوط به انتخابات، احزاب و نیز قوانین مربوط به آزادی‌های اجتماعی از قبیل آزادی بیان، عقیده و مرام، آزادی مطبوعات، تشکل و احزاب، همه نافی حقوق شناخته شده شهروندی هستند و امکان مخالفت با حکومت و مشارکت در سرنوشت سیاسی کشور را از نیروهای مخالف سلب می‌کند. < صفحه ۳

انتخابات هشتم مجلس و سیاست ورزی اپوزیسیون

محمد اعظمی

احزاب سیاسی و نهادهای مدنی و حق استفاده برابر از رسانه‌های عمومی، وجود ندارد.

انتخاب شدن حقی است محدود به جریان حاکم، یعنی تنها مسلمانان شیعه اثنی عشری، که اعتقاد به "اصل مترقی ولایت مطلقه فقیه" دارند، می‌توانند در انتخابات شرکت کنند. در این محدوده، یعنی در میان خودی‌های حکومتی، انتخابات جدی و رقابت‌ها سرنوشت ساز است. رای مردم برای انتخاب این افراد تعیین کننده است.

دومین خصوصیت عمومی انتخابات در جمهوری اسلامی این است که در جریان رای‌گیری، تقاب نقش اصلی را ندارد. حکومت اعمال نظر می‌کند، اما تقاب به سبک و سیاق رایج، چهره انتخابات را نمی‌سازد. چون اولاً کسانی که نباید انتخاب شوند امکان رقابت پیدا نمی‌کنند و حذف می‌شوند. ثانیاً رقابت بین دستجات حکومتی واقعی است. حتی بین یک گرایش هم، دسته بندی وجود دارد. این نیروها بر انتخابات نظارت دارند و نمی‌گذارند به سادگی حق‌شان پایمال شود. هر زمان هم تقابلی صورت گرفته است، پیش از هر کس، خود همین کاندیداها آن را در شیپور دمیده‌اند.

تقاب اگر چندان میدانی برای عرض اندام پیدا نمی‌کند، ولی دخالت جناح مسلط حکومت در انتخابات، جدی است. حکومت با پول خود، با زور خود و با رسانه‌های انحصاری، در انتخابات دخالت می‌کند.

منبع پول حکومت، مالیات نیست. سرمایه‌ها و ذخایر ملی و بویژه نفت است. با این پول بساط نهادهای ریز و درشت وابسته به حکومت نظیر کمیته امداد، بنیاد شهید و... می‌چرخد. این نهادها به دلیل امکانات معیشتی و اقتصادی که در اختیارشان قرار دارد، حقوق بگیرانی دارند. در انتخابات، این افراد مجبورند مشارکت کرده و حتی به افراد معینی رای دهند.

حکومت با زورش، ترس ایجاد می‌کند و در تلاش است که مردم را مرعوب کرده، به پای صندوق‌ها بکشاند. پراکندن شایعات برای اعمال فشار، بویژه روی جوانان بیش از ۱۵ سال وزیرکنکوری‌ها، برای مهر شناسنامه‌ها، یکی از این نمونه‌ها است. < صفحه ۱۴

تا ۲۴ اسفند، روز انتخابات مجلس هشتم، کمتر از یک‌ماه و نیم دیگر باقی نمانده است. جریان حاکم این بار تیغ نظارت استصوابی را به دست دولت داده است تا زحمت شورای نگهبان را کم کند. از حق نباید گذشت که هیئت‌های اجرائی وزارت کشور دولت احمدی نژاد هم به وظیفه خود «مسئولانه» عمل کرده‌اند. آنها فقط به جریان‌های خلی خودی جواز شرکت در انتخابات داده‌اند. حتی شیخ مهدی کروبی هم که خواب حضور در مجلس را می‌دید، از این تصفیه در امان نماند. او از طریق زیر ضرب بردن اصلاح طلبان حکومتی و با کرنش آزار دهنده در برابر ولی فقیه کوشید جواز عبور به مجلس را به دست آورد که بی نتیجه ماند. اوضاع چنان خراب شده است که جایی برای شرکت در انتخابات مجلس هشتم، حتی برای بخشی از خودی‌ها هم باقی نمانده است. اتخاذ سیاست هماهنگ در قبال چنین انتخاباتی، شاید هیچ‌گاه تا بدین اندازه در بین اپوزیسیون و بخشی از لایه‌های نزدیک به حکومت و حتی بخشی از جریان‌های خودی حاکم، آسان نبوده است. نفی این انتخابات، امروز حتی در بین کسانی که تا دیروز پای ثابت شرکت در انتخابات بوده‌اند، نیرومند شده است و اگر با تغییرات مهمی روبرو نشویم، این انتخابات از سرمای سخت بهمن امسال هم، سردتر برگزار خواهد شد.

در این نوشته به برخی نکات در رابطه با سیاست ورزی اپوزیسیون در قبال انتخابات پرداخته‌ام. پیش از آن نگاهی دارم به خصوصیات مشترک انتخابات در جمهوری اسلامی و سپس مکث کوتاهی خواهم داشت روی ویژگی انتخابات مجلس هشتم.

انتخابات در جمهوری اسلامی، به رغم تفاوت‌هایشان، ویژگی‌ها و خصوصیات مشترکی دارند که بیش از این تفاوت‌هاست. از این رو، شناخت آنها برای اتخاذ سیاست اهمیت دارد. به مهم‌ترین این اشتراکات می‌پردازم:

اولین خصوصیت مشترک در همه دوره‌ها، مربوط به شرایط حاکم بر انتخابات است. انتخابات در جمهوری اسلامی آزاد نبوده و آزاد نیست. یعنی در این حکومت حق انتخاب شدن، حق سخن گفتن، حق نوشتن و انتشار آن، حق داشتن روزنامه و نشریه، حق فعالیت

دولت جمهوری اسلامی نیز تاکنون با توسل به خشن‌ترین سرکوب‌ها این بی‌حقوقی را تحمیل کرده است. انتخابات مجلس هشتم نه فقط در غیاب حذف شدگان رسمی حکومت یعنی همه نیروهای چپ و دمکرات و آزادیخواه کشور، بلکه حتی منتقدین حول و حوش حکومت و نیز با حذف رسمی بخش مهمی از نیروهای درون رژیم، برگزار می‌شود. چنین انتخاباتی فقط نام انتخابات را با خود یدک می‌کشد.

جمهوری اسلامی از گردن نهادن به رای مردم سر باز می‌زند، از نتیجه آن در هراس است و از این رو حق انتخابی برای هیچ کس قائل نیست و تنها از مردم می‌خواهد تا از طریق صندوق‌های رای انتخاب وی را تأیید کنند.

ما بر حق انتخاب آزادانه مردم تأکید داریم و معتقدیم تمامی قوانین و مقرراتی که مانع آزادی احزاب، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی تشکل، رفع تبعیض علیه زنان، ملیت‌ها و پیروان مذاهب دیگر هستند، باید ملغی شوند. هر گونه نظارت دولتی بر انتخابات و از جمله نظارت استصوابی باید بر چیده شود، نظارت احزاب سیاسی و نهادهای مدنی بر انتخابات و برای حفظ رای مردم جایگزین آن شود.

شعار مدافعان حق حاکمیت مردم، در مقابل انتخابات تحت کنترل مجلس هشتم، باید «نه به انتخابات فرمایشی و پیش به سوی آزادی انتخابات، آزادی احزاب، مطبوعات و تشکل باشد».

انتخاب حکومتگران حق مردم است. دولت‌های دموکراتیک بر اساس رای آزاد مردم تشکیل می‌شوند و بر اساس همین رای هم جای خود را به هر دولت دیگری می‌دهند که اعتماد و آراء مردم را جلب کرده باشند. قدرتی که بر سرنوشت مردم و جامعه حکومت می‌کند، هدیه هیچ مرجعی خارج از اراده انسانی آحاد یک جامعه نیست، حقی است که مردم با رای خود واگذار می‌کنند و با رای خود نیز می‌توانند آن را بازپس گیرند. رژیمی که به حق انتخاب مردم احترام نمی‌گذارد، نمی‌تواند تا ابد از بالای سر مردم بر سرنوشت آنها حکومت کند. چنین رژیمی سرنوشتی بهتر از سرنوشت سلف خود نخواهد داشت. باید در انتظار اراده توده‌ها برای اعاده این حق باشد، اراده ای که هیچ قدرتی را یارای مقابله با آن نخواهد بود. □

صفحه ۳ <

افزون بر این، بسیاری از مردم توسط ارگان‌های وابسته به حکومت، همچون بسیج، برای شرکت در انتخابات سازمان داده می‌شوند.

حکومت از طریق رسانه‌ها، که به صورت انحصاری همه آنها را در اختیار دارد، تنها صدای مورد نظرش را منعکس می‌کند. برخی بر این نظرند که چهره حکومت برای همه شناخته شده است. این چنین نیست. حتی در کشورهای که در آنها انتخابات، آزاد است، قدرت‌ها از طریق تبلیغات، مردم را می‌فریبند. در کشوری مثل فرانسه نیز که رسانه‌ها قانوناً مستقل هستند، از طریق همین رسانه‌ها، نامردمی‌ترین چهره‌ها می‌توانند در میان مردم جا باز کرده و برگزیده شوند. در ایران که رسانه‌های مستقل وجود ندارد و آزادی‌خواهان امکان رساندن صدای خود به مردم را ندارند، نقش این رسانه‌ها در فریبکاری، از اندازه برون است. احمدی‌نژاد توسط همین رسانه‌ها توانست با عوام‌فریبی، به یکی از مخالفان فساد و مدافعان عدالت اجتماعی برای افساری از مردم تبدیل شود.

سومین خصوصیت عمومی انتخابات در جمهوری اسلامی، به شیوه برخورد اپوزیسیون به این موضوع برمی‌گردد. اپوزیسیون آزادی‌خواه جمهوری اسلامی نتوانسته است به اندازه قامت اش، در انتخابات نقش‌آفرین باشد. همواره پراکنده عمل کرده، به دست و پای یگدیگر پیچیده‌اند. افزون بر این، در این دوره‌ها، پیرامون انتخابات، سه‌گرایش در اپوزیسیون وجود داشته است. یک‌گرایش، سیاست‌کردنش از آرمان تهی است. این‌گرایش از آنجا که چشم‌اندازی برای آزادی‌خواهان نمی‌بیند، همواره تمایل به شرکت در انتخابات و تقویت یک نیرو در برابر نیروی مضرت‌تر را دارد. در تأیید این سیاست، از زوایای مختلفی استدلال می‌شود، اما همیشه به شرکت در انتخابات می‌انجامد. گرایش مقابل آن، با چشم بستن بر واقعیات، تنها آرمان را مبنای اتخاذ سیاست می‌کند. این‌گرایش با انتخابات به مثابه یک موضوع مشخص برخورد نمی‌کند. از انتخابات یک پرنسیپ می‌سازد و آن را در حکومت جمهوری اسلامی همواره نفی می‌کند. گرایش سوم به انتخابات به عنوان یک موضوع سیاسی نگاه کرده، واقعیت را مینا و آرمان را راهنما می‌کند. این درک‌نه از شرکت در انتخابات و نه از نفی آن، اصل نمی‌سازد. با انتخابات برخورد مشخص دارد. این نگاه، مهمترین معیار برای سنجش انتخابات را، دموکراتیک بودن آن می‌داند. تنها در دو حالت ممکن است این معیار، حرف اول را نزنند. یکی زمانی است که جامعه را خطر جنگ و یا خطر تسلط فاشیسم تهدید کند. در چنین حالتی، تمرکز نیرو

برای نفی جنگ افروزان و یا فاشیست‌ها، به سود مردم تمام می‌شود. و دوم، در شرایطی است که رای به یک نیرو، امکاناتی برای پیشرفت به سوی دموکراسی ایجاد کند. برای نمونه در دوم خرداد حضور مردم در پای صندوق‌های رای، امکاناتی برای تعمیق دموکراسی و پیشروی مردم ایجاد کرد. شرکت در انتخابات دوم خرداد و زدن ضربه به نماینده ولی فقیه، به سود جنبش مردم بود. هر چند که در دوم خرداد نیز انتخابات، آزاد نبود.

چهارمین خصوصیت عمومی، به وضعیت و واکنش مردم نسبت به انتخابات مربوط است. مردم بویژه در شهرها، اکثراً می‌دانند که انتخابات آزاد نیست. اما در مجموع، چون آلترناتیوی وجود ندارد و چشم‌اندازی نمی‌بینند، در انتخابات شرکت می‌کنند. البته این شرکت در نقاط مختلف یکسان نیست. در شهرهای بزرگ، به جز مورد استثنائی دوره اولیه اصلاحات، تمایل غالب، عدم شرکت در انتخابات است. اما در روستاها و شهرهای کوچک، شرکت مردم بستگی به سازماندهی جریانات حاکم دارد. عموماً میزان مشارکت در این مناطق بیش از ۵۰ درصد بوده است.

ویژگی‌های انتخابات مجلس هشتم:

این ویژگی را در سه زمینه می‌توان مشاهده کرد.

وضعیت حکومت: سیاست حکومت در چارچوب همان مجلس هفتم قرار دارد. اما شواهد نشان می‌دهد که با انتخاباتی بازهم غیردموکراتیک‌تر مواجه هستیم. در این دور، دامنه خودی‌ها بازهم تنگ‌تر می‌شود.

هر چند که سیاست حذف در مرحله نخست، توسط هیئت‌های نظارت و وزارت کشور تقریباً بی‌سابقه بود، اما گمان نمی‌کنم که ابعاد حذف نیروهای رقیب در همین حد بماند. احتمالاً برخی از اصلاح‌طلبان، بویژه طرفداران خط فکری کروبی، با پادرمیانی "سران" خود، توسط رهبر بخشوده شده، به صحنه انتخابات بازگردانده می‌شوند. با این سیاست، هم تا حدودی تب انتخابات بالا می‌رود و هم ضمن حذف برخی از رقیبان حکومتی، آنان به خدمت جناح رقیب در می‌آیند.

بسته به میزان و شدت سیاست حذف و متناسب با آن، منطقاً صف اصلاح‌طلبان به همدیگر نزدیک می‌شود. اصلاح‌طلبان، پس از مجلس هفتم، به جای درس‌گیری از شکست بزرگ خود و کشیده شدن به سوی مردم، بابت اعتنائی به آن، به مباحثات بیشتر با ولی فقیه متمایل شده، سیاست نرم‌تری برگزیده‌اند. بعید به نظر می‌رسد حتی اگر همگی سالم از تیغ نظارت استصوابی بگذرند، بتوانند جایگاهی در مجلس هشتم به دست آورند.

اگر سیاست حذف در همین چارچوب باشد، کشمکش در صفوف اصول‌گرایان افزایش می‌یابد. از انتخابات ریاست جمهوری به این سو، شکاف در صفوف اصول‌گرایان عمیق‌تر شده، به احتمال زیاد، در این انتخابات بازهم شکاف عمیق‌تر می‌شود.

در صورتی که اصلاح‌طلبان در انتخابات شرکت نکنند، که رویه تاکتونی آنها نیست، زمینه برای فشار به حکومت افزایش می‌یابد و آنها موقعیت‌شان ضعیف‌تر خواهد شد.

وضعیت مردم: در جامعه ما که احزاب سیاسی وجود ندارند و نهادهای مدنی هم یا پانگرفته و یا موقعیت حقوقی ندارند، واکنش جامعه چندان قابل پیش‌بینی نیست. از این که مردم پاسخ‌نگرفته و از کل حکومت و همه جناح‌های آن ناراضی‌اند، شکی نیست. اما چشم‌اندازی هم ندارند. وضعیت در شهرهای بزرگ تا حدی انفعالی است. در مناطق روستائی و کوچک مشارکت، بستگی به سازماندهی دار و دسته‌های حاکم دارد. هرچه سازماندهی قوی‌تر باشد، تعداد بیشتری به پای صندوق‌ها کشیده می‌شوند. در مناطق ملی، بویژه کردستان، به دلیل سیاست تبعیض آمیز حکومت با مردم این مناطق، به نظر می‌رسد درصد مشارکت پائین باشد. وضعیت به گونه‌ای است که حتی اصلاح‌طلبان کرد نیز انتخابات را بایکوت کرده‌اند. اگر با تغییر و تحولی مواجه نشویم و روال در همین چارچوب پیش رود، درصد مشارکت، از انتخابات مجلس هفتم پائین‌تر خواهد بود.

وضعیت اپوزیسیون: اپوزیسیون «غیر قانونی» و تحت پیگرد، بدون حق است. اگر هم بخواهد، نمی‌تواند در انتخابات شرکت کند. بخش دیگری از اپوزیسیون «غیر قانونی»، که تا کنون توسط حکومت تحمل شده است، حق انتخاب شدن ندارد.

اپوزیسیون تا کنون نه متحد عمل کرده و نه تاکتیک خلاق داشته و نه توانسته حرف خود را به گوش مردم برساند. در این انتخابات جریانات اپوزیسیون آزادی‌خواه، حداکثر به دادن اعلامیه‌ای بسنده کرده، مباحثی را نیز در پالتاک‌ها راه‌اندازی کرده‌اند. در ارتباط با سیاست ورزی اپوزیسیون، توجه به چند مساله اهمیت دارد که توجه به این مسائل اتخاذ سیاست و اثرگذاری را ممکن است افزایش دهد:

برای طرح و فراگیر کردن هر سیاستی، نخستین شرط آن، داشتن ایده درست و قابل فهم برای کسانی است که مخاطب سیاست‌اند. موضع ما پیرامون انتخابات، تا کنون یا نفی و یا تأیید آن بوده است. ما سیاست طرح نمی‌کنیم. ما در ارتباط و یا در برابر سیاست حکومت، موضع‌گیری می‌کنیم. در کشور ما، به دلایل مختلف از جمله سلطه

دیرپای استبداد، < صفحه ۵

صفحه ۴

سیاست نفی، جاذب شده و در مواردی، حتی نیروی بسیاری را جلب کرده است. این خصوصیت بر سیاست ورزی اپوزیسیون سایه انداخته است. تا کنون تحریم انتخابات عموماً با این درک اتخاذ می شده است. سیاست نفی، امروز دیگر کارائی چندانی ندارد و برای اثرگذاری، به کار نمی آید. از این رو نیازمندیم که سیاست خود را اثباتی کنیم. افزون بر این، نفی انتخابات ضد دموکراتیک به تنهایی با هر زبانی بیان شود، انفعالی است. شرکت در انتخابات غیردموکراتیک برای آزادیخواهان هم، هر چند انفعالی نیست، اما فعالیتی است دنباله روانه و در میدان رقیب، به جز در موارد خاص، به تحکیم نظر مخالف کمک می کند. نفی، در صورتی که با برنامه اثباتی همراه شود، می تواند تحرک ایجاد کرده و ما را در جایگاه خود قرار دهد. اهمیت دارد که ما در انتخابات با سیما و سیاست خود فعالیت کنیم.

با داشتن سیاست درست نیازمند فضا سازی و حساس کردن مردم هستیم تا سیاست ما بتواند نظرات را جلب نماید. زمانی که کارگران را اخراج و یا دستگیر می کنند و مورد آزار قرار می دهند؛ زمانی که به تجمع دانشجویان حمله کرده و آنها را مجروح و زندانی می کنند؛ و یا هنگامی که زنان را برای خواست برابری خواهانان شان به بند می کشند، ابتدا باید جامعه را از این ماجرا آگاه کرد و سپس با حساس کردن جامعه، خواهان احقاق حقوق آنان شد. مسائل مربوط به جنبش های اجتماعی و حقوق مردم، فقط توسط جریان های مدافع آنان طرح و پیگیری می شود. کار زیادی مورد نیاز است تا مردم حساس شده به حرکت و اداری شوند. انتخابات اما، از مقوله دیگری است. موضوعی است که حکومت آن را طرح و تبلیغ کرده و به مساله مردم تبدیل می کند. ما نیازی به صرف انرژی نداریم تا فضا برای سیاستمان در رابطه با انتخابات ایجاد کنیم. این فضا توسط حاکمان ایجاد می شود. مهم این است که سیاستی درست اتخاذ کرده، آن را در فضای انتخاباتی به گوش مردم برسانیم. می دانیم که انتخابات یکی از بهترین شرایط برای طرح سیاست است. اپوزیسیون تا کنون از این موقعیت خوب بهره نبرده است.

بزرگترین نیرو در جامعه ایران نیروی است که انتخابات کنونی را نمی پذیرد. این نیرو انتخابات را ضددموکراتیک دانسته آنرا تحریم می کند. در میان شرکت کنندگان نیز درصد بالایی از آنها به انتخابات از همین زاویه نگاه می کنند، اما به دلایل دیگری در آن شرکت می کنند. بنابراین، وزن نیروی که خواهان انتخابات آزاد هستند بسیار سنگین است. از اینرو، نفی این انتخابات غیردموکراتیک

را اگر با مبارزه برای انتخابات آزاد همراه کنیم، می تواند نیروی وسیعی را به لحاظ ذهنی با خود همراه نماید.

انتخابات آزاد مجموعه شرایطی دارد که فعلاً یکی از موانع اصلی آن در ساختار و قانون اساسی ایران، نظارت استصوابی شورای نگهبان است. با لغو نظارت استصوابی، علاوه بر آزادی خواهان، بسیاری از اصلاح طلبان نیز همدلی دارند. هر چند که انتخابات آزاد بدون یک جنبش نیرومند و سراسری در جمهوری اسلامی تقریباً غیر قابل تصور است و از آنجا که حکومت کنونی، اگر هم به فرض تقریباً محال بخواهد، صلاحیت برگزاری آن را ندارد، تامین نظارت بین المللی بر انتخابات عنصر دیگری است که در خدمت انتخابات آزاد در ایران قرار دارد.

با این توضیحات، نه، به انتخابات مجلس جمهوری اسلامی و دفاع از انتخابات آزاد، شعار مناسبی به نظر می رسد. لغو نظارت استصوابی، حق آزادانه انتخاب با تمامی الزامات آن و تامین نظارت بین المللی، سه عنصری است که به آزادی انتخابات معنا می دهد. این شعار ظرفیت پشتیبانی داخلی و خارجی را دارد و می توان هم در داخل آن را تبلیغ کرد و از این منشور، جریان های مختلف را به چالش کشید و هم برای جهانیان قابل قبول و منطقی است. اساساً نیروی که خواهان اعمال اراده مردم و مدافع حق حاکمیت آنان است، این حق را از طریق انتخابات پی می گیرد. اینکه مستبدان نمی گذارند انتخابات آزاد برگزار شود، نباید ما را به مخالفت با این شعار بکشاند. ضدیت با انتخابات آزاد به نام مستبدان داخلی ثبت شده است. روا نیست برخی از آزادی خواهان ناخود آگاه با این آزادی ستیزان در مخالفت با این شعار همصدا شوند.

توجه داشته باشیم که این انتخابات توسط جمهوری اسلامی با قدرت مالی و تبلیغی زیاد برگزار می شود. از فراخوان به عدم شرکت در انتخابات و نتیجه آن، نباید درکی غلوآمیز ارائه داد. یک حکومت مستبد، بویژه زمانی که روی دریای نفت قرار دارد، تا آستانه سرنگونی، حدود ۵۰ درصد از جمعیت را به پای صندوق ها می کشاند. فراخوان های مخالفان فعلاً در بهترین حالت، کمتر از نیمی از شرکت کنندگان را متأثر می کند. توجه به این مساله بدین خاطر اهمیت دارد که این تبلیغات نادرست، بیش از هر چیز، حرکت مردم را ضعیف می کند. ما در انتخابات ریاست جمهوری احمدی نژاد، درصد مشارکت را پائین تر از حدود واقعی آن ارزیابی کردیم. زبان آن ارزیابی، به لحاظ تبلیغی، تبدیل یک برد مسلم مردم به یک باخت بود. در آن انتخابات بنابه نظر حکومت نزدیک به ۴۰ درصد مردم در انتخابات شرکت

نکردند. یعنی آمار عدم مشارکت، بیش از مجموعه نیروهای محافظه کار به شمول شورای نگهبان و شخص رهبر و به کمک تمامی رسانه های ارتباط جمعی و ابزارهای تبلیغی و اعمال فشارها و تقلبات و دخالت های پنهان و آشکار در انتخابات بوده است، که رقم بزرگی است. افزون بر این، ثقل اصلی نیروی تحریم را آگاه ترین نیروهای جامعه و اثرگذارترین آنها بر روند های سیاسی می سازد. ما چنان بد تبلیغ کردیم که این قوت ها، همه در سایه قرار گرفت. تحریم کنندگان انتخابات، حداقل از مجلس هفتم به این سو، بزرگترین جریان اجتماعی در داخل کشور بوده اند. اما این نیرو نه سخنگوئی دارد و نه نسبت به توان و قدرتش، در سیاست های جامعه اثرگذار است.

در هر کشوری که انتخاباتی برگزار می شود نیروها عمدتاً به دو بخش تقسیم می شوند. بخشی از پیش تکلیفشان روشن است. یا در انتخابات شرکت می کنند و یا آن را تحریم می نمایند. شرکت کنندگان هم، عموماً نماینده خود را انتخاب کرده اند. در بین این مجموعه، جایگاهی بسیار دشوار است. نیروی تعیین کننده انتخابات، بخش دیگری است که تکلیف اش روشن نشده است. هدف تبلیغات جریان های سیاسی، از شرکت کنندگان گرفته تا تحریمیان، این نیروست. در جامعه ما این جریان که من آن را نیروی تردید می نامم، کم نیست. این نیرو را نداشتن چشم انداز و نبود یک آلترناتیو دموکراتیک قدرتمند از سوئی و همراه نبودن با جناح های حکومتی از سوی دیگر، به تردید انداخته است. تردید اینان را، قدرت و امید درهم می شکند. اپوزیسیون دموکراسی خواه، بسیار وسیع اما پراکنده است. از اینرو قدرتش، در اتحاد اوست و اتحاد او، آفریننده امید خواهد بود.

تا زمانی که اپوزیسیون آزادی خواه نتواند انرژی خود را متمرکز کند، همواره به رغم داشتن سیاست درست، مغلوب نیروی ضعیف تر از خود خواهد بود. ما نیازمندیم پس از این همه درد و رنج بتوانیم در درجه نخست با متحدان طبیعی خود کار مشترک کنیم. برای "نه" گفتن به انتخابات مجلس و دفاع از انتخابات آزاد، ضروری است تمامی کسانی که امکان همکاری دارند، فعالیت خود را یکپارچه کنند. با کسانی که به دلایل مختلف امکان عمل مشترک وجود ندارد، اهمیت دارد گفتمان خود را هماهنگ و مشترک کنیم. افزون بر این، خطاست که کار تبلیغی را به دوره انتخابات محدود نمود. پس از انتخابات هم نیازمندیم که این سیاست را پیگیری کنیم و با برملا کردن نتیجه انتخابات، نامشروع بودن حاکمان را تبلیغ نماییم. □

۱۲ بهمن ۱۳۸۶ برابر اول فوریه ۲۰۰۸

انبانی به نام بودجه!

پیرامون لایحه بودجه دولت برای سال ۱۳۸۷

اواسط ماه گذشته، محمود احمدی نژاد سومین لایحه بودجه دولت خود، برای سال ۱۳۸۷ را به مجلس ارائه کرد. بر پایه متن لایحه تقدیمی، حجم بودجه کل کشور (شامل دولت و شرکت‌ها و بانک‌های دولتی و موسسات انتفاعی وابسته به دولت) در سال آینده نزدیک به ۲۸۰ هزار میلیارد تومان (معادل ۳۱۵ میلیارد دلار) است و میزان بودجه خود دولت، که اصطلاحاً «بودجه عمومی» دولت خوانده می‌شود، حدود ۷۹ هزار میلیارد تومان (تقریباً ۹۰ میلیارد دلار) پیش بینی شده است. با مقایسه این رقم با رقم بودجه عمومی دولت برای سال جاری، معلوم می‌شود که رشد بودجه پیشنهادی دولت برای سال آتی دستکم ۱۴ درصد است. بیش از نیمی از منابع بودجه عمومی، چنان که پیدا است، از طریق صادرات نفت تأمین می‌شود:

چه به شکل درآمدهای ناشی از صادرات نفت خام و فرآورده‌های نفتی که مستقیماً عاید دولت می‌گردد و چه به صورت بخشی از درآمدهای نفت صادراتی که به «حساب ذخیره ارزی» واریز و به عناوین گوناگون، از آن برداشت و هزینه می‌شود. در بودجه پیشنهادی برای سال آینده نیز، صادرات نفت خام بر اساس بشکه‌ای ۴۰ دلار محاسبه و در بودجه عمومی منظور می‌شود و باقی مانده درآمدهای صادراتی نفت در حساب ذخیره ارزی درج می‌گردد. علاوه بر اینها، بخشی دیگر از درآمدهای نفتی هم با عنوان «مالیات» و یا «سهم سود دولت» از فعالیت‌های شرکت‌های ملی نفت و گاز، در بودجه دولت وارد می‌شوند. اما، همانطور که در سطور بعدی خواهد آمد، امسال بحث و مجادله پیرامون چگونگی محاسبه و کنترل درآمدهای نفتی، جدا از دعوی مرسوم بر سر تقسیم دلارهای نفتی نیز در میان گردانندگان حکومتی بالا گرفته است. در هرحال، برخلاف ادعای احمدی نژاد، وابستگی بودجه دولت به نفت در سال آتی نه تنها کمتر نشده بلکه افزایش یافته است. باقیمانده منابع بودجه عمومی دولت نیز، همانند سالهای پیش، از محل عوارض و مالیات، فروش دارایی‌ها و صنایع و موسسات دولتی به بخش خصوصی و یا استقرار داخلی (فروش اوراق مشارکت) و خارجی (بیع متقابل و فاینانس) تأمین می‌شود.

مرکز جهانی علوم اسلامی و... به ارگان‌های مذهبی - سیاسی رژیم اختصاص می‌یابد. به تصریح خود احمدی نژاد در هنگام ارائه لایحه بودجه، علاوه بر رقم قابل توجهی که برای «ساخت حوزه‌ها و مدارس علمیه» پرداخت می‌شود، ۳۰۰ میلیارد ریال برای مصلی‌ها و ۶۰۰ میلیارد ریال برای مساجد اختصاص یافته است. «کمیتة امداد امام خمینی» جدا از بودجه و درآمدهای اختصاصی آن، در سال آینده «کمکی» بالغ بر ۲/۱۲ هزار میلیارد ریال از بودجه عمومی دریافت می‌کند.

بودجه پیشنهادی دولت که با مختصات مذکور در بالا تهیه و تدوین شده، هم اکنون در حال رسیدگی در مجلس است. بررسی و تصویب بودجه سالانه همواره یکی از موضوعات بحث‌انگیز و از جمله موارد عمده کشمکش‌های جاری بین جناح‌ها و باندهای حکومتی بوده است. امسال نیز که رسیدگی به بودجه مقارن با برگزاری انتخابات هشتمین دوره مجلس رژیم شده است، طبعاً جنگ و دعوی میان دستجات درون مجلس و بین مجلس و دولت نیز شدت و دامنه بیشتری یافته است. اما علاوه بر اینها، دولت احمدی نژاد در تهیه و ارائه لایحه بودجه، این بار شگردهای تازه‌ای را به کار گرفته که این نیز مزید بر علت شده است.

بعد از روی کار آمدن دار و دسته احمدی نژاد، برنامه چهارم اقتصادی دولت (۸۸-۱۳۸۴) که در دوره خاتمی تهیه و تدوین گردیده و توسط مجلس فعلی هم با جرح و اصلاحاتی به تصویب نهایی رسیده بود، عملاً کنار گذاشته شد. چنان که در تنظیم لوایح بودجه ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ نیز، به رغم اشارات موردی، اساس آن برنامه (که در واقع تداوم تعدیل شده همان سیاست معروف «تعدیل اقتصادی» بود) نادیده گرفته شد. پس از آن نیز، احمدی نژاد «سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور» (سازمان برنامه و بودجه سابق) را منحل کرده و بخش باقیمانده‌ای از وظایف آن را نیز زیر عنوان «معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی» به نهاد ریاست جمهوری منتقل کرد و در سطح استان‌ها نیز، به استانداران واگذار کرد. بدین ترتیب، با حذف «برنامه» و سپس «بودجه» از وظایف و اختیارات «سازمان برنامه و بودجه»، به گفته کارشناسان آن، تنها «سازمان و» برجای ماند! آشکار است که وجود و فعالیت چنین سازمانی، بنا به تجربه سالیان گذشته، به خودی خود تغییری اساسی در برنامه‌ها و سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی پدید نمی‌آورد، < صفحه ۷

بر طبق لایحه دولت، فقط حدود ۳۰ درصد منابع بودجه عمومی صرف کارهای «عمرانی» (تملک دارایی‌های سرمایه‌ای) می‌شود و مابقی آن را هزینه‌های جاری و نظامی، امنیتی و اداری رژیم تشکیل می‌دهد، ضمن آنکه، بنا به تجربه، بخشی از بودجه «عمرانی» هم، عملاً صرف امور جاری دستگاه دولتی می‌شود.

دولت احمدی نژاد، در ادامه سیاست خود که تنظیم و اجرای بودجه سالانه دولت را در اساس، به عنوان وسیله‌ای جهت «تقسیم غنائم» بین نهادها و دستجات حکومتی حامی و طرفدار خود به کار گرفته است (اتحاد کار ۱۳۴ - بهمن ۱۳۸۴)، امسال هم با بخشندگی بسیار آنها را از این «خوان یغما» بهره‌مند ساخته است. اگرچه این بودجه آخرین موردی نیست که به وسیله این دولت بسته می‌شود و بودجه سال ۱۳۸۸ نیز قاعدتاً توسط همین دولت تهیه خواهد شد، لکن معلوم نیست که در سال ۱۳۸۸ دار و دسته احمدی نژاد همچنان دولت و بنابراین، اجرای بودجه دولت را در دست داشته باشند.

در میان آن نهادها، پیش از همه خود «نهاد ریاست جمهوری» است که بودجه سالانه علنی و رسمی آن از ۲۷۱۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۸۵ به ۴۷۲۹ میلیارد ریال در سال ۱۳۸۷ افزایش یافته است. رقمی که زیر عنوان «ستاد مشترک سپاه پاسداران» اختصاص یافته، به طور بی‌سابقه‌ای بالا رفته و به بیش از ۴۰ هزار میلیارد ریال بالغ گردیده است که به تنهایی نزدیک به سه برابر رقمی است که با عنوان «ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی» آمده است.

با اجرای قانون جدیدی هم که در روزهای اخیر از تصویب مجلس رژیم گذشته است، نقش و حضور سپاه پاسداران و به ویژه ارگان وابسته به آن «بسیج» در عرصه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی (و از جمله سواد آموزی و احداث مسکن در روستاها و...) گسترش افزونتری می‌یابد. «حوزه علمیه قم» با عناوین گوناگونی چون «دفتر تبلیغات اسلامی»، «شورای عالی»، «مرکز مدیریت» و «مرکز خدمات»، جمعاً بیش از ۱۱۰۰ میلیارد ریال از بودجه عمومی دولت دریافت می‌کند و این البته جدا از ارقامی است که تحت عناوین دیگر (سازمان تبلیغات اسلامی، موسسه آموزشی امام خمینی،

صفحه ۷

ولی کارکرد آن حداقلی از ثبت و ضبط حساب ها و کنترل درآمدها و هزینه های دستگاه های اجرایی دولت را در چارچوب اقتصاد وابسته جوامع پیرامونی نظیر جامعه ما، فراهم می کرد. با انحلال این سازمان، راه برای تمرکز افزونتر اختیارات و اقتدار مالی دستگاه ها و مقامات اجرایی و خاصه خود رئیس جمهور و کاهش بیشتر کنترل و نظارت ها، هموارتر شد. در ادامه همین راه و به همان منظور نیز، شگردهای دیگری در تدوین و ارائه بودجه سال ۱۳۸۷ به کار گرفته شده است.

تحت لوای پرطمطراق «تحول در بودجه نویسی کشور» و شعارهای عوام فریبانه ای مانند «شفاف سازی» بودجه، «کاهش بوروکراسی» و اجرای «بودجه ریزی عملیاتی»، سه تغییر قابل توجه در تنظیم بودجه سالانه دولت اعمال گردیده که عبارتند از: حذف تبصره های بودجه، محدود کردن ردیف های بودجه و جمعیت اعتبارات اختصاص یافته به دستگاه های اجرایی ذیل تعداد محدودی دستگاه اصلی و تغییر نحوه محاسبه و کنترل درآمدهای نفتی مندرج در بودجه.

این تغییرات، صرفاً در شکل و شیوه تدوین و عرضه لایحه بودجه نیست بلکه به مضمون و محتوای آن نیز مسلماً ارتباط می یابد. بر این اساس، لایحه بودجه در سه بخش مقدمات و «اسناد پشتیبان»، «ماده واحده و جداول خلاصه و کلان» و «پیوست ها» شامل جداول تفصیلی منابع و مصارف که فقط بخش دوم آنها در مجلس بررسی و تصویب می گردد.

در لایحه بودجه ۱۳۸۷، بخش مفصل تبصره ها کاملاً حذف گردیده و تنها ماده واحده ای در ۶ بند شامل احکام کلی، فشرده و در عین حال مبهم، در ابتدای آن گنجانده شده است. پیداست که درج یا حذف تبصره ها، فی نفسه، ویژگی و یا امتیاز خاصی به بودجه نویسی نمی بخشد. در واقع، آوردن تبصره های جور و واجور و طولانی شدن فهرست آنها، در وهله اول، نشانه ای از کشمکش های باندها و «لابی» های رقیب درون و حاشیه حکومتی برای کسب و یا حفظ منافع و مزایای اختصاصی و در همین حال، بیانگر بی برنامهگی و روزمرگی در اتخاذ و اجرای تصمیمات و سیاست های اقتصادی دولت های سابق و فعلی بوده است. این تبصره ها، همواره یکی از عرصه های فعال بحث و جدل بین اعضای مجلس و میان مجلس و دولت بر سر تقسیم و تصاحب سهمی از منابع بودجه مانند «گوشت قربانی»

بوده است. چنان که دولت نیز که بخشی از این تبصره های دائمی بودجه را در قالب لایحه ای دیگر (و البته جدا از ارقام بودجه) چند هفته پیش از ارائه لایحه بودجه به مجلس داده بود، با مخالفت آن روبرو گردید و کلیات آن در کمیسیون مشترک مجلس رد شد. در هر حال، حذف تبصره ها از لایحه بودجه، نه تنها اختیارات مجلس در رسیدگی و جرح و تعدیل ارقام و جداول بودجه را محدود می سازد، در عمل با حذف مقررات و نظارت های مندرج در آنها، دست دولت را در هزینه کردن دلخواهی منابع بازتر می کند.

کاهش ردیف های اصلی جداول منابع و هزینه لایحه بودجه (از حدود ۱۶۰ ردیف به ۳۹ ردیف) نیز که در بودجه ۱۳۸۷ اعمال شده است، پیش از هر چیز، همان هدف تمرکز و افزایش اختیارات مالی دولت و دستگاه های اجرایی در مقابل نظارت مجلس و دیوان محاسبات را دنبال می کند. بدین ترتیب، نه فقط جداول مربوط به دخل و خرج شرکت ها و بانک های دولتی، بلکه ارقام مربوط به منابع و هزینه های بسیاری از دستگاه ها و سازمان های دولتی (که دارای موقعیت حقوقی و اساسنامه مشخص هستند) نیز از لایحه بودجه و نتیجتاً رسیدگی و تصویب مجلس، کنار نهاده شده است و بجای آن، رقم های کلی زیر عنوان «دستگاه های اصلی» درج گردیده است. دولت نیز قول داده است که راساً جداول تفصیلی درآمدها و هزینه های دستگاه های حذف شده را تا پایان اردیبهشت ۱۳۸۷ تصویب و اجرا نماید.

چنین روشی در بودجه نویسی، یعنی جمعیت ارقام گوناگون درآمدها یا هزینه ها در یک عنوان و رقم کلی، آشکارا با قوانین موجود خود جمهوری اسلامی مغایرت دارد و در واقع نیز در نقطه مقابل «بودجه ریزی عملیاتی» مورد ادعای دولت قرار دارد. طبق این لایحه، مبالغ کلانی تحت عناوین کلی در اختیار خود رئیس جمهوری، این یا آن وزیر و در رده بعدی، در دست استانداران قرار می گیرد که عملاً به ترتیبی که می خواهند بین دستگاه ها و سازمانهای تابعه خود تقسیم نمایند و در برابر هیچ نهاد و مرجعی هم، به غیر از خود رئیس جمهوری، پاسخگو نباشند.

بدین ترتیب، بودجه دولت عملاً به انبانی در اختیار مقامات و مسئولان اجرایی تبدیل می شود که مطابق میل خود آن را بین ابواب جمعی و زیردستانشان توزیع کنند. بعد از رئیس جمهوری و وزیران دولت، به شیوه ملوک الطوائفی، استانداران و یا ائمه جمعه نیز

سهم خود را دریافت می نمایند تا آن را نیز به شکل انبانی، به همان ترتیب، پخش کنند. اما ترنند دیگری که در تدوین لایحه بودجه پیشنهادی به کار گرفته شده، حذف تبصره (۳۸) دائمی (مصوب در قانون بودجه سال ۱۳۸۵) و جایگزینی آن با بند (ه) ماده واحده بودجه ۱۳۸۷ است که، بر مبنای آن، اختیارات مربوط به محاسبه و کنترل درآمدهای نفتی نیز اساساً در دست خود رئیس جمهوری و دولت متمرکز می شود. طبق تبصره (۳۸)، درآمد نفت کلاً به خزانه واریز می شود و هزینه های شرکت ملی نفت نیز، مطابق بودجه سالانه آن، از بودجه عمومی پرداخت می شود.

این تبصره تا سال های اخیر که تغییراتی اندک در آن به وقوع پیوست، به قوت خود باقی بوده و تا جایی که قانون در چارچوب این رژیم ضمانت اجرایی دارد، قانون ناظر بر درج درآمدهای نفتی در بودجه دولت بود. اما چنان که در بند (ه) ماده واحده لایحه دولت آمده است: «تبصره (۳۸) دائمی قانون بودجه سال ۱۳۵۸ کل کشور ملغی الاثر است و با اعمال حق مالکیت دولت بر منابع نفت و گاز کشور، رابطه مالی و نحوه تسویه حساب بین دولت (خزانه داری کل - حساب ذخیره ارزی)، شرکت ملی نفت ایران، شرکت ملی پالایش و پخش فرآورده های نفتی ایران، شرکت ملی گاز ایران و شرکت مادر تخصصی توانیر شامل سهم از تولید و پرداخت یارانه های انرژی، توسط دولت تعیین می شود».

در صورت تصویب این بند، دولت عملاً دریافت کننده، خرج کننده، مجری، ناظر و در یک کلام، همه کاره درآمدهای نفتی سالانه کشور بدون هرگونه نظارت قانونی و حتی نظارت مجلس رژیم، خواهد بود.

گنجاندن چنین بندی در لایحه بودجه، آشکارا تلاش دیگری از جانب دار و دسته احمدی نژاد و حامیانش برای قبضه کردن کامل دخل و خرج اصلی و اساسی بودجه دولت، در برابر دیگر رقیبان و شریکان حکومتی است که از آغاز تصدی این دولت و دعوای سخت بر سر تعیین وزیر نفت نیز نمایان بوده است.

اما رقیبان آن در مجلس و در سایر نهادهای حکومتی نیز به منظور حفظ منافع اقتصادی و موقعیت سیاسی شان، به مخالفت با آن برخاسته اند و این نیز علت عمده دیگری برای تشدید منازعات مرسوم دستجات حکومتی بر سر بودجه و تقسیم و تصاحب دارایی ها و درآمدهای متعلق به مردم در حال حاضر شده است. □

بهمن ۱۳۸۶

کفتگوی وریا محمدی با رضا اکرمی

برگرفته از سایت اینترنت «کومه له» خط رفرم»

جنبش کردستان و نقش آن در مبارزات مردم ایران برای آزادی و دموکراسی

در مقطع انقلاب بهمن و در حالی که ایران یکپارچه علیه رژیم شاهنشاهی به پا خاسته بود، به طور مشخص نقش جنبش کردستان را چگونه دیدید؟ همانطور که می‌دانیم، جنبش کردستان در راه دموکراسی و حقوق ملی - اگر نخواهیم به سال‌های دورتر بازگردیم - در مقطع انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران، لاقلاً تاریخی چنددهساله را سپری کرده بود. گذشته از شورش‌های اوایل قرن بیستم، از شهریور ۱۳۲۰ به بعد، بویژه با برپائی جمهوری مهاباد در سال ۱۳۲۴ به رهبری روشنفکران فرهیخته آن زمان، از جمله زنده یاد قاضی محمد، از جایگاه خاصی برخوردار بود. عمر جمهوری مهاباد هرچند بسیار کوتاه بود (۱۱ ماه) اما برنامه‌ای را در دستور کار خود داشت که علیرغم کمبودهای معین آن، هم دموکراتیک و ترقی خواهانه بود و هم سنگ بنای برنامه جنبش‌ها و احزابی گشت که در این منطقه از کشور ما برای آزادی، دموکراسی و رفع تبعیض و نابرابری می‌رزمنند.

در مبارزات سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بسیاری از روشنفکران و فعالان سیاسی کرد یا به زندان افتادند و یا ناچار به ترک کشور شدند. جنبش مسلحانه سال‌های ۴۶ و ۴۷ که توسط مبارزینی همچون ملا آور، اسماعیل شریف‌زاده و معینی‌ها سازمان داده شده بود، گرچه بار دیگر بطور وحشیانه‌ای مورد حمله ارتجاع قرار گرفت، اما تأثیر مهمی در سیاسی کردن جو کردستان داشت. در مقطع انقلاب، در میان زندانیان سیاسی آزاد شده، تعداد قابل توجهی از روشنفکران کرد مشاهده می‌شوند که به همراه دیگر مبارزینی که از تبعید به وطن بازگشته‌اند، به فضای سیاسی کردستان جان تازه‌ای می‌بخشند. کردستان با چنین گذشته مبارزاتی، همچون سایر مناطق ایران در انقلاب بهمن حضور یکپارچه داشت. اما بسیار زود دریافت که رهبری انقلاب در حال مصادره از طرف نیروئی است که نه تنها هیچ سر سازگاری با مطالبات آن ندارد، بلکه قرن‌ها فرهنگ، مذهب، آئین و سنزاش را به تمسخر گرفته است. این واقعیت در کنار تلاش‌های ترقی خواهانه مبارزین پیش‌گفته، پایه‌های جنبش گسترده‌ای را در دفاع از حقوق دموکراتیک و ملی گذاشت که علیرغم تنوع و تکثر درونی آن و حضور احزاب و سازمان‌های سیاسی با گرایش‌ها و برنامه‌های مختلف، از احزاب چپ گرفته تا روحانیون دگراندیش کرد را در صف واحدی قرار می‌داد. در مقطع انقلاب در کردستان، همانطور که می‌دانیم، مبارزات مردم نه تنها از طرف سازمان‌ها و احزاب کرد سازماندهی و هدایت می‌شد، بلکه مبارزان بسیاری از سایر مناطق ایران را هم به خود جلب می‌کرد.

شاید بتوان تشکیل هیئت نمایندگی خلق کرد متشکل از شخصیت روحانی ماموستا شیخ عزالدین حسینی، حزب دموکرات کردستان ایران و سازمان انقلابی زحمتکش‌ان کردستان ایران (کومه له) و نیز سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران که مورد پشتیبانی وسیع هم‌میهنان کرد بود را بتوان به عنوان یکی از نمونه‌های بارز این همبستگی نام برد.

در حالی که در همان مقطع فوق ایران دچار تحولی بنیادین در ساختار سیاسی شد، نقش جنبش کردستان را در ایستادگی مقابل رژیم بعد از استقرار چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مردم کردستان نه تنها به عنوان جزئی از جنبش سراسری دموکراتیک ایران، بلکه ملتی تحت ستم، از همان ابتدای انقلاب حساب خود را از حاکمیت جمهوری اسلامی که پایه‌های خود را بر ویرانه‌های رژیم سلطنتی، در قالب استبداد مذهبی استوار می‌نمود، جدا کرد و با عدم استقبال از فراندوم جمهوری اسلامی، عملاً از شرکت در سازوکار و ساختار سیاسی جدید تبری جست. اما این صف‌آرایی مردم در مقابل نظامی که به رهبری روحانیون شیعه برپا داشته می‌شد، مانع آن نگردید که سازمان‌ها و احزاب سیاسی آنها از امکانات مبارزه سیاسی، مدنی و پارلمانی موجود رویگردان شده و بی توجه به شرایط حاکم بر جنبش سراسری در ایران، در صدد برقراری حاکمیت خود بر گوشه‌ای از کشور باشند. شرکت در انتخابات مجلس خبرگان که زنده یاد دکتر عبدالرحمان قاسملو منتخب آن بود و همچنین حضور فعال در انتخابات مجلس شورای اسلامی و شوراهای گواه این گرایش قانون‌گرا و مسالمت‌آمیز بود که متأسفانه با سرکوب و لشکر کشی ارتجاع پاسخ گرفت و مسبب جنگ و مبارزه مسلحانه‌ای گردید که تا به امروز آثار مخرب آن بر این منطقه سایه افکنده است.

سرکوب خونین جنبش مردم در کردستان و همچنین مقاومت مردم و نیروهای سیاسی چپ، دموکرات و ترقیخواه در مقابل آن، عملاً کردستان را به سنگر دفاع از آزادی و استقلال که هدف بنیادین انقلاب مردم ایران بود تبدیل نمود و چنانکه شاهد بودیم، توجه اکثریت قریب به اتفاق سازمان‌های «سراسری» چپ و رادیکال ایران را به خود جلب کرد. همانطور که می‌دانیم، بزرگترین سازمان چپ سراسری آن زمان یعنی سازمان چریک‌های فدائی خلق، در ماه‌های اولیه انقلاب نه تنها بخش بزرگی از مبارزین کرد را که در صفوف خود داشت به مقاومت فراخواند، بلکه با اعزام نیروهای غیر بومی به منطقه، عملاً در این باور که می‌توان کردستان را به سنگر دفاع از آزادی ایران تبدیل نمود سهم به سزائی داشت. متأسفانه تاجائی که به سازمان فدائی مربوط می‌شود، این تب داغ به شکل دردناکی به عرق نشست. با درغلطیدن بخش عمده‌ای از سازمان به دنباله روی از حکومت، عملاً جبهه را خالی نمود و گرایش اقلیت آن نیز علیرغم ایستادگی بر موضع پیش‌خود، هرگز نتوانست این جای خالی را پر کند و اعتماد بر باد رفته را بازسازی نماید. همانطور که می‌دانیم، حضور سازمان‌های «سراسری» در کردستان، هر روز کمتر و کمتر گردید و این اواخر تقریباً جنبه نمادین یافته بود. اما تاجائی که به احزاب و سازمان‌های کرد مربوط می‌شود، ایستادگی در مقابل ارتجاع با فراز و نشیب‌هایی پی گرفته شده است و در معیار کشور ما می‌توان گفت، کردستان تنها منطقه‌ای است که به لحاظ حزبیت و سازمان یافتگی می‌توان به تجارب چند دهه کار مستمر احزاب امید داشت.

شما به عنوان یک فعال سیاسی ایرانی و به مثابه یک ناظر، احزاب موجود در کردستان ایران را چگونه می‌بینید و آیا اثر گذاری آنها بر مبارزات سیاسی در سه دهه اخیر را مثبت ارزیابی می‌کنید؟

در پاسخ به این سؤال شما مایلم ابتدا به نکته‌ای اشاره کنم که شاید توضیح مطلبی را که می‌خواهم در مورد نقش احزاب بیان کنم، لاقلاً برای خود من آسان‌تر نماید. من مبارزات مردم کردستان طی سی ساله گذشته را دست‌کم به دو دوره مهم تقسیم می‌کنم. دوره‌ای که علیرغم مخالفت اکثریت مردم کردستان با رژیم جمهوری اسلامی در مقیاس سراسری، در ایران مردم همچنان پشتیبان حکومت بودند و دوره‌ای که نارضایتی از این نظام گسترش می‌یابد تاجائی که ابعاد سرکوب رژیم از محدوده سازمان‌های سیاسی فراتر می‌رود و اجتماعات مردمی حتی در اعتراض به کمبود آب و برق نیز با گلوله پاسخ می‌گیرد. در دوره اول شاید بتوان گفت جنبش مردم در کردستان بطور عمده می‌توانست بر توانمندی‌ها و امکانات خودش حساب کند و مقاومت مسلحانه برای نیروئی که فعالیتش در هیچ ابعاد سیاسی‌ای پذیرفته نمی‌شد، به نظر می‌رسد که اجتناب‌پذیر می‌نمود.

یکی از نگرانی‌های در پیش رو، موضوع برخوردهای احتمالی میان کُرد و آذری در ایران آینده است. شما به عنوان یکی از فعالان سیاسی در این مورد چه دیدگاهی دارید و آینده را چگونه می‌بینید؟ به اعتقاد شما برای ممانعت از بروز چنین احتمالی، راهکار صحیح از نظر شما چیست؟

این نگرانی واقعی است. هرچند که تاریخ معاصر ما به طور مشخص در مقطع تسلط فرقه دمکرات در آذربایجان و همچنین جمهوری مهاباد نمونه مثبتی از همزیستی دو خلق آذری و کرد را به نمایش گذاشته است، اما باید بدانیم که تنظیم مناسبات خلق هائی که در سرزمین واحدی زیست می‌کنند، همواره از پیچیدگی خاصی برخوردار بوده است، بویژه وقتی نزاع بر سر هویت‌یابی و بدتر از آن، کشیدن دیوار در حریم دو همسایه است. لازم نیست در تاریخ دور، دنبال ابعاد چنین پدیده‌ای بگردیم. حوادث بالکان در شرق اروپا پیش روی ما است و همین روزها بالاگرفتن اختلافات فرانسوی زبان‌ها و فلامان‌ها در یکی از کشورهای دمکرات جهان یعنی بلژیک، بلژیکی که خود در حال ادغام در جامعه بزرگتری به نام اروپاست، گواه چنین بغرنجیست. دیدگاهی این واقعیت را می‌بیند و از ترس آن به انکار واقعیت می‌پردازد. آنجا که از زور مسلط برخوردار است، به هر شکل ممکن، قهر نیروی فائقه را به‌کار می‌گیرد. از احساسات ملی، مذهبی و خرافی مردم استفاده می‌کند تا به خیال خود از تمامیت ارضی چنین خاک خونینی پاسداری نماید و اگر به اصطلاح روشنفکر است، با هزار بازی، با کلماتی از قبیل تعریف از ملیت، خلق و یا قوم، برای همین فرار از واقعیت کاغذها سیاه می‌کند. اما دیدگاه دیگری با عطف به همین بغرنجی و با اعتقاد به این که برخی واقعیت‌ها خارج از تمایل من یا شما وجود خارجی دارند، در طی تاریخ زاده شده‌اند و کسی چه می‌داند، شاید در تاریخی دیگر موضوعیت خود را از دست بدهند، برای آنچه اکنون وجود دارد چاره‌اندیشی می‌کند و تا جایی که به موضوع مورد بحث ما بر می‌گردد، کم دردترین راه را برمی‌گزیند. درایرانی که ساکنین آن آذریست و بلوچ، ترکمن، عرب، فارس و کرد، چه من فارس بخوایم چه نخواهیم، همزیستی در کمال صلح و وقتی تأمین می‌شود که به هویت هم احترام بگذاریم، به برابری حقوقی یکدیگر با تمامی الزاماتش پایبند شویم و متقابلاً از یکدیگر انتظار داشته باشیم به تقویت فصول مشترک خود که اتفاقاً روند تکاملی انسان مدرن عصر حاضر است نیز متعهد بمانیم. البته این گفته در حرف احتمالاً زیبا، احتیاج به یک پیش شرط مهم دارد که قبل از هرچیز باید به قول معروف بر سر آن هم‌قسم شد و آن این است که در حل اختلافات هویت‌های موزائیکی کشور ایران که به هر حال در هرگام پیشرفت می‌تواند با تضاد و تناقضات حاصل از منافع و یا اعتقادات و فرهنگ روبرو شود، آیا دیالوگ، گفتگو، مذاکره و بالاخره رفراندوم و آراء است که حرف آخر، یا بهتر است بگویم حرف اول و آخر را می‌زند، یا زبان زور و آتش و گلوله. فکر می‌کنم فهم این موضوع دشوار نباشد که در تاریخ، روش دوم هیچگاه پاسخ مناسبی نگرفته است، ولو زندانبانی در تصور این خیال باطل، شبهای چندی، سر بر بالین کابوس گونه‌اش گذاشته باشد. من فکر می‌کنم آزادی و استقلال، احقاق حقوق و حاکم بودن بر سرنوشته خود، از جمله ارزش‌های گهربار انسان معاصر است. نه هیچکس را می‌توان از مبارزه در جهت تحقق آن باز داشت و نه با گام برداشتن در چنین مبارزه‌ای می‌توان بر سر کسی منت گذاشت. اگر چنین روشی بتواند بر افکار فعالین جنبش‌های سیاسی، اجتماعی، مدنی و ملی حاکم شود، احتمالاً نه تنها نباید نگران برخوردهای احتمالی کرد و ترک بود، بلکه به تقویت همبستگی و وحدت داوطلبانه ملی کمک خواهد کرد. وگرنه، همه ما، به همراه کشتی تا همینجا ترک برداشته از تناقضات اجتماعی، طبقاتی، فرهنگی و ملی که در جمهوری اسلامی ابعاد گسترده‌ای به خود گرفته است، غرق خواهیم شد. < صفحه ۱۰

اما در دوره دوم که شاید بتوان گفت دومین بخش حکومت اسلامی را در بر می‌گیرد، یافتن اشکال نوینی از فعالیت می‌بایست در دستور کار دو حزب عمده کردستان، حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه له) قرار می‌گرفت که به اعتقاد من اینجا و آنجا نشانه‌هایی از آن را می‌بینیم، اما به سیاست مسلط هیچگاه تبدیل نشد. لذا می‌بینیم در سؤال شما نیز آنجا که از نقش احزاب موجود در کردستان نام می‌برید، این عنصر متفاوت دیده نمی‌شود یا من نمی‌بینم. تغییر فضای سیاسی، اجتماعی و مدنی، بویژه در دهه اخیر، به گونه‌ای است که در کردستان، همپا و شاید باز هم جلوتر از سایر نقاط ایران، نسل جدیدی پا به میدان مبارزه گذاشته است و اشکالی از فعالیت را پیش می‌کشد که کاملاً بدیع و تازه است. احزاب پرسابقه کردستان جا دارد نه تنها این جنبش‌ها و گاه تشکلهای را به چشم رقیب ننگرند، بلکه با آغوش باز به استقبال آنها بروند و با یافتن زبان مشترک، سیمای جدیدی از کار و تلاش را پیش روی خود فرا بکشایند. جوانان کرد شاید به دلیل ستم مضاعفی که متحمل می‌شوند، از هم سن و سال‌های خود در سایر نقاط ایران علاقه‌مندی بیشتری به کار سیاسی، اجتماعی، مطبوعاتی، حقوق بشری، مدنی و فرهنگی نشان می‌دهند و چنانکه شاهدیم، برای فعالیت‌های خود، همچون پدران و مادران مبارزشان، آماده پرداخت هزینه‌اند. هرگاه احزاب پر سابقه از درک این واقعیت باز مانند، بدون تردید این جای خالی به شکل دیگری پر خواهد شد و چه بسا بار دیگر به بهای سنگینی برای این مردم ستم دیده تمام خواهد شد. سیمای کردستان نسبت به سی سال پیش به شدت دگرگون شده است. درصد باسوادی با دیگر نقاط کشور قابل مقایسه است. بخش مهمی از این تحصیل کنندگان چنانکه پیشتر گفتم، در روزمرگی حاکم بر جامعه ما فرو نرفته‌اند، جنبش‌های اجتماعی و مدنی رشد یافته‌ای به میدان آماده است و از طرف دیگر گرایش‌های انحرافی از هر دو سوی حاکمیت و افراطیون درون این جنبش بیکار ننشسته‌اند. تجربه با ارزش احزاب دیرپا هرگاه در پیوند مناسبی با تشکلات و جنبش‌های فوق قرار گیرد، آینده نوید بخشی را در مقابل همه آزادی‌خواهان ایران و کردستان قرار خواهد داد. اما در این میان برخی زخم‌ها که از ناحیه درگیری‌های گذشته در مناسبات احزاب کرد با یکدیگر و بخصوص انشعابات کنونی در صفوف دو حزب عمده به وقوع پیوسته است نیز، نباید از نظر دور بماند. من فکر می‌کنم انتظار مردم کردستان و نسل جدید این بوده و خواهد بود که شاهد چنین شکاف‌هایی در صفوف احزاب پیشرو خود نباشند. تنش‌های فوق در کوتاه مدت و در بهترین حالت، دسته‌کم منشأ ائتلاف انرژی و مشغول داشتن نیروی این احزاب به درون و انفعال بخش دیگری از آنها خواهد بود، آنهم درست در شرایطی که انبوه کار در مقابل آنها قرار دارد.

از آنجا که کردستان در کنار دیگر مناطق ایران مورد سرکوب رژیم قرار داشته، اما همواره نوعی از اجحاف بر مردم کرد روا داشته شده که بارها از سوی احزاب سیاسی کرد مورد اشاره بوده است (تداوم اعدام‌های سیاسی و...)، دلیل اعمال چنین فشارهای مضاعفی را در چه می‌بینید؟

پیش‌تر بطور ضمنی به این موضوع اشاره داشتم. از اول انقلاب، مطالبه واقعی مردم از انقلاب همان چیزی نبود که حاکمیت برآمده از آن در صدد جا انداختنش بود. جامعه ایران در اکثریت آن، به این سرنوشته تن داد. اما در کردستان روند به گونه‌ای دیگر رقم خورد. نه مردم توانستند به حاکمیت روحانیت شیعه گردن بگذارند و نه احزاب پیشرو منطقه تسلیم چنین واقعیتی شدند. بنابراین، این کانون سرکوب و مقاومت همواره مشتعل بوده است و با حوادث اخیر در کردستان عراق، شکل‌گیری حکومت خودمختار کرد در آنجا نیز بجای این که منشأ رویکردی واقع‌بینانه‌تر با مسئله واقعی ملی در ایران گردد، نه تنها برای حکومت به تهدیدی جدید تبدیل شده است، بلکه گرایش به دستی از غیب را هم در سطوحی از مردم و نیروهای سیاسی کردستان بوجود آورده است که به نوبه خود بر شدت سرکوب افزوده است.

صفحه ۹ <

روابط اپوزیسیون کُرد با دیگر نهادهای اپوزیسیون را چگونه دسته‌بندی می‌کنید و لطفاً با ارائه تصویر خود از این قضیه، بفرمایید برای توسعه چنین ارتباطاتی چه باید کرد؟

در پاسخ به این سؤال شما باید بگویم متأسفانه روابط اپوزیسیون کُرد با دیگر نهادهای اپوزیسیون ایران طی سالهای اخیر به پائین‌ترین سطح خود رسیده است و تا جایی که من به یاد دارم، شاید در تمام چهل سال گذشته بی سابقه بوده است. میدانید روابط نیروهای ملی یا مذهبی با سازمان‌های سیاسی کرد در گذشته نیز چندان گسترده نبود. هرچند تا جایی که آنها هم در اپوزیسیون قرار داشتند، خوشبختانه فاقد تنش و در مواردی می‌توان گفت دوستانه نیز بوده است. اما مناسبات اکثریت نیروهای چپ با احزاب اپوزیسیون دمکرات و ترقی‌خواه کرد در گذشته، همواره دوستانه و گاهی بسیار فعال و صمیمانه بوده است. سال‌های اخیر این مناسبات هر روز محدود و محدود تر شده است. درکنار شرایط جنبش و خروج نیروهای «سراسری» از صحنه مبارزات کردستان که پیشتر بدان اشاره کردم و همچنین افت نسبی فعالیت این سازمان‌ها و احزاب که بطور عمده به خارج از کشور محدود شده است، فکر می‌کنم دو عامل جدید در چنین فاصله‌ای نقش مهمی داشته است. اول به تحولات درون عراق پس از اشغال این کشور توسط ائتلافی به رهبری ایالات متحده آمریکا و همراهی دو حزب بزرگ کردستان عراق در جریان سرنگونی رژیم صدام حسین و ایجاد حکومت فدرال در این کشور مربوط می‌شود که از این به بعد، در پس هر پیام و سخن احزاب کرد ایرانی هم برای نیروهای سیاسی کشور ما که در «قصاص قبل از جنایت» ید طولانی دارند، دست‌های آمریکا دیده می‌شود. و دوم، تقویت گرایش ملی‌گرایانه در میان احزاب کرد می‌باشد (حتی شما رفقای خوب من که از پیشینه‌ای چپ و سوسیالیست برخوردارید) که به قیمت کم‌رنگ شدن وجه دمکراتیک و اجتماعی برنامه‌های احزاب کردستان در ابعاد سراسری منجر شده است. برای نیروهای چپ و دمکرات ایران این سؤال واقعی مطرح شده است که آیا هم‌زمان ما در کردستان در این هدف و شعار محوری تجدید نظر کرده‌اند که بدون دمکراسی در ایران، دستیابی به حقوق ملی در کردستان ناممکن است؟ تا جایی که تلاش در جهت ائتلاف نیروهای دمکرات ایرانی، اعم از چپ، ملی و دین‌باور و همچنین ائتلافی به وسعت همه ایران (البته حول برنامه‌های دمکراتیک)، جای خود را به گنگره ملیت‌های فدرال ایران می‌دهد که همانطور که همه ما می‌دانیم بسیاری از آنها اساساً در همکاری‌های پیشین احزاب کرد هیچ جایگاهی نداشتند. تا اینجا من تلاش کردم تا جایی که به نظرم می‌رسد تصویری از حد همکاری‌ها و علل افت آن بدست دهم، بدون اینکه بخواهم بر درستی این دلایل نکته تأکیدی بگذارم. اما از آنجا که پرسیده‌اید برای توسعه چنین ارتباطاتی چه باید کرد، بدون اینکه در صلاحیت خود بدانم برای مبارزین جان بر کفی که تمام هستی خود را در طبق اخلاص گذاشته‌اند تا در راه حقوق حقه مردم خود خدمتی کرده باشند نسخه‌ای بیچشم، صرفاً می‌توانم بر آرزوهایم تکیه نمایم که همانا جدا ناپذیر دانستن مبارزه در راه دمکراسی و توسعه عدالت در سراسر ایران، با اتکاء به نیروی لایزال مردم در داخل کشور که خوشبختانه چشم‌انداز به حرکت درآمدن آنها هر روز ابعاد روشنتری به خود می‌گیرد و هم‌زمان ایستادگی بر مطالبات حق طلبانه خلق کرد که بدون تردید جزئی جدائی ناپذیر از هویت سیاسی و تشکیلاتی احزاب اپوزیسیون کرد به حساب می‌آید، من تردیدی نخواهم داشت هرگاه چنین برنامه و عملی صراحت بیابد، دست‌های بسیاری در راه همکاری گره خواهد خورد.

صحبت از ستم ملی در کردستان و نقاطی چون آذربایجان، سیستان و

بلوچستان، ترکمن صحرا، خوزستان و دیگر مناطق ملیت‌های تحت‌ستم، موضوعی است که مناقشه و جدل‌های سیاسی بسیاری را خصوصاً در سال‌های اخیر دامن زده است. برای رفع این مسئله به شیوه مناسب، چه راهبردی را پیشنهاد می‌کنید؟

حاکمیت مردم ایران بر سرنواخت خود. یعنی حاکمیت برابر، فاقد هرگونه تبعیض مابین بلوچ، ترکمن، عرب، فارس و کرد در حوزه قوای سه‌گانه اجرائی، مقننه و قضائی کشور و همچنین مجالس، نهادها و قدرت‌های اجرائی منطقه‌ای. تا جایی که به قدرت سیاسی و نظام حقوقی کشور مربوط می‌شود، دمکراسی در ایران مفهومی جز این نخواهد داشت. حفظ زبان فارسی به عنوان زبان مشترک که البته برابری همه شهروندان ایران را در سطوح تحصیلی، اشتغال و اداری سبب خواهد شد، در کنار تحصیل، آموزش و رشد و توسعه زبان‌های مادری در مناطق ملی و همچنین مدارس و دانشگاه‌های کشور، راهکارهایی است که هر گاه از طرف مجموعه آکتورهای سیاسی، مدنی و اجرائی مورد توجه قرار گیرد، نه تنها منشأ مناقشه در صفوف نیروهای سیاسی نخواهد شد، بلکه راه را بر به کارگیری مجموعه ظرفیت‌ها و توانمندی‌های کشور خواهد گشود. حقوقی که اتفاقاً بطور کامل در اعلامیه جهانی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده و متأسفانه در ایران نه تنها از طرف دولت‌ها که امضاءکننده آن می‌باشند نادیده گرفته می‌شود، بلکه در میان نیروهای اپوزیسیون نیز گاه گوش شنوایی نمی‌یابد.

ساختارهای گوناگونی برای سیستم سیاسی آینده ایران، پس از جمهوری اسلامی، پیشنهاد شده است. از دید شما کدامین سبک و روش اداره سیاسی جامعه خواهد توانست به همبستگی بیشتر ایرانیان کمک کند؟ در این میان چه نقشی برای نیروهای سیاسی کرد قائلید؟

تصور من این است که هر چند ساختار سیاسی هر کشوری می‌تواند ویژگی خود را داشته باشد، تجارب سایر کشورها نیز سرمایه بشری است و بی‌جهت نیست که ۸۰ درصد قوانین اساسی کشورها، حتی با رشد و توسعه متفاوت، لاقلاً بر روی کاغذ به هم شبیه می‌باشند. تا جایی که به موضوع سؤال شما مربوط می‌شود، من ساختار فدرالیسم را برای یک ایران دمکراتیک مناسبترین شکل ممکن می‌شناسم. اما می‌دانم که بلافاصله پرسیده خواهد شد کدام شکل از فدرالیسم و درست همین‌جا است که پای برخورد مشخص و شرایط یک کشور به میان خواهد آمد و از جمله اینکه در ایران کنونی چه؟ و باز می‌دانم هم‌اکنون در ایران هستند احزاب و سازمان‌هایی که فدرالیسم را خارج از حوزه ملی-جغرافیایی ناکافی می‌دانند و دیگری که تقسیمات کنونی کشوری را مناسب‌ترین مبنای تعیین محدوده مناطق فدرال می‌شناسند. در ایران، هرگاه اصل فدرالیسم به رسمیت شناخته شود، بدون تردید پاسخ بدین سؤال اهمیت کلیدی خواهد یافت و بدون تردید، از همان قبیل نگرانی‌ها را به دنبال خواهد داشت که پیشتر در مقوله منازعات احتمالی کرد و آذری بدان اشاره داشتید. از همین روی، کار حقوقی و کارشناسانه پیرامون این مقوله، به همراه اصل پیش گفته مبنی بر دیالوگ، گفتگو، مذاکره و بالاخره رفتارندوم و آراء عمومی و پرهیز از هرگونه جنگ و مشاجره است که می‌تواند برای مسئله مورد نظر پاسخ درخور بیابد. ولی علیرغم تمام این تفاسیر، یک چیز از هم‌اکنون روشن است که نباید در پی مطالبه همه یا هیچ بود. اگر به روانشناسی کنونی مردم ما توجه کنیم (که البته از تحریکات مختلفی نیز رنج می‌برد) نه تنها تقسیمات ملی-جغرافیایی، بلکه همانطور که در موارد بسیاری شاهد بوده‌ایم جابجائی اداری روستا و شهر در تقسیمات کشور حتی به درگیری‌های حوینی کشیده است. یک نیروی سیاسی مسئول نمی‌تواند با چشم بستن بر چنین واقعیتی برنامه خود را بر آنچه مطلوب است استوار کند. □

بمئی مقدماتی پیرامون همکاری و وحدت چپ

محمد اعظمی

این نوشته به چرائی و چگونگی همکاری و وحدت چپ پرداخته است. از اینرو به ناگزیر، مخاطبان آن، محدود به افراد و جریانات چپ علاقمند به این بحث خواهد بود. کوشیده‌ام نظرم را پیرامون برخی پرسش‌ها بنویسم. به‌رغم اینکه این مطلب را برای بحث درون تشکیلاتی و در ارتباط با وحدت در سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران تهیه کرده‌ام، بهتر دیدم آن را منتشر کنم. مسائل و پرسش‌هایی که داشته و در این نوشته به آنها پرداخته‌ام، می‌توانند برای هر فعال جنبش چپ مطرح باشند.

اکنون، شرایط جامعه با آن دوره متفاوت شده است. حرکات و جنبش‌های اجتماعی در حال سربرآوردن اند. وضعیت کارگران، زنان، دانشجویان، خانواده زندانیان، اقوام و ملیت‌ها و... نسبت به قبل تغییر کرده است. تلاش، حرکت و مبارزه در جامعه، افزایش یافته است. روانشناسی مردم برای به میدان آمدن، تغییرات مثبتی کرده است. در حالی که میل به سرکوب افزایش یافته است، همزمان تیغ حکومت کند شده است. امروز، هم سرکوب وجود دارد و هم ایستادگی در برابر استبداد چشم گیر است. و مهمتر اینکه بخشی از اقلشار آگاه جامعه، از میان روشنفکران، نویسندگان، روزنامه نگاران، زنان، کارگران و... به شکل علنی، در برابر سرکوب با نام و نشان مقاومت می‌کنند. این شرایط باعث شده است که تمایل فعالان سیاسی و مدنی در داخل کشور برای تماس با جریانات سیاسی و نهادهای مدنی در خارج کشور، افزایش یابد. رشد تکنولوژی و گسترش امکانات فنی برای ارتباط هم، به عنوان عاملی مثبت، در خدمت مستحکم کردن این پیوند در آمده است. به اینها همه می‌توان شرایط مساعد جهانی را افزود که به سود اپوزیسیون و تضعیف رژیم عمل می‌کند. این اوضاع برای ما که در تبعید به سر می‌بریم بهترین شرایط را پدید آورده است تا رابطه خود را با مردم مستحکم کنیم و ضعف طبیعی زیستن در خارج از کشور را به حداقل برسانیم. از اینرو اهمیت دارد که به تلاش خود برای شکل‌گیری اتحاد گسترده‌ای در مقیاس مردم سراسر کشور، با هدف برچیدن بساط استبداد، بیافزائیم. اما می‌دانیم که بدون متحد و نیرومند شدن چپ، اتحاد مردم ایران در ابعاد ملی اگر هم به عمر حکومت پایان دهد، نمی‌تواند استقرار دموکراسی را تضمین و استمرار آن را تامین نماید. من پیش از این گفته و باز تکرار می‌کنم که:

چپ موتور حرکت جنبش دموکراتیک و نقطه اتصال گرایش‌های مختلف آزادی‌خواهانه است. زمانی که چپ پراکنده است، نمی‌توان به شکل‌گیری یک جنبش دموکراتیک متحد و

زندگی سازمان‌های سیاسی در تبعید به درازا کشیده است. زیستن به دور از جامعه برای ما به عنوان جریانات سیاسی، بویژه در شرایطی که رابطه‌مان با جنبش‌های اجتماعی مردم ایران ضعیف است، خطر تشدید ذهنی‌گری را در پی دارد. در طی این سال‌های مهاجرت، به دلایلی که خارج از بحث کنونی است، پراکنده‌تر و ضعیف‌تر شده‌ایم. ادامه این روند ما را کاملاً به حاشیه می‌راند و تقریباً بی‌اثر می‌سازد. راهی باید جست تا بتوانیم اندیشه‌های خود را در تماس با جامعه قرار دهیم. ما به لحاظ سیاست و اندیشه ابهاماتی داریم. اما در همان حد هم که سیاست‌هایمان روشن است، قادر به تبدیل آنها به نیرو نمی‌شویم. یکی از دلایل، کم‌وزنی ما است. از این رو تلاش برای نیرومند کردن چپ و بالا بردن نقش آن در جنبش دموکراتیک مردم ایران می‌تواند مفید باشد. ما در این زمینه، در کنگره هفتم خود، سیاستی روشن کرده‌ایم تا چپ توانمند شود. اما بلافاصله با این سؤال مواجه می‌شویم که فرض کنیم که توانمند شدیم. برای استفاده از این توان چه برنامه‌ای داریم و آن را برای چه اهدافی به کار می‌گیریم. مگر تا کنون دو بار، وحدت نکرده‌ایم.^(۱) جز افزایش تعدادمان به لحاظ عددی چه کرده‌ایم؟ بخصوص امروز برای وحدت، در وجه غالب، سازمان اکثریت را در مقابل خود داریم و وحدت با این جریان نیز برای تعدادی از ما خوشایند نیست. گام نهادن در این راه، ما را با مقاومت‌هایی روبرو می‌کند. بنابراین بهتر نیست از خیر این وحدت هم بگذریم؟ چنین وحدتی اگر ضروری است، برای پاسخگوئی به کدام نیازها است؟

من فکر می‌کنم شرایط امروز با وضعیت دیروز، که وحدت‌ها در آن رخ داد، تفاوت کرده است. در آن زمان، جامعه آرام بود. حرکات و جنبش‌های مردمی سر بر نیاورده بودند. چپ ضعیف و در حال تجزیه بود. وحدت‌های دیروز، ما را بیش از هر چیز در برابر آن وضعیت محافظت می‌کرد. حاصل آن دو وحدت، این است که ما توانسته‌ایم در قد و قامت کنونی بمانیم و اثرگذار شویم.

آزادی خواه امیدوار بود. اتحاد جریانات دموکراسی خواه در ایران، بدون یک چپ متحد بسیار ضعیف است. چپ می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند، مشروط به اینکه خود را باز یابد و این مقدور نیست مگر اینکه به گذشته خویش بنگرد و روی حال و روز کنونی خود مکتب نماید. چپ نیازمند است با نگاه به گذشته و با درس آموزی از تجارب خود، راه خویش را برای دستیابی به آزادی و عدالت اجتماعی باز کند. نیروی خود را متحد و منسجم نماید. با قدرت به میدان آید و با نیرو نقش آفرین شود. شک ندارم که ما همه، این را می‌خواهیم، اما برای نیرومند شدن، به الزامات آن توجه نداریم. واکنش اولیه ما تا کنون، نسبت به نیرومند شدن، ناخودآگاه منفی بوده است.

ناگزیریم در پی یافتن راه باشیم. سازمان ما پس از کنگره هفتم خود، با دیدن شرایط جامعه و امکانات موجود، به چاره جوئی نشست. برای تماس با این حرکات و جنبش‌ها، سنگ پایه ساختار خود را بر گروه‌های کار بنا نهاد. گروه‌هایی که موضوع فعالیت آنها، جنبش‌های اجتماعی مردم کارگران، زنان، جوانان و... در داخل کشور و پرداختن به نیازهای نظری و کمک به مبارزه عملی آنها بود. با این هدف که هم، تغذیه شده خون تازه‌ای در رگانمان به حرکت درآید و هم، به کمک تجربه و امکانات سازمان، مبارزات مردم را تقویت کنیم.

این نوع سازماندهی با وجود تمام قدرت آن، باز به دلیل ضعف کادر با تجربه و کارا، نتوانست به نتیجه مطلوب برسد. ما به رغم درک اهمیت حرکات مردمی، نیروی کافی برای این کار نداشتیم. جنبش دانشجویی یکی از نمونه‌ها است. در این زمینه فعالیت ما ناچیز بوده است. برخی کادرهای سازمان که توانائی کار در این عرصه را داشتند، به وظایف دیگری مشغول بوده‌اند. وظایفی که برای گردش چرخ یک سازمان، ضروری است. بخش دیگری از اعضای سازمان، در یک ترکیب قادرند کار کرده و نقش ایفا کنند. اما همین افراد خود نمی‌توانند سازمان دهنده و سازنده اینگونه رابطه‌ها باشند. همین مساله باعث شده است که ما با وجود اهمیتی که برای تقویت جنبش‌های اجتماعی قائل هستیم و به رغم داشتن اعضای علاقمند به کار در این زمینه، از گام برداشتن در این عرصه بازمانیم.

در این قبیل موارد، کار مشترک با دیگر جریانات می‌تواند رهگشا باشد. بنابراین، همکاری و وحدت چپ، یکی از اهدافش پاسخگوئی به این نیاز است. خوشبختانه مصوبه کنگره هفتم سازمان، < صفحه ۱۲

صفحه ۱۱ <

نه تنها دست ما را برای کار مشترک باز گذاشته، بلکه ما را موظف به انجام این کار کرده است. کنگره هفتم در این باره چنین اظهار نظر کرده است: «لازم می‌دانیم که همکاری‌ها را در هر سطحی که ممکن باشد، از گفتگو (و) دیالوگ گرفته تا فعالیت‌های مشترک در زمینه مسائل کارگری، زنان، جنبش‌های اجتماعی، مسائل نظری، تبلیغاتی و انتشاراتی و غیره تشدید کرده و تلاش خود را برای یافتن زمینه‌ی تفاهم بین نیروهای چپ افزایش دهیم. ضروری است این همکاری‌ها از چنان اشکالی برخوردار باشند که بتوانند مشارکت نیروهای فعال سیاسی چپ غیرمتشکل را هم در بر گیرند».

در رابطه با این مصوبه، بیان کار ما بسیار ناچیز است. حتی پیرامون جنبه‌های مختلف این سیاست، کمتر گفتگو کرده ایم. اخیراً این موضوع در دستور بحث اعضای سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران قرار گرفت. در جریان این گفتگو روشن شد که همه ناراضی‌اند. ظاهراً هر فرد و ارگانی، دیگری را مقصر دانسته و نسبت به این وضع معترض است. اینکه کدام عضو و یا چه ارگانی از سازمان به وظیفه خود عمل نکرده است، موضوع این نوشته نیست و شاید فعلاً از چندان اهمیتی برخوردار نباشد. مهم این است که همه معترضیم و از این امر خشنود نیستیم. این اعتراض را به فال نیک باید گرفت و از آن برای پاسخگویی به این وظیفه بهره جست. از اینرو حداقل از این پس سکوت و کم کاری جایز نیست. منتظریم تا افراد و ارگانها طرح و پیشنهادشان را برای سطوح مختلف کار مشترک ارائه دهند. من نیز در این یادداشت می‌کوشم به جنبه‌های مختلف سیاست همکاری و وحدت چپ بپردازم. ابتدا روی مختصات همکاری چپ مکتب کرده‌ام و پس از آن، چارچوب درک خود را از چگونگی وحدت چپ توضیح داده‌ام. در مطلب بعدی، به مبنای وحدت و جریاناتی که در این چارچوب قرار دارند خواهم پرداخت:

همکاری چپ، از فعالیت بر اساس این یا آن وظیفه مودی با یک یا چند جریان شروع شده، تا کار روی پروژه‌های مشترک امتداد می‌یابد. موضوع پروژه‌ها، می‌تواند کار روی جنبش‌های اجتماعی نظیر کارگری، زنان، جوانان و... یا فعالیت‌های مشترک نظری و تبلیغاتی باشد.

ترکیب شرکت کنندگان در هر پروژه، الزاماً یکسان نیست. ما ضمن اینکه از شرکت وسیع‌ترین نیروی چپ در هر پروژه دفاع می‌کنیم، اما در صورتی که این یا آن جریان آمادگی شرکت در یک پروژه را نداشته، با جریان و یا جریانات دیگر پروژه را پی خواهیم گرفت. افزون بر این، پروژه‌های مد نظر ما، در جریان گفتگو با چپ‌ها و با همفکری، توافق و پشتیبانی آنان راه‌اندازی می‌شود، اما ترکیب آنها بسته به وظایف پیش‌رو، می‌تواند افراد و جریانات غیر چپ را هم با حقوق و وظایف برابر، دربر گیرد. برای نمونه، کار روی جنبش زنان الزاماً به چپ‌ها محدود نمی‌ماند، می‌تواند دیگر فعالان جنبش زنان را هم شامل شود.

برای همکاری جریانات چپ، هیچ نیازی به تدوین سند سیاسی و یا ایجاد تشکیلات سیاسی نیست. این اسناد، به تجربه دیده‌ایم که به جای تسهیل کارها، زنجیری می‌شوند به دست و پا. کار مشترک، بسته به مورد و یا موضوع ممکن است از یک اقدام و یا یک موضع مشترک سیاسی شروع شود و تا یک پروژه درازمدت، امتداد یابد. کنگره هفتم، ما را به اجرای این اقدامات مشترک، موظف کرده است.

برای انجام کار مشترک، سخت‌گیری چندان جایز نیست. نقطه اتکا برای کار مشترک، اشتراکات است. برجسته کردن اختلافات، به کار انشعاب و جدائی می‌آید. ما تفاوت‌هایمان کم نیست. اگر تفاوت‌ها برجسته شوند، از هیچکدام از سازمان‌های سیاسی، اثری به جا نمی‌ماند. خطاست که با برجسته کردن اختلافات و با قرار دادن شرط

و شروط غیر ضرور، از رفتن به پای عمل مشترک خودداری کنیم. در گذشته جریانات چپ با انگشت نهادن بر اختلافات، انشعابات را سازمان می‌دادند. بسیاری از تفاوت‌ها واقعی بوده و امروز هم واقعی هستند. امروز ما نیازمندیم آن نوع نگاه و آن روش را کنار بگذاریم. پافشاری بر آن درک و دریافت، نه تنها به وحدتی نمی‌انجامد، که وحدت تشکیلات خودمان را نیز آسیب‌پذیر می‌کند.

نتیجه کار مشترک چه بسا، امکان نزدیکی این یا آن جریان را به یکدیگر فراهم کرده، به وحدت کشاند. شکی نیست وحدت تشکیلاتی، اگر از چنین مسیری بگذرد منطقی است. قاعدتاً با رعایت چنین منطقی، وحدت‌ها می‌توانند مستحکم‌تر و عمیق‌تر شوند. اما اهمیت دارد توجه کنیم که اولاً همه افراد و جریانات چپی که همکاری مشترک می‌کنند در چارچوب وحدت تشکیلاتی قرار ندارند و ممکن است حداقل فعلاً هیچ چشم‌اندازی برای وحدت در آینده نداشته باشند. ثانیاً همه وحدت‌ها هم الزاماً از این مسیر نمی‌گذرند. وحدت سازمان فدائیان خلق با سازمان آزادی کار نمونه گویائی است. این دو جریان، هیچ عمل مشترکی تا پیش از آغاز بحث وحدت انجام ندادند. و حتی پیش از وحدت تشکیلاتی، یک اعلامیه مشترک هم صادر نکردند. اما وحدت این دو، از هر نظر به معنای واقعی وحدت و ادغام در یکدیگر بود. یکسال پس از وحدت، تشخیص اینکه چه کسی از چه جریانی بوده است، بدون داشتن اطلاعات از سابقه فرد، دشوار و شاید ناممکن بود.

مکتب روی این تجربه درس آموز است. ما جریانات چپ ایرانی، هم پراکندگی‌مان ویژه است و هم می‌تواند نوع وحدت کردنمان شگفت انگیز شود. وحدتی با این کیفیت بدون یک عمل مشترک و بدون حتی یک اعلامیه مشترک، نشان‌دهنده این است، زمانی که اراده برای وحدت وجود داشته باشد، پروسه وحدت، شتاب می‌گیرد. تصمیم به وحدت زمانی که بدون مشکل ذهنی آغاز شود، بسیاری از شرط و شروط زائد به کنار می‌رود. علت آن هم روشن است: این جدائی‌ها از چندان منطقی برخوردار نبوده‌اند و تداومشان، به شرط پایبندی به مناسبات دموکراتیک، غیر قابل توجیه است.

نمونه دیگر، وحدت سازمان فدائی با «شورایعالی» است. این دو جریان، با دادن دو یا سه اعلامیه-آنهم در جمعی از سازمان‌های چپ و حزب دموکرات کردستان ایران- وارد بحث وحدت سه جانبه شدند. این پروسه با کنار رفتن راه کارگر، به وحدت دو جانبه انجامید. تعدادی از اعلامیه‌های مشترک، در جریان بحث وحدت منتشر شد. این دو نمونه، که تمام تجربه وحدت ما را می‌سازد، از منظر ما و از «قاعدۀ»، برون است. یعنی بدون اتحاد عمل، وحدت صورت گرفته و دوام یافته است. معنای این دو تجربه، قبل از آنکه مهر بطلانی به منطق وحدت‌ها بزند، تیر خلاصی است به این نمونه از جدائی‌ها. اغلب این سازمان‌ها، اندام‌های یک پیکرند. به محض اینکه عزمی به وحدت جزم شود، وحدت متحقق می‌شود، مشروط به اینکه از درک غیر دموکراتیک گذشته فاصله گرفته و مناسبات دموکراتیک در درون تشکیلات پذیرفته شود. نمونه ناموفقی که می‌تواند مورد اشاره قرار گیرد، وحدت سازمان راه کارگر با راه فدائی است. علت ناموفق ماندن این وحدت هم در این بود که این دو، با درک و دریافت سابق به پای وحدت رفتند و با استمرار حاکمیت همان فکر غیر دموکراتیک نیز، به انشعاب کشیده شدند. جریانات چپ از طریق گفتگو و تبادل نظر و داشتن پروژه مشترک می‌توانند در حرکات عمومی و دموکراتیک شرکت کرده و با مشارکتشان، هم ثقل چپ را نیرومند کنند و هم در عمل مشترک دموکراتیک و عمومی، برهمدیگر اثرگذار شوند. توافق جریانات چپ برای مشارکت در اتحادها و اقدامات دموکراتیک علنی است. ثمره توافقات‌های پنهانی، تضعیف چپ است و به تضعیف حرکت دموکراتیک می‌انجامد. صفحه ۱۳

صفحه ۱۲ <

همکاری جریانات چپ، برای تقویت چپ و برای تقویت نیروهای دموکراسی خواه، مفید و ضروری است. از اینرو جریانات چپ ایران موظف اند برای فشردن صفوف خود در یک حزب نیرومند، تلاش کنند. خطای بزرگی است که در شرایط کنونی، وحدت تشکیلاتی جریانات چپ، منوط به توافق روی برنامه شود. برای تدوین یک برنامه ناروشنی کم نیست. دستیابی به پاسخی برای سئوالات نیز، کار این و یا آن جریان به تنهایی نیست. تدوین برنامه، نیازمند زمان کافی و کار مشترک است. وحدت تشکیلاتی در این مقطع زمانی، حول یک اساسنامه و پلتفرم سیاسی- نظری می تواند صورت پذیرد. با این وجود، تحقق وحدت را اراده حدودا واحد در تشکل ها، تضمین کرده و تداوم می بخشد.

اینکه گفته می شود «وحدت کنیم که چه کنیم» روشن است، همان کاری را می کنیم که به تنهایی در نظر داریم انجام دهیم. اساسا حتی اگر وحدت منجر به افزایش عددی ما هم شود، نه تنها بد نیست، بسیار هم خوب و نکوست. چون قاعدتا برای وحدت، اشتراکاتی لازم است. یعنی جریاناتی وحدت می کنند، که حدودا سیاست و جهت واحدی دارند. توجه داشته باشیم که برخی از انحرافات در صفوف جریانات چپ، از ضعف نیرویش برمی خیزد. از تلاش های بی حاصلش سرچشمه می گیرد. دل بستن به مستبذادگان داخلی و یا قدرت های متجاوز خارجی، عمدتا از ناتوانی است. وحدت برای زنده کردن امید در دلها است. برای این است که تصمیمات سنجیده تر بگیریم. برای این است که با جنبش ها تماس گرفته، از آنها تغذیه کرده و بر آنها اثرگذار شویم. برای این است که به طور کلی برای جنبش و به طور خاص برای نیروهای چپ و فدائیان در ایران و خارج از ایران، چشم انداز باز کنیم. اینکه برخی از یاران عزیز ما اینگونه نمی اندیشند، مشکلی است که باید مشترکا کمر به حل آن ببندیم. نیازمندیم برایش چاره اندیشی کنیم. چاره کار در ایستادن و پیش رفتن و یا به تنهایی درگیر موانع شدن، نیست. ایرانی آزاد، آباد و دموکراتیک، با نیروی مشترک و همت همه آزادیخواهان و با قدرتی بیش از توان تک تک ما ساخته و پرداخته می شود.

شکی نیست که این وحدت ها، بدون مشکل نخواهند بود. اما قاعدتا پس از وحدت، هم سطح مشکلات متفاوت شده و هم، کیفیت برخورد با مشکلات، افزایش می یابد. شاید نیاز به تاکید نباشد که با وحدت، تنها امکانی ایجاد و چشم اندازی گشوده می شود به سوی تحکیم رابطه با مردم، در جهت دموکراسی و سوسیالیسم، نه بیشتر. اینکه با وحدت هم، ره به جایی نبریم، منتفی نیست. اما بدون وحدت، تردید نباید کرد، که نه تنها گشایشی ایجاد نمی شود، بلکه ادامه کاری ما هم دشوار و شاید ناممکن شود.

می دانیم که بسیاری از جدائی ها محصول دوره گذشته و «دست آورد» نابالغی چپ بوده است. برخی از جریانات چپ ایران، اکنون، به آن نگاه های سیاسی و نظری و به آن سبک و سیاق فعالیت عملی خود در گذشته، انتقاد دارند. امروز، همین نیروها، هم در نظر و سیاست و هم در عمل، کارهایشان نزدیک به یکدیگر شده است. این را می توان با مراجعه به اسناد سیاسی- نظری جریانات سیاسی، نشان داد. بسیاری از جریانات تغییر کرده اند. سازمان ما یکی از این جریانات است که با گذشته خود فاصله گرفته است. سازمان اکثریت جریان دیگری است که خوب پیش آمده است. شورای موقت سوسیالیست ها هم در این مسیر راه پیموده است. تعداد زیادی از فعالان در جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک و در دیگر تجمع ها هم در این چارچوب قرار دارند. کنار زدن موانع از وظایف ما است. خطاست که ما هم مانعی بر موانع بیفزائیم. درک ما در اغلب زمینه ها متحول شده است، اما متناسب با این درک و دریافت، موانع را برای وحدت کنار نمی زنیم.

اهمیت دارد که در این مورد نیز دست به کار شویم. با شروع بحث وحدت چپ، موانع بهتر شناخته خواهند شد. اما برای اینکه در این مسیر محکم و استوار گام برداریم لازم است توجه کنیم که از یک سو نمی توانیم با قد و قامت کنونی، در جنبش مردم ایران نقش برجسته ای ایفا کنیم. برای دخالت گیری در تحولات سیاسی جامعه، نیازمندیم توان خود را افزایش دهیم و از سوی دیگر، ناگزیریم در روش خود برای نیرومند شدن تجدید نظر کنیم. حاصل کار تاکنونی ما به این سازمان های قد و نیم قد ختم شده است. اگر معجزه های رخ ندهد، دلیلی برای نیرومند شدن وجود ندارد. افزون بر همه اینها، مسئولیت حکم می کند که همگی تلاش کنیم تا موانع را شناسائی کرده و به کمک یکدیگر راهیابی کنیم. تقسیم کاری بدین صورت که عده ای به شناسائی موانع مشغول شوند و تعداد دیگری نیز وظیفه خود را در برداشتن موانع ببینند، ره به جایی نمی برد. هم شناسائی درد و هم یافتن داروی درمان آن، وظیفه همگی ماست.

اکنون که بحث وحدت توسط کمیته مرکزی سازمان ما طرح شده است،^(۱) آن را در سطح جنبش اعلام و برای تحقق آن از همه کسانی که خود را با ما هم سرنوشت می بینند، یاری بطلبیم. این پروسه بدون سازماندهی پیش نخواهد رفت. برای این هدف، اقداماتی که در رابطه با همکاری جریانات چپ بر شمرده ایم، هر چند جزء وحدت محسوب نمی شود، اما در خدمت وحدت قرار دارد. افزون بر آن، ضروری است با دامن زدن به مبارزه نظری، در جلسات و کنفرانس های مشترک و در نشریات و پالتابک، در جهت برطرف کردن موانع فرا روی وحدت تلاش کنیم. یعنی هم به لحاظ عملی و هم نظری، گام در راه همکاری و وحدت چپ بگذاریم. بدین ترتیب، نقشه راه ما برای همکاری و وحدت چپ روشن می شود. با در دست داشتن چنین نقشه ای، موضوع گفتگو با سازمان هایی که توسط کمیته مرکزی سازمان، به وحدت فراخوانده شده اند، مشخص خواهد بود: از یکسو سازمان دادن بحث وحدت و پرداختن به چگونگی و الزامات و ابزارهای آن و از سوی دیگر، سازمان دادن کار مشترک بویژه کار روی جنبش های اجتماعی. در جریان این بحث های نظری و اقدامات عملی است که ما می توانیم چشم انداز کنگره مشترک وحدت را فرا روی خود داشته باشیم. شکی نیست که این پروسه را باید با سنجیدگی پیمود. همچنین، وسعت جریانات و یا افراد شرکت کننده در این بحث بسیار اهمیت دارد. اما لازم است که بدانیم که زمان زیادی نداریم و سنجیدگی، الزاما با کندی همراه نیست. افزون بر این، ما برای وحدت در پی نیروی هر چه بیشتری هستیم، اما به انتظار نمی توان نشست. خصوصا بی خردی است که منتظر نیروی مجهولی که هنوز زاده نشده است بمانیم. می توان با هر جریان و یا جریاناتی که اعلام آمادگی کرده اند شروع کرد. بحث وحدت اگر دموکراتیک سازمان داده شود، امکان وارد شدن دیگر افراد و جریانات در آن وجود دارد. مهم این است که ما در پایان این بحث بتوانیم کنگره مشترک را به شکل دموکراتیک فراخوانیم. کنگره ای، که محل تجمع همه جریانات و افرادی باشد که می خواهند علیه سرکوب، استبداد، ستم و تبعیض، تخریب محیط زیست و برای آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم مبارزه کنند. همه انسانهایی که مخالف استثمار و حرکت افسارگسیخته سرمایه و مدافع عدالت اجتماعی و ایجاد شانس برابر برای مردم اند. □

۴ ژانویه ۲۰۰۸

(۱) منظور از این دو وحدت، وحدت سازمان فدائیان خلق ایران با سازمان آزادی کار ایران است که به سازمان فدائی- ایران، انجامید و سپس وحدت این جریان با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران مشهور به شوراییالی، که در نتیجه آن، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران تشکیل شد.

(۲) کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در راستای مصوبه کنگره هفتم، بحث وحدت چپ را در دستور خود قرار داده است.

گاه‌های مشترک برای ادامه راه

پیرامون چاره اندیشی بر بحران جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران

احمد آزاد

بطور مثال، «بهمن امینی و رسول آذرنوش» مساله ساختار را ریشه اصلی بحران می‌شناسند و طبعاً در کادر چنین ارزیابی، پیشنهادات خود را عمدتاً بر تغییرات ساختاری قرار می‌دهند. این در حالی است که «اکبر سیف» عواملی چون فقدان پروژه سیاسی و فقدان یک فرهنگ دمکراتیک چند صدایی را عامل مشکلات کنونی می‌شناسد. به شیدان وثیق اشاره نمی‌کنم، چرا که از نظر وی «بحران» در ذات این جمع سیاسی است و باید با آن همزیست.

نگاهی به عوامل برشمرده در خلاصه جمع‌بندی گروه کار نشان از هم‌عرض نبودن و نابرابری بین این عوامل دارد. بطور مثال، مسئله «آلترناتیو» و نسبت ما با قدرت سیاسی» یک بحث پایه‌ای در حیات این جمع است و بحث «اتحاد و همکاری با دیگران» عمدتاً یک بحث تاکتیکی است. «جدل» یک تجمع سیاسی است که بنا به تعریف خود از یک آلترناتیو معین، یک حکومت دمکراتیک و لائیک، در مقابل حکومت فعلی ایران دفاع می‌کند. آیا «جدل» می‌خواهد در همین حد تعریف باقی بماند و یا می‌خواهد در عرصه عمل سیاسی نیز فعال شود؟ به نظر من ابتدا باید روشن شود که این جمع خود را چه تعریف می‌کند، چه برنامه‌هایی برای کار خود دارد و چه چشم اندازی را پیش پای خود می‌بیند. پس از روشن شدن جهات عمومی حرکت است که می‌توان اندر باب اتحادها و همکاری‌ها یا دیگر مسائل با دیگران به بحث نشست.

پیش از این در نوشته‌ای با عنوان «در نیمه راه و نه بحران!» گفتم که «جدل» از همان ابتدای حرکت خود با مشکلات عدیده روبرو گردید و ساختمان آن در نیمه راه رها شد. فکر می‌کنم چاره کار در این است که از همان جا که ساختن این بنا رها شد، کار ادامه پیدا کند و بنای نیمه تمام «جدل» به پایان رسد. «جدل» به دنبال گردهمایی سراسری سپتامبر ۲۰۰۴ در پاریس، رسمیت یافت. تدارکات لازم برای شکل‌گیری چنین تجمعی تقریباً از یکسال قبل از آن، یعنی پس از سمینار پاریس در ژوئیه ۲۰۰۳، آغاز شده بود. حاصل سه روز کار نشست نیز عبارت است از یک سند سیاسی شامل چند بند «توافقات» و چند بند «افتراقات» و یک مصوبه برای شورای هماهنگی.

از اوائل سال ۲۰۰۷ گروه کاری از سوی جمهوری خواهان دمکرات و لائیک به منظور بررسی و چاره‌اندیشی درباره وضع کنونی این جمع سیاسی تشکیل شد. گروه کار در فاصله یکسال گذشته جلسات متعدد پالتاکی برگزار کرد و مقالاتی نیز از سوی علاقه‌مندان به این جریان سیاسی، درباره مسائل و مشکلات «ج د ل» نوشته شد. گرچه تاکنون جمع‌بندی کاملی از این مجموعه نوشتاری و گفتگوها صورت نگرفته، ولی گروه کار فوق‌الذکر در یک نوشته کوتاه در این باره می‌گوید: «از خلال مقالاتی که به دعوت گروه کار و بدین منظور از جانب دوستان نوشته شد و نیز بر مبنای گفته‌هایی که بیست سخنران مدعو در این بحث‌ها عرضه کردند، می‌توان به برخی نکات بارز مشکلات و نارسائی‌های کار ما و نیز به پاره‌ای از پرسش‌های پاسخ نیافته ما راه پیدا کرد. برای نمونه می‌توان به مساله ساختار به عنوان ریشه اصلی مشکلات، مساله پروژه سیاسی و ابهامات آن، مساله همکاری یا اتحاد با دیگر نیروهای جمهوری خواه و چگونگی آن، مساله روشن کردن هدف‌ها و سمتگیری‌های «جدل»، مساله ذاتی و مداوم بودن بحران، مساله اسارت در میراث یک فرهنگ سیاسی و... اشاره کرد. از میان پرسش‌هایی که همچنان و به رغم تلاش‌هایی چند در گذشته، باز هم به مناسبت‌های مختلف در بحث‌ها و نوشته‌ها تکرار شدند، می‌توان از معنا و مفهوم جنبش در کار ما، جایگاه سه خانواده سیاسی و ابهامات آن، بحث آلترناتیو و نسبت ما با قدرت سیاسی و... نام برد».

گروه کار به دنبال پایان فاز اول، اعلام کرد که وارد فاز دوم، فاز «چاره اندیشی» شده است. مقالاتی در این باره نوشته شد و چند جلسه پالتاکی نیز سازمان داده شد. از نظر من راه درست این بود که جمع بندی مفصل تری از مجموعه بحث‌های بخش اول صورت می‌گرفت و نکات مشترک آن بحث‌ها، که قاعدتاً محورهای اصلی مشکلات را به نمایش می‌گذاشت، مورد توجه شرکت کنندگان در بحث‌های فاز دوم قرار می‌گرفت. در هر حال اکنون یک خلاصه جمع‌بندی در دسترس است. اما در ابتدا باید روشن کرد که کدام یک از عوامل برشمرده در این جمع‌بندی، نقش اساسی در بروز یا تشدید مشکلات و نارسایی‌ها داشته است.

«جدل» تا پیش از گردهمایی سراسری پاریس وجود نداشت و آرزوی همگان این بود که پس از این نشست، «جدل» شکل خواهد گرفت و پیش خواهد رفت. اما متأسفانه پس از نشست سراسری پاریس، توشه راه «جدل» چنان فقیر بود که در همان گام‌های نخستین با مشکلات گوناگون دست به گریبان شد و ادامه راه با دشواری فراوان و کندی خاصی روبرو گشت.

محافلی که در فاصله یکسال قبل برای تنظیم اسناد و سازماندهی این جمع سیاسی تلاش کرده بودند، چنان خسته شده بودند که با تصویب آن سند سیاسی و انتخاب یک شورای هماهنگی، کار را پایان یافته تلقی کرده و خوشحال و راضی از نتیجه تلاش‌هایشان، ضمن ابراز تبریک و تهنیت!! بار ساختن «جدل» را به دوش شورای هماهنگی انداختند که خود نه بر این وظیفه سنگین آگاه بود و نه ابزار لازم را در اختیار داشت.

درست این بود که گردهمایی سراسری سپتامبر ۲۰۰۴ ناتمام اعلام می‌شد. شورای هماهنگی در همکاری با همان محافل قبلی یا گروه‌های جدید دیگر، مجموعه اسناد لازم برای ساختن جمع سیاسی «جدل» را تدارک می‌دید و دومین جلسه گردهمایی سراسری اول، که خصلت یک کنگره موسس را داشت، فراخوانده می‌شد و پس از بحث و گفتگو و روشن کردن تکلیف بسیاری از مسائل و از جمله مسئله «آلترناتیو»، پروژه سیاسی «جدل»، ساختار مطلوب برای آن، و دیگر موارد، گردهم‌آیی سراسری اول به کار خود پایان می‌داد و «جدل» از این زمان متولد می‌شد. سزارین «جدل» در سپتامبر ۲۰۰۴، بویژه آن که ماماها محترم تعجیل زیادی هم برای بیرون آوردن آن داشتند، باعث شد تا طفل معصوم با اندام‌های ناقص، با مشکلات عدیده‌ای روبرو شود.

من فکر می‌کنم که باید برای حل مشکلات، از پایان جلسه گردهم‌آیی سپتامبر ۲۰۰۴ آغاز کرد. چگونه؟

۱- شورای هماهنگی فعلی براساس جمع‌بندی گروه کار «بررسی و چاره اندیشی» عوامل مهم بروز مشکلات و نارسائی‌های «جدل» را تعیین کرده و به نظرخواهی همراهان گذارد. حاصل این نظرخواهی جمع‌بندی شده و مبنای کار مرحله بعدی قرار گیرد.

۲- از دل آن جمع‌بندی موضوعات مورد بحث در دستور کار گردهم‌آیی سراسری بعدی تعیین خواهد شد. گروه‌های کاری و افراد، داوطلبانه مسئولیت تدارک این موضوعات را برعهده خواهند گرفت و این گروه‌ها در یک برنامه زمان بندی شده، اسناد لازم را برای ارائه به نشست آینده تدارک خواهند کرد. <

صفحه ۱۴

۳- از نظر من موضوعات اصلی عبارتند از بحث «آلترناتیو»، پروژه سیاسی «جدل» و ساختار.

۴- از تعدد موضوعات مورد بحث در نشست آینده باید پرهیز کرد.

۵- بحث دمکراسی درونی و رعایت چند صدایی و غیره، در دل بحث ساختار طرح خواهد شد.

۶- بحث اتحاد و همکاری با دیگران در دل بحث پروژه سیاسی طرح خواهد شد.

۷- در برگزاری نشست آینده نباید تعجیل کرد و در ضمن به آینده محال نیز نباید موکول شود. اهمیت دارد که زمان کافی به بحث‌ها و تدارک لازم داده شود.

این نکته کاملاً روشن است که «جدل» امروز همان «جدل» فردای گردهمایی سراسری سپتامبر ۲۰۰۴ نیست. چند سالی گذشته است و درگیری‌ها و کشاکش‌های درونی، بسیاری از روابط را تخریب کرده و بسیاری را دلسرد. آن شور و شوق آن روزها جای خود را به انتقادات و رفاقت‌ها و همدلی‌ها جای خود را به دلخوری‌های چپ و راست داده است. این بهایی است که باید برای ندانم‌کاری خود بپردازیم. اما اگر به وجود چنین تجمع سیاسی باور داریم و «جدل» را اجتناب ناپذیر ارزیابی می‌کنیم، پس باید تلاش کنیم خرابی را از همان جایی که آغاز شده اصلاح کنیم. این نقطه سمبولیک شاید اجازه دهد تا برخی کشاکش‌ها و درگیری‌ها فراموش شده و همکاری و همراهی برای برداشتن موانع موجود و بازسازی و تکمیل بنای «جدل»، گسترده‌تر شود.

نگاهی به برخی پیشنهادات

برخی از نوشته‌هایی که به تازگی منتشر شده است، در تلاش برای چاره‌جویی، به نتایجی می‌رسند که به نظر من نه راه، که بیراهه هستند. از رفیق قدیمی خودم «اکبر سیف» آغاز می‌کنم. وی در نوشته خود با عنوان «در راه بازسازی جمهوری خواهان دموکرات و لائیک و تقویت جنبش جمهوری خواهی در ایران تلاش ورزیم» (سایت عصر نو)، در بخش «چه کار می‌توان کرد» می‌گوید: «در بازسازی جنبش ج د ل و ترسیم خطوط اصلی این بازسازی باید بروشنی اعلام کرد که همراهان ج د ل به صرف تفاهم با سند سیاسی اشتراکات و پذیرش آن، به عنوان همراه ج د ل شناخته می‌شوند. همراهان در هر گوشه‌ای که بسر برند و به هر صورتی که تمایل داشته باشند، بشکل فردی یا جمعی، و در هر زمینه‌ای که علاقمند باشند اعم از سیاسی تا اجتماعی و حقوق بشری و هنری و ادبی و... می‌توانند

فعالیت داشته باشند. هر یک یا چند نفری می‌توانند ضمن اعلام همراهی خویش با ج د ل، با امضای خود نسبت به هر موضوع و تحول سیاسی‌ای موضع‌گیری نمایند. آنها می‌توانند در هر نشست و هر جلسه‌ای، به نمایندگی از سوی خود، بدون نگرانی نسبت به بازخواست توسط این یا آن فرد، شرکت نمایند. ضمن اینکه بحث و گفتگو و نقد نظرات و پراتیک‌ها، بدون هیچ حد و حصری، در میان همراهان و طرفداران صدا‌های مختلف، به آزادترین و محترمانه‌ترین شکل و با استفاده از مکانیسم‌های مختلف جریان یافته و تضمین می‌گردد.»

آنچه در این نقل قول طولانی آمده، تعریف عضو یا «همراه» و حقوق و اختیاراتش از نظر اکبر سیف است. چنین تعریفی را نمی‌توان حتی در یک کلوپ لاتاری یافت چه رسد به یک جمع سیاسی که قاعدتا در کار خود جدی است. اولاً فعالیت هنری یا ادبی چه ربطی به «جدل» دارد؟ آیا «جدل» یک جمع سیاسی نیست؟ یک شاعر کار ادبی خود را دنبال می‌کند و در ضمن در یک حزب سیاسی هم عضو است. آیا عضویت وی در آن حزب به این معنی است که آن حزب هم کار سیاسی می‌کند و هم کار ادبی؟! دوم، از این تعریف چنین برمی‌آید که در این جمع باز و بسیار بسیار دمکراتیک!!، هرکس اجازه دارد تا به نام خودش و به سلیقه خودش و هرزمان که دلش خواست هر کاری که دلش خواست انجام دهد. در این به ظاهر دمکراسی گل و گشاد، «فرد» محور همه چیز قرار می‌گیرد و «جمع» قربانی می‌شود. البته باید پرسید که آیا در این فرمول «جمع» بی هم وجود دارد؟ ظاهراً چیزی به عنوان «جمع» دیگر چندان مفهوم ندارد!!

«اکبر سیف» در این پیشنهاد تنها نیست، رفیق دیگرم «حیدر تبریزی» از وی پیشی می‌گیرد و تا آنجا می‌رود که پیشنهاد یک سازمان سیاسی مجازی می‌دهد. وی در نوشته‌ای با عنوان «بازنگری انتقادی تجربه جمهوری خواهان دمکرات و لائیک - پرسش‌های کلیدی» (سایت عصر نو)، می‌گوید: «در شرایطی که کل این مجموعه قادر نیست بطور مشترک فعالیت سیاسی - عملی هماهنگ بکند، ولی بطور نامشترک و ناهماهنگ، هر فرد یا جمعی در این مجموعه ظرفیت بالفعل این را دارد که در عرصه‌های معین فعالیتی را پیش ببرد، چرا نباید هر فرد یا جمعی را آزاد گذاشت که داوطلبانه در هر عرصه و بهر شکلی که مایل باشند، فعالیتی را پیش ببرند؟ هرچند که این فعالیت‌ها در کل ناهماهنگ باشد.

مجموعه این فعالیت‌های ناهماهنگ، اگر در راستای اهداف و راهبرد سیاسی مشترکی باشد، به حضور سیاسی و تقویت طیف جمهوری خواهان دمکرات و لائیک یاری خواهد رساند. همپای فعالیت‌های فردی و جمعی آزاد و ناهماهنگ در عرصه‌های گوناگون، ایجاد چتر سیاسی‌ای که این فعالیت‌ها در چارچوب آن جریان یابد، ضروری بنظر می‌رسد که الزاماً حاصل تلاش‌های مشترک این مجموعه می‌تواند باشد.»

پس از چندین سال تلاش محافل و فعالین سیاسی برای غلبه بر پراکندگی و یافتن راهی برای کار مشترک، نتیجه‌گیری حیدر تبریزی این است که باید به دوران قبل از نشست سراسری پاریس، یعنی دوران محافل و افراد پراکنده بازگشت.

خواست و آرزوی مشترک همگان این بود که «طیف گسترده‌ای از آزادی خواهان، از افق‌ها و خاستگاه‌های گوناگون، پیرامون این اصول و مواضع گرد هم آیند». «اکبر سیف» در جایی از نوشته خود تاکید می‌کند که: «بیش از هر چیز باید بر دو مسئله مهم در روند تاسیس ج د ل مکتب کرد: اول، تصمیم‌پایانی سمینار پاریس در زمینه تداوم فعالیت این طیف. یعنی بروز تمایل نیرومند به کار سیاسی جمعی و سازمانیافته، در کادری جدید و متفاوت از گذشته و تصمیم‌گیری در باره آن» (تاکید از من است). چگونه می‌توان با فعالیت «نامشترک و ناهماهنگ» و «هرکس هرکاری خواست انجام دهد»، به کار سیاسی جمعی و سازمانیافته و گردهم آمدن آزادی خواهان از افق‌های گوناگون، دست یافت؟ آیا «کادر جدید و متفاوت از گذشته است» یعنی فقدان هرگونه کادر؟ آیا این چیزی جز بازگشت به گذشته و دوران فعالیت‌های پراکنده و کار محفلی نیست؟

کار سیاسی جمعی و سازمان یافته میانی و اصولی دارد که نمی‌توان آنها را به کناری نهاد. مشکلات «جدل» در سامان دادن یک «کار سیاسی جمعی و سازمان یافته» نباید به نفی کار جمعی و تثوریزه کردن فعالیت‌های فردی و محفلی بیانجامد. باید تلاش کرد تا «کار سیاسی جمعی و سازمان یافته» سامان یابد.

تجربه چند سال گذشته نشان داد که ایجاد یک جمع سیاسی کار ساده‌ای نیست. پیچیدگی‌های کار را باید یافت و در جهت غلبه بر آنها باید گام برداشت و تنها در این صورت است که می‌توان ساختمان نیمه تمام «جدل» را باید به پایان رساند. □

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

عقب نشینی موقت وزارت کار در میزان مواد «اصلامی» قانون کار

سیاست‌های ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی و مبارزه و مقاومت جنبش کارگری

وزیر کار و امور اجتماعی «دولت امام زمان» شنبه ۱۳ آذر ماه در گفتگو با خبرنگاری مهر گفت: «این قانون (قانون کار) به دلیل اینکه بعد از قانون اساسی هم عرض قوانین مهم کشور است، بحث تغییر آن با اصلاحات زیاد منتفی است». جهرمی علاوه بر آن اظهار داشت: اگرچه «درمورد اصلاح قانون کار و ضرورت آن خیلی صحبت شده است» اما «درخصوص اصلاح قانون کار اختلاف سلیقه‌هایی نیز در زمینه‌های نوع اصلاحات و چگونگی تغییر در بندهای مختلف قانون کار طبیعی است». ولی تصریح کرد که «بعضی‌ها^(۱) انتظار تغییرات بیش از ۱۰۰ ماده‌ای را از کل ۲۰۳ ماده قانون کار دارند ولی ما در وزارت کار و امور اجتماعی با بررسی‌های کارشناسی و کامل به این نتیجه رسیده‌ایم که جز حدود ۸ تا ۱۰ ماده، مواد دیگر قانون کار نیازی به اصلاح ندارد». یادآوری این نکته خالی از اهمیت نیست که وزیر کار همچنین به گزارش خبرنگاری (مهر) در دیدار با اعضای کانون هم‌اهنگی شورای اسلامی کار^(۲) خطاب به آنان می‌گوید «قانون کار یک قانون «حمایتی» است. قانون کار برای حمایت از کارگران است و اصلاح آن هم باید در خدمت منافع کارگران باشد». وی اعتراضات، اعتصابات و مخالفت‌های کارگران و تشکل‌های مستقل کارگری بر علیه «اصلاحات» قانون کار را جنجال نامید و گفت «ما قوانین را اصلاح می‌کنیم که هم به نفع کارگر باشد و هم منافع کارفرما در نظر گرفته شود تا به چرخه تولید و اشتغال آسیب نرسد». جهرمی مشکلات فراروی کارگران را «ریشه ای» ارزیابی کرد و گفت «وقتی کارگر از کارفرما می‌خواهد که بدون رعایت قانون کار و با شرایط نامناسب وی را به خدمت بگیرد، افزایش بارزسی‌ها نمی‌تواند جلو سوء استفاده‌ها را بگیرد». و خوب صد البته وزیر بیچاره و وزارت کار و امور اجتماعی با این کارگران چه کند. اما افاضات وزیرکار اولا به پیشیزی نمی‌ارزد و ثانيا نظرات، عملکرد و تفکر وی ناظر بر عمق سیاست‌های ضد کارگری این رژیم و در خدمت امنیت سرمایه و منافع سرمایه‌داران و سرمایه دولتی و خصوصی و در راستای اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی در ادامه خصوصی سازی‌های گسترده حتی در

صنایع سنگین، راهبردی و نفت و گاز و در راستای سیاست‌های نئولیبرالیسم جهانی و پیروی از منویات بانک توسعه جهانی و صندوق بین‌المللی پول است که در پائین به آن خواهیم پرداخت. اما پیش از پرداختن به عقب نشینی تاکتیکی و موقتی وزیر کار درمورد «اصلاح» قانون کار، تأکید بر این موضوع اهمیت دارد که جهرمی دچار فراموشی و نسیان شده است. چرا که جهرمی در آبان ماه ۱۳۸۵ خطاب به کارگران گفته بود: «شما (کارگران) نباید به قانون کار متکی باشید. به مهارت و انضباط کاری خود متکی باشید» این قانون (قانون کار) در ۹۵ درصد بنگاه‌ها نیاز به اجرا ندارد و منتفی هستند». وزیر کار فراموش کرده که خود دو پیش نویس در باب «اصلاح» قانون کار بر علیه کارگران منتشر کرده است و در این خصوص گفته بود: «تغییر قانون کار حاصل اجماع و تصمیم‌گیری در بالاترین نهادهای جمهوری اسلامی بوده است و با تصویب سند فرباخشی توسعه و اشتغال برنامه چهارم و ابلاغ آن توسط سازمان مدیریت، تغییر قانون کار به اولویت اول وزارت کار و امور اجتماعی تبدیل شد». جهرمی فراموش کرده که گفته بود: «اصلاح قانون کار حکم برنامه چهارم توسعه می‌باشد و ما موظفیم که اصلاح قانون کار را مطابق شرایط اقتصادی-اجتماعی به مجلس شورای اسلامی ارائه کنیم» و در نتیجه وزارت کار باید نسبت به تهیه لایحه «اصلاح قانون کار» در جهت ایجاد انعطاف‌پذیری بیشتر، کاهش تعهدات غیرضروری کارفرما و انطباق با استانداردها و مقوله‌نامه‌های بین‌المللی، کنسولی و تحولات جهانی کار، امحای تبعیض در همه عرصه‌های اجتماعی و به ویژه در عرصه روابط کار و اشتغال و نحوه شکل‌گیری تشکل‌ها و «کانون‌های عالی کارگری» و کارفرمایی اقدام نماید». به عبارت دیگر آنچه هدف این تغییرات و «اصلاحات» است، حاکم کردن هرج و مرج و قانون جنگل در مناسبات میان کارگران و سرمایه‌داران، لغو و حذف تدریجی قانون کار و مقررات زدائی از مناسبات کار و تبدیل قانون کار به قانونی توصیه‌ای و بدون ضمانت اجرائی و تحدید هرچه بیشتر دایره مشمول آن، همچنین جلوگیری از ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری و ایجاد تشکل‌های

دست‌ساز ازسوی وزارت کار در جهت ایجاد تسهیلات برای سرمایه و انباشت آن و منافع سرمایه‌داران و پاسخگویی به معضلات دولت به عنوان بزرگترین سرمایه‌دار و بزرگترین کارفرما و انتقال هرچه بیشتر بار بحران ساختار سرمایه‌داری ایران به دوش کارگران و زحمتکش‌ان می‌باشد. همانطور که نایب رئیس سابق اتاق بازرگانی تهران به خبرنگاری ایلنا گفته بود: «در زمانی که وزیر کار موضوع اصلاح و بازنگری در قانون کار را مطرح کرد، مدافعان تغییر قانون کار انتظار داشتند خواسته‌شان هرچه زورتر برآورده شود، اما در عمل ثابت شد که متقاعد کردن حامیان این قانون نیازمند شگرد خاصی است». از این رو طرح «رفع موانع تولید» همان ترفند و شگرد خاص بود که «دولت امام زمان» و وزارت کار و کمیسیون صنایع مجلس رژیم برای تغییر قانون کار بکارگرفتند.

وزیرکار فراموش کرده است که پس از گمارده شدن بر وزارت کار، دریک تمهید مشترک از سوی سرمایه‌داران و دولت، کانون عالی انجمن‌های صنفی کارفرمایی ایران طی نامه‌ای به وزارت کار خواستار تعدد آئین‌نامه اجرائی ماده ۱۹۱ قانون کار تا ۵ سال دیگر شدند. از این رو نامه کانون بر معافیت از ۴۸ ماده و تبصره قانون کار در کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر به مدت ۵ سال تصریح و تأکید داشت.

کارگران بهتر از هرکس می‌دانند درحالی که سیاست‌ها و برنامه و عملکرد ضد کارگری دولت احمدی نژاد و وزارت کار جهرمی در تمامی عرصه‌ها همچنان در حال اجرا است و اوضاع و احوال امروز کارگران گواه مستندی از همان سیاست‌ها است، گفته‌های وزیر کار در این باب که قانون کار قانونی «حمایتی» است، جز خزعبلات و گزافه‌گویی‌هایی برای فریب کارگران، بیش نیست.

اما دلایل عقب نشینی موقتی و تاکتیکی وزیر کار و اعلام اینکه بیش از ۸ تا ۱۰ ماده قانون کار نیاز به تغییر ندارد و اینکه وی ناچار می‌شود خود را «حامی» کارگران جا بزند و تغییر و «اصلاحات» در قانون کار فعلی رژیم را در «حمایت» از کارگران معرفی کند، بسیارند. از جمله می‌توان به موضوع نزدیک شدن انتخابات مجلس هشتم و احتمال شرکت آن بخش از کارگران که به دلایل مختلف در انتخابات شرکت می‌کنند، همچنین به توازن قوا و مخالفت و رقابت میان رقبا و شرکای دولت نهم و دیگر جناح رژیم و بالاخره فشار نهادهای بین‌المللی^(۳) از جمله سازمان جهانی کار (ای ال او) اشاره کرد. <

یاد آوری این نکته اهمیت دارد که وزیر کار کماکان بر تغییرات و «اصلاحات» در قانون کار تاکید دارد و می گوید: «ما در انجام این کار هیچ عجله ای نداریم، امیدواریم تا پایان برنامه چهارم بتوانیم با کمک دولت، مجلس، کارگران و کارفرمایان، این اصلاحات را که مورد نیاز کشور است تهیه کنیم». جمهوری همچنین تاکید دارد که «وزارت کار شمای سازمانی خود را بر اساس مأموریت خود تعریف کرده و به دنبال جهش در اقتصاد مولد کشور است». وی می گوید «دبیرخانه شورای اشتغال از سازمان مدیریت به وزارت کار منتقل شده زیرا در ۱۰ سال گذشته به دلیل حجم کاری آن سازمان، این شورا تشکیل نشده بود و در حال حاضر به دلیل اهمیت مسئله کارگری، شورا در حضور رهبر انقلاب تشکیل شده است». همچنین عزت الله زارعی دبیر کمیسیون اجتماعی دولت احمدی نژاد در ۲۲ شهریورماه گذشته اعلام کرد که «بررسی اصلاحیه قانون کار متوقف نشده است و پس از بررسی در بخش های کارشناسی دولت و تأیید کمیسیون ها و دستگاه های مرتبط، این اصلاحیه در دستور کار هیأت دولت قرار می گیرد». وی به سرمایه داران خصوصی و دولتی اطمینان می دهد که «سرانجام دولت نهم کار تغییر مواد قانون کار را یکسره خواهد کرد».

گرچه توضیح دقیق ۸ تا ۱۰ ماده ای که جمهوری برای تغییر و «اصلاح» قانون کار کافی می داند از حوصله این مقاله خارج است، ولی اشاره ای کوتاه به آنها ضروری می نماید و علاوه بر آن، خود بیانگر عمق سیاست های ضد کارگری رژیم خواهد بود.

تغییرات و «اصلاحات» مورد تاکید جمهوری در قانون کار عبارتند از مواد ۷ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ و ۴۱ و ۱۹۱ و مواد مربوط به فصل ششم قانون کار که نوع و چگونگی برپائی تشکل های کارگری را مد نظر دارد. این مواد در کلیت خود اهداف و مقاصد ذیل را دنبال می کنند. گر چه باید تاکید کرد که با توجه به اینکه براساس اخبار و اطلاعات منابع رسمی جمهوری اسلامی بیش از ۷۰ درصد کارگران^(۳) کشور با قراردادهای موقت مشغول به کارند. از این رو در پایان قرارداد یکساله، شش ماهه، سه ماهه، ۸۹ روزه، یکماهه و حتی پس از ارائه پیش نویس های «اصلاح» قانون کار از سوی جمهوری، قراردادهای ۲۹ روزه و حتی سفید امضاء، این کارگران اخراج شده تلقی می شوند. حتی با احتساب مدت کار، از هیچ حقوقی چه در عرصه بیمه بیکاری و چه در مورد بیمه های تامین اجتماعی و بازنشستگی برخوردار نخواهند بود:

تبدیل قانون کار از قانونی اجرائی به قانونی توصیه ای که اصولاً هیچگونه مسئولیت و تعهدی را برای سرمایه داران در نظر نمی گیرد و در راستای حذف، لغو تدریجی قانون کار و مقررات زدائی از روابط کار و معمول و رایج کردن اصل «تراضی و توافق طرفین» در مناسبات میان کارگران و سرمایه داران، همچنین محدود کردن هر چه بیشتر دایره شمول قانون کار است.

دوم - هدف «قانونی» و آزاد کردن اخراج کارگران و امکان برخورداری سرمایه داران و کارفرمایان از «حق» یکجانبه برای فسخ قرارداد کار با کارگر را دنبال می کند. این تغییرات مفهومی جز لغو قانون کار و محدود کردن دامنه شمول آن نخواهد داشت.

افزودن تبصره هائی مانند «کاهش تولید و تغییرات ساختاری» و «کاهش توان جسمی کارگر که موجب رکود تولید گردد» به ماده ۲۱ قانون کار فعلی که اصولاً بندهای قابل تفسیر به رای از سوی سرمایه داران است، عباراتی کشدار و مبهم اند که تلاش دارند اساساً هر نوع قانون و محدودیت را از سر راه اخراج کارگران بردارند. حتی امنیت شغلی کارگر را در مدتی که قرارداد کار وی جاری است نیز منتفی و زمینه اخراج وی را بی قید و شرط در اختیار سرمایه داران قرار می دهد. همچنین اجازه تعطیل و یا تغییر بخش یا تمام کارخانه یا کارگاه در قالب طرح «تعدیل ساختاری» و یا «شرایط اقتصادی» به سرمایه داران داده می شود. براین اساس سرمایه داران در هر شرایط و به هر دلیلی که خود بتراشند، «قانون» به آنان اجازه می دهد که به بهانه احساس کمبود نقدینگی و یا مشکل فروش و یا مثلاً با اعلام اینکه کارخانه ورشکسته است، کارگر را اخراج کنند.

سوم - هدف بازگذاشتن دست سرمایه داران و دولت برای پرداخت هر چه کمتر دستمزد و استثمار شدیدتر کارگران را دنبال می کند. نفی پرداخت حداقل دستمزد کارگران براساس نیازهای زندگی انسانی و حتی آنچه که در یک جامعه سرمایه داری معمول است، یعنی حداقل دستمزد بر اساس سبب هزینه و تورم، تلاش برای رایج کردن و توافق و رضایت کارگر با سرمایه دار در پرداخت دستمزد و مخالفت با پیمان های دسته جمعی کار از اهداف این تغییرات هستند. علاوه بر آن، معیار قراردادن تعیین حداقل دستمزد بر مبنای «شرایط اقتصادی» و مرتبط کردن آن با «بهره وری» که اصولاً هیچ ارتباطی به تعیین حداقل دستمزد ندارد. همچنین تلاش برای تعیین دستمزد به صورت «منطقه ای» و خارج کردن آن از دایره شمول قانون کار و حذف و عدم برخورداری از حقوق و مزایای

تامین اجتماعی و بیمه بیکاری و بازنشستگی که از اهداف مورد نظر جمهوری می باشند، همه از یک سو بیان تعرض سرمایه داران و دولت حامی آنها به سطح معیشت و حق حیات کارگران و از سوی دیگر، در راه اجرای سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و پیوستن به سازمان تجارت جهانی و فراهم کردن شرایط امن و امنیت برای سرمایه، جهت «سرمایه گذاری داخلی و خارجی» به منظور استفاده از «مزیت های موجود» به قیمت فراهم کردن کارگر ارزان و غارت آنان است.

چهارم - هدف حذف حقوق و برخورداری کارگران از بیمه های بیکاری و تامین اجتماعی و بازنشستگی را دنبال می کند. مدتها است که شورای عالی اشتغال به ریاست احمدی نژاد تلاش می کند و وزیر کار را موظف کرده تا آئین نامه پیشنهادی را برای کاهش هزینه های بیمه های تامین اجتماعی به شورای عالی اشتغال ارائه کند. جمهوری در باره کاهش حق السهم کارفرما در ۱۸ شهریورماه گذشته به گزارش روزنامه کارگزاران می گوید: «ما یکی از موانع تولید و توسعه سرمایه گذاری را در کاهش هزینه های مبادله در بنگاه های اقتصادی می دانیم و سهم کارفرما در بیمه کارگران یکی از عوامل هزینه زا است».

جمهوری تاکید می کند چنانچه سرمایه داران و کارفرمایان برای تامین نیروی انسانی خود از نیروهایی که توسط وزارت کار معرفی می شوند استفاده کنند، تا پایان برنامه چهارم توسعه از پرداخت سهم بیمه کارفرما معاف هستند». علاوه بر این وی می گوید: «یکی دیگر از حرکت هائی که دنبال می کنیم آن است که تفکیکی بین هزینه های بیمه بازنشستگی و بیمه درمان پایه با بیمه تکمیلی قائل شویم. اگر این تفکیک ایجاد شود، هزینه پرداختی توسط کارفرما باید آن هزینه پایه باشد و بخش تکمیلی از طریق دیگری تامین شود. تکیه ما براین است که باید این پرداخت ها (سهم کارفرمایان) کاهش یابد». وی اضافه می کند که «ما به دنبال راهی هستیم تا سازمان تامین اجتماعی را قانع کنیم که با افزایش اشتغال، هزینه هایش کاهش یافته و می تواند پس از کاهش هزینه ها، سهم بیمه ای که از کارفرما دریافت می کند، کاهش دهد». معنی این لفاظی ها و گزافه گوئی های وزیر کار مانند «اشتغال زائی»، با توجه به شکست همه سیاست های اشتغال زائی دولت احمدی نژاد و از جمله طرح های «خود اشتغالی» و طرح «بنگاه های کوچک زود بازده» که گزارش اخیر رئیس بانک مرکزی دولت احمدی نژاد نیز این موضوع را تأیید می کند، هیچ مفهومی جز محروم کردن کارگران < صفحه ۱۸

اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

در سوگ جرج حبش رهبر ملی مردم فلسطین و جبهه خلق برای آزادی فلسطین



ارزش‌ها و آرمان‌هایی که او مدافع سرسخت آنها بود، بزرگ و برای میلیون‌ها انسان مقدس بوده‌اند و هنوز هستند. اکنون او رفته است اما، اهداف و آرمان‌های او همچنان پا بر جا هستند و شجاعت و توانائی‌های او در تلاش برای ایجاد جهانی دیگر و عاری از آوارگی جنگ و ستم و استثمار، چراغ راهنمای همه کسانی است که بر این اهداف پای می‌فشارند و یاد و نام جرج حبش، در این راه، عزم آنها را جزم‌تر و اراده آنها را مقاوم‌تر می‌کند.

یاد رفیق جرج حبش، رفیق همه مبارزان راه آزادی و عدالت را پاس می‌داریم و اراده و عزمش را می‌ستائیم و فقدان او را بار دیگر بر مردم فلسطین، یاران و همراهان او و همه دوستدارانش تسلیت می‌گوئیم.

یادش جاودان و راهش پر رهرو باد.
۷ بهمن ۱۳۸۶ - ۲۷ ژانویه ۲۰۰۸

تاثیرگذار قرن بیستم در خاورمیانه بود. با درگذشت او مردم فلسطین یکی از رهبران برجسته خود را، جهان عرب یکی از چهره‌های شاخص خود را، مبارزان آزادیخواه و چپ جهان یک از پرشورترین یاران خود در مقابله با سرکوب و سلطه و بی‌عدالتی را، از دست دادند و ما فدائیان خلق، یکی از قدیمی‌ترین حامیان خود را. با درگذشت جرج حبش، رهبری بزرگ چشم از جهان فرو بسته است که تاثیر حضورش، همچون حضور جنبش فلسطین که خود یکی از پایه‌های اصلی آن بود، به مراتب بیش از حضور جغرافیائی و منطقه‌ای فلسطین بود.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، همچون همه دوستداران جنبش مردم فلسطین، خود را در اندوه فقدان رفیق جرج حبش، رهبر جبهه خلق برای آزادی فلسطین، یکی از موثرترین چهره‌های چپ خاورمیانه و جهان در طول بیش از نیم قرن گذشته، سوگواری می‌داند و فقدان رهبر ملی مردم فلسطین را به کمیته مرکزی جبهه خلق برای آزادی فلسطین، مردم فلسطین و همه دوستداران آزادی و عدالت اجتماعی در جهان و نیز خانواده او تسلیت می‌گوید. جرج حبش به تعبیر ابوماذن، رهبری تاریخ‌ساز و یکی از شخصیت‌های برجسته و

صفحه ۱۷ <

از حقوق بیمه بیکاری و تامین اجتماعی و بازنشستگی ندارد. و علاوه بر آن، به معنای اجرای برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک توسعه جهانی و گسترش خصوصی سازی بر اساس راهبردهای پیوستن به سازمان تجارت جهانی خواهد بود. این درحالی است که بر اساس اظهارات مدیرعامل سابق سازمان تامین اجتماعی، میزان بدهی سرمایه‌داران تا دو سال قبل به سازمان تامین اجتماعی از مرز یک هزار میلیارد تومان گذشته است و علاوه بر آن، دولت امروز نزدیک به ۷ هزار میلیارد تومان به صندوق تامین اجتماعی، یعنی کارگران و زحمتکشان، بدهکار است. امروز وزیرکار می‌کوشد تا کارگران را از برخورداری از این حقوق محروم کند.

پنجم - هدف جلوگیری از تشکیل یابی کارگران و ایجاد موانع بر سر راه برپائی تشکل‌های مستقل کارگری را دنبال می‌کند. مطالبات و اعتراضات کارگری را سرکوب و همچنین فعالین کارگری را دستگیر و روانه زندان کند. همان گونه که محمود صالحی، منصور اسانلو و... به اتهامات واهی دستگیر و راهی زندان شده‌اند.

وزارت کار جهرمی همچون وزرای قبلی کار تلاش می‌کند که تشکل‌های دست‌ساز خود را بوجود آورد و با سرهم‌بندی تشکل‌های دولتی از میان جوامع اسلامی کار، عناصر بسیج و باندهای وابسته به دولت احمدی نژاد و شرکای نظامی - امنیتی‌اش مانع ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری گردد. چنانکه جهرمی در ۵ آذرماه گذشته بر اساس گزارش خبرگزاری وزارت کار و امور اجتماعی می‌گوید: «موضوع تشکل‌های کارگری و کارفرمایی مطرح بوده است و حدود یک سال وقت صرف تشکیل کانون‌های جدید شد که خوشبختانه فراگیرتر، پویاتر و پرنشاط‌تر هستند».

سرهم بندی کردن چنین تشکل‌هایی علاوه برآنکه ناقض مقاله‌نامه‌های سازمان جهانی کار مانند مقاله‌نامه ۸۷ درخصوص آزادی برپائی تشکل‌های کارگران و همچنین مقاله‌نامه ۹۸ در باب مذاکرات و پیمان‌های دسته جمعی، خواهد بود، اصولاً برسرراه برپائی تشکل‌های مستقل کارگری مانع بوجود می‌آورند.

باتوجه به مبارزات و اعتراضات و مقاومت جنبش کارگری در تمامی اشکال ممکن، چه درعرصه قانونی و چه فراتر از قوانین جمهوری اسلامی و همه تمهیدات وزارت کار و نظام جمهوری اسلامی برای سرکوب مبارزات کارگران و جلوگیری از گسترش و جلو رفتن آن،

مبارزات کارگران و جنبش کارگری توانسته گام‌هایی را به جلو بردارد. اما این جنبش علی‌رغم این گام‌های به جلو، دارای نقاط ضعف زیادی است. پراکندگی، عدم سازمان یافتگی سراسری، عدم برخورداری از تشکل‌های مستقل سراسری از ضعف‌های این جنبش هستند. تردیدی نیست که تعرض و تهاجم این رژیم به خودی خود متوقف نخواهد شد. کما اینکه تا کنون متوقف نشده است.

مبارزه سازمان‌یافته، آگاهانه و سراسری و مستقل جنبش کارگری، ضرورت برداشتن گام‌هایی برای تحقق پایدار حقوق و خواست‌های کارگران خواهد بود. □ بهمن ماه ۱۳۸۶

(۱) - اتاق بازرگانی و صنایع معادن و همچنین برخی تشکل‌های سرمایه‌داران خواستار تغییرات عمده و اساسی درقانون کار درعرصه‌های، گستره و شمول قانون کار، عدم امکان مدیریت سرمایه‌داران و نا دیده انگاشته شدن آن به وسیله قانون کار، تعهدات و الزامات یک سویه برای سرمایه‌داران، موضوع تشکل‌های کارگری، لزوم توجه به نقش ارشادی و بستر سازی دولت و کمک به تشکل‌های کارگری و کارفرمائی.

(۲) - جهرمی برای سرهم بندی کردن تشکل‌های دست ساز خود، کانون عالی شوراهای اسلامی کار را که وابسته به خانه کارگر و جناح رقیب بودند، محدود و منحل نمود و با انتشار بیانیه‌ای در ۱۲ بهمن ۱۳۸۵ در "مرکز همایش صدا و سیما" تشکل دیگری به نام «کانون عالی شوراها» را به راه انداخت.

(۳) - هشتم آبان ماه ۱۳۸۶ گروه اعزامی که از سوی سازمان جهانی کار (ای ال او) با هدف بررسی چگونگی اجرای کنوانسیون‌های ۱۱۱ (آزادی انجمن‌ها) و ۹۵ (حمایت از دستمزد) به ایران سفر کردند. خانم کلپاترا دامبیا که دبیرکل استانداردهای بین‌المللی کار است، اعلام کرد برخی مواد درقانون کار ایران وجود دارد که تبعیض‌آمیز و به نفع دولت است. این گروه در نشست خود با کانون عالی انجمن‌های صنفی کارفرمایان ضمن اینکه قوانین کار در ایران را تبعیض‌آمیز و به نفع دولت خواند، از دولت ایران خواستند که این قوانین (قانون کار) را هرچه زودتر اصلاح کند.

موسی‌الرضا ثروتی نماینده مجلس و عضو کمیسیون اجتماعی مجلس گفت: «ایران از هشت مقاله‌نامه الحاقی سازمان جهانی کار، سه مقاله را پذیرفته است. این موضوع هنوز از سوی دولت به کمیسیون ارائه نشده است. اما کمیسیون اجتماعی مجلس با این سه مقاله‌نامه موافقت دارد». نماینده دولت می‌گوید «هنوز شرایط جمهوری اسلامی برای اجرای سه مقاله‌نامه فراهم نشده است».

(۴) - برخی آمار، گستره کارگران موقت را بیش از ۸۵ درصد کارگران اعلام می‌کنند. در دیماه گذشته در حالی که ۱۱۴ نماینده مجلس طرح دو فوریتی تبدیل قراردادهای موقت کارگران و کارکنان قراردادی را بیش از ۱۰ سال سابقه کار به قرارداد دائم را به مجلس آوردند، یک و دو فوریت این طرح رای نیاورد. به عبارت دیگر، نمایندگان رای خود را پس گرفتند. بر اساس این طرح «کارفرمایان موظف می‌شدند، قرارداد آن دسته از کارگران و کارکنان مشاغلی که بیش از ۱۰ سال سابقه دارند را به قرار داد دائم تبدیل کنند. قرارداد از سال پنجم تا سال دهم هم به صورت قرارداد پنج ساله با حق فسخ قرارداد از سوی کارفرما باشد».

مرگ حبش درگذشت



جرج حبش بنیان گذار و دبیرکل جبهه خلق برای آزادی فلسطین، شنبه ۲۶ ژانویه در شهر عمان در سن ۸۳ سالگی و به دنبال یک سکته قلبی درگذشت. او یکی از رهبران پر آوازه جنبش رهایی بخش مردم فلسطین و از چهره های پیگیر مبارزه در راه عدالت اجتماعی بود.

رفیق حبش در سال ۱۹۲۵ در شهر «لد» در فلسطین متولد شد. او فرزند یک خانواده مسیحی ارتودکس و نسبتاً مرفه بود. به تشویق و یاری مادر فرهیخته اش، به کتاب و مدرسه و دانش و هنر علاقه مند شد. شانزده ساله بود که موفق به گذراندن امتحان متوسطه در بیت المقدس شد. سپس به مدت دو سال معلم یکی از مدارس شهر لد بود. این سال ها همزمان با مبارزات اعراب فلسطین با نیروهای اشغالگر انگلیس بود که بعد از سقوط امپراطوری عثمانی، سرزمین فلسطین را تحت الحمایه و مستعمره خود قرار داده بود. انگلیسی ها برای مقابله با روحیه ضد استعماری در فلسطین، دست گروه های تروریستی صهیونیست را در خرابکاری و دهشت افکنی میان اعراب باز گذاشته بودند. خانواده حبش از نخستین قربانیان این ناامنی ها بودند که نخست مجبور به جابجایی و آوارگی در داخل فلسطین و سپس فرار اجباری از سرزمین اصلی خود شدند. در این میان حبش جوان که از سال ۱۹۴۴ به عنوان دانشجوی رشته پزشکی در دانشگاه آمریکایی بیروت پذیرفته شده و به لبنان آمده بود، تحت تاثیر جریان های فرهنگی و مبارزات ملی، به همراه برخی دیگر از دانشجویانی که از سایر کشورهای عربی به تحصیل در لبنان مشغول بودند، محفلی فرهنگی به نام (عروه الوقتی) تشکیل داد.

سال ۱۹۴۸، تقسیم فلسطین و تاسیس دولت اسرائیل که با نخستین آوارگی بی بازگشت صدها هزار فلسطینی و نخستین منازعه عرب ها و یهودیان در فلسطین همراه بود، به نقطه عطفی در زندگی حبش تبدیل شد. او دانشگاه را موقتاً رها کرد و برای یاری رساندن به آوارگان و مجروحان جنگی به فلسطین برگشت. تلخی این دوران برای حبش، بویژه با کشته شدن برادر بزرگترش و این که خانواده اش مجبور به ترک فلسطین و مهاجرت به لبنان شدند، بسی عمیق تر شد.

این بار «حکیم» (لقبی که در بیمارستان «لد» روی او گذاشته بودند و به اسم مستعار او در جنبش تبدیل شد) در بازگشت مجدد به دانشگاه بیروت، بیش از آنکه در پی اتمام رساله پزشکی خود باشد، به عنوان یک مبارز حرفه ای در جستجوی یاران استوار و ثابت قدم برای دامن زدن به یک جنبش انقلابی و تشکیل سازمانی پاسخگوی شرایط جدید مبارزه و حق طلبی ملت خود شد. در این مرحله همراه با ودیع حداد که او نیز پزشک و از همزمان وی در تاسیس «جنبش ملیون عرب» بود، به ایجاد یک مجتمع آموزشی و بهداشتی در یکی از اردوگاه های آوارگان فلسطینی در اردن اقدام کرد. این محل بزودی به پایگاه مهمی جهت ایده های جنبشی او و یارانش تبدیل شد.

جنبش ملیون عرب با رشد مبارزه مسلحانه جنبش فلسطین و بویژه در پی شکست ارتش کشورهای عرب در برابر اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷، با چالشی جدی روبرو شد. بخش ترقی خواه این جنبش شامل سه جریان «قهرمانان بازگشت»، «جوانان انتقام» و «جبهه آزادیبخش فلسطین» که عمدتاً به افکار مارکسیستی گرایش داشتند، به فکر تاسیس جبهه خلق برای آزادی فلسطین افتادند. جرج حبش در راس این تحول قرار داشت. ورود این جبهه به سازمان آزادی بخش فلسطین و قرار گرفتن در کنار الفتح، رادیکالیسم انقلابی را در جنبش مقاومت فلسطین تقویت کرد.

جرج حبش و جبهه خلق بارزترین نماینده خط سیاسی دموکرات و رادیکال در جنبش فلسطین و در مقابله با اسرائیل بود. وی در تمام سالهای مبارزه مسلحانه جنبش فلسطین، از دشمنان سرسخت اسرائیل بود و این دولت بارها تلاش کرد تا وی را به قتل برساند.

در تمام سال های پر فراز و نشیب از سپتامبر سیاه اردن تا امضای قرارداد اسلو و در طی دو انتفاضه مردم فلسطین، حبش و جبهه خلق به عنوان یکی از جریان های مهم مخالف با واگذاری امتیازات یک جانبه به اسرائیل، به مبارزات خود ادامه دادند. حبش از جمله منتقدان سرسخت «قرارداد اسلو» بود و برای نشان دادن مخالفت خود و مشروعیت ندادن به اسلو، بازگشت به مناطق تحت نظارت تشکیلات خودگردان را به پذیرش حق بازگشت همه رانده شدگان مشروط ساخت که تا کنون متحقق نشده است.

جبهه خلق در زمینه تقویت همبستگی بین المللی برای حمایت از مردم فلسطین همواره از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده است و شخص حبش نقش بارزی در تقویت رابطه جبهه با جنبش های ترقی خواه و آزادی بخش در جهان و منطقه داشت. در این میان سازمان چریک های فدایی خلق ایران در دوران مبارزه علیه رژیم شاه، از پشتیبانی همه جانبه و علنی جبهه و شخص رفیق جرج حبش برخوردار بود.

درکنگره سال ۲۰۰۰ جبهه، حبش به دلیل بالا بودن سن و به رغم اصرار رفقاییش، از کاندید شدن برای پست دبیر کلی امتناع کرد. با این همه، تا آخرین لحظه دوشادوش یارانش بود و آنها را از همفکری خود بهره مند می کرد. با مرگ حبش یکی از رهبران و مشعل داران جنبش آزادی بخش مردم فلسطین و یکی از منادیان عدالت اجتماعی از میان رفت و ما نیز در کنار مردمش سوگوار فقدان او هستیم و یادش را گرامی می داریم. □

۲۷ بهمن - ۱۶ فوریه

روز اعتراض سراسری

برای آزادی همه

دانشجویان زندانی

در ایران



جرج حبش

مقدمه بر کتاب «ضرورت مبارزه مسلمانان و رد تئوری بقا» اثر امیر پرویز پویان



را در ایران تشکیل میدهد و لازم بود که با همان توجه به مساله گذار و یا تکامل از پیشاهنگ مبارز در رسیدن به حزب انقلابی، می‌پرداخت.

ولی شکی نیست که شهادت رفیق پویان بود که باعث شد در بحث و گسترش این مساله وقفه حاصل شود. از اینجا مسئولیت رفقای دیگر در الهام از این میراث مهر خورده با خون و تجربه اندوزی و مسلح شدن به آن و سپس اقدام در به پایان رساندن مورد یاد شده و ضرورت انجام آن با آگاهی مارکسیست - لنینیستی و بر پایه تجربه مبارزاتی آموزنده خلق‌های ایران و طبقه کارگرش و پیشاهنگان فدائی مبارزش پیش می‌آید.

در پایان این مقدمه کوتاه برای کتاب، خشنودم که بنام خود و بنام جبهه خلق برای آزادی فلسطین و بنام خلق مبارز فلسطین تاکید کنم که ایمان ما به پیروزی‌های خلق‌های ایران در مبارزه قهرمانانه‌شان علیه رژیم ارتجاعی و شوونیستی و دست‌نشانده و علیه هر نیروی امپریالیستی که پشت این رژیم ایستاده است، ایمانی مطلق است، ایمانی کامل، همانگونه که به پیروزی خلقمان علیه دشمن امپریالیستی و صیهونیستی و ارتجاعی مشترک ایمان داریم. همه ما امروز برای آزادی تمام منطقه و طرح آینده ای دموکراتیک و پیشرو مبارزه میکنیم، برای صلح و برادری واقعی و به عنوان بخشی از جهان آزاد و خالی از هرگونه بهره‌کشی یا تسلط و... جهانی که عدالت و صلح و سوسیالیسم در آن برقرار باشد.

دبیر کل جبهه خلق برای آزادی فلسطین
دکتر جرج حبش

سرنوشت ساز می‌رسد و این امری طبیعی است زیرا که نظیر چنین پیوندی منتهی بگونه ارتجاعی و دست‌نشانده اش، میان رژیم دست‌نشانده شاه و نظام صیهونیستی تجاوزگر در سرزمین ما فلسطین و رژیم‌های ارتجاعی و دست‌نشانده عرب برقرار میباشد. ولی هبستگی انقلابی ما پیوند مترقی تری است که میان خلق‌های مبارز علیه این اتحاد امپریالیستی و نژادگرایانه ارتجاعی برقرار است.

این در مورد همبستگی کلی میان خلق ما و خلق‌های ایران است و اما در مورد خاص، ما به «سازمان چریک‌های فدایی خلق» یکی از بارزترین پیشاهنگان انقلابی که مبارزه خلق‌های ایران در این مرحله وجود آن را ایجاب کرده توجه داریم. ما مبارزه قهرمانانه و سرشار از فداکاری‌های آن را ستایش می‌کنیم همانگونه که نقشی را که در ایجاد همبستگی بیشتر میان مبارزه خلق‌های ایران و مبارزه خلق عرب بطور عام و خلق فلسطین بطور خاص بازی می‌کند، گرامی میداریم.

و اما کتابی که اکنون در دست ماست و نویسنده قهرمان آن رفیق شهید امیر پرویز پویان با خون خود آن را آغشته نمود، بی شک به مساله بسیار مهمی می‌پردازد که نسبت به تمام جنبش‌های رهائی بخش ملی بویژه در مرحله رودروئی و انتخاب میان مبارزه مسلحانه در مقابله با وحشیانه‌ترین انواع سرکوب و ستم و خفقان و میان آنچه که رفیق شهید آنرا «تئوری بقا» مینامد، در مقابله با همانگونه شرایط، اهمیت ویژه ای دارد.

این کتاب در رد «تئوری بقا» از سطح نظری و علمی و عملی مترقیانه اش فراتر میرود و پایه‌های ابتدائی بوجود آمدن پیشاهنگ فدائی مبارز را برای درهم شکستن و چیره شدن بر سدهای سرکوب دیکتاتوری به عنوان راهگشای موانع رعب و وحشت از پیش پای توده‌های مردم و برای بسیج آنها در سازمان انقلابی خلقی، یا حزب انقلابی، حزب طبقه کارگر، مهیا می‌سازد. اگر این کتاب توجه پیشتاز خود را به رد «تئوری بقا» معطوف می‌سازد و بر ضرورت تاریخی پیشاهنگ مبارز در چنین شرایطی تاکید می‌کند واز آن پیروز درمی‌آید، مساله‌ای است که محور اساسی بحث‌های ایدئولوژیکی

خلق‌های ایران دارای تاریخی سرشار از مبارزات انقلابی به شکل‌های مختلف علیه استعمار و دخالت بیگانه و همچنین علیه رژیم ارتجاعی و دست‌نشانده و بورژوا کمپرادور - وابسته میباشد و این افزون بر مبارزاتی است که علیه ستم ملی و نژادی که یکی از شکل‌های سرکوب ملی و طبقاتی توده‌های خلقی تمام ملیت‌هایی که تحت ستم رژیم امپراطوری شاه بسر می‌برند در پیش گرفته است.

بر این تاریخ طولانی و سرشار از مبارزات ملی و طبقاتی، خلق‌های ایران با ارزش‌ترین فداکاری‌ها را انجام داده‌اند، زیرا که ایران با داشتن ثروت‌های بی‌شمار و موقعیت استراتژیکی بسیار مهم، همیشه مورد توجه نیروهای استعماری بوده، همانطور که اکنون نیز به شکل ویژه‌ای مورد توجه امپریالیسم امریکا قرار گرفته است. این نیروها برای بقای رژیم ارتجاعی در نهبانی از غارت‌های وحشیانه انحصارات امپریالیستی از ثروت‌های ایران و همچنین در بکاربردن آن به عنوان آلت دستی در سرکوب جنبش‌های آزادی‌بخش تمام آسیای میانه و خلیج و دیگر کشورهای عرب، از هیچگونه کمکی به آن دریغ نمی‌ورزند.

این نقش منطقه‌ای و جهانی مبارزه خلق‌های ایران، به این مبارزه نقشی گسترده تر از چهارچوب مین می‌دهد و آن را برای جنبش‌های رهائی‌بخش ملی تمام منطقه، بویژه جنبش رهائی‌بخش ملی عرب بارز و مهم جلوه میدهد، بطوریکه همبستگی میان مبارزه رهائی‌بخش خلق‌های ایران و مبارزه رهائی‌بخش خلق عرب پیوندی فراتر از معنا و مفهوم تاریخی آن میگردد زیرا که این وظیفه انترناسیونالیستی از وظایف جنبش رهائی‌بخش ملی است و این از هم اکنون پایه‌های محکم دموکراسی پیشرو را در آینده آزاد و پیشرو منطقه استوار می‌سازد و همگام با آن و از هم اکنون پیوندی میان خلق‌های برادر که مبارزه رهائی‌بخش را علیه دشمن یگانه مشترکی یعنی امریکا با پایگاه‌های گوناگون ارتجاعی و صیهونیستی و نژادی‌اش درپیش گرفته اند، برقرار می‌سازد.

از اینجا دید ما نسبت به مبارزه خلق‌های ایران، بویژه پیشاهنگان انقلابی پیشرواش، به سطح هبستگی استراتژیکی واحد در مبارزه

صدای زن



از سایت صدای زن دیدن کنید
www.zanan.info

احمد آزاد

همه‌پرسی ونزوئلا، یک گام به پس و امکانی برای دوگام به پیش



– افزایش اختیارات شوراهای محلی.

– کاهش سن رای دهندگان از ۱۸ سال به ۱۶ سال.

– به رسمیت شناختن حق مردم در دستیابی به اطلاعات.

– از بین بردن استقلال بانک مرکزی و پاسخگویی وی به دولت.

– ممنوعیت خصوصی سازی صنعت نفت.

– تشدید اصلاحات ارضی.

در زمینه افزایش اختیارات دولت، اصلاحات عمدتاً شامل افزایش دوره ریاست جمهوری از شش سال به هفت سال، برداشتن محدودیت دو دوره ریاست جمهوری برای هر کاندیدا، محدود کردن سهولت برگزاری همه‌پرسی با بالا بردن تعداد امضاهای لازم از سوی شهروندان، بالا بردن اختیارات رئیس جمهور در ایجاد مناطق استثنائی اقتصادی، تغییر تقسیم بندی مناطق جغرافیایی انتخابات برای شهرداری‌ها و یا افزایش اختیارات وی برای اعلام وضع فوق‌العاده و محدود کردن دسترسی مردم به اطلاعات و اخبار در شرایط فوق‌العاده بود.

تعداد مواد پیشنهادی ۶۹ مورد بود. این تغییرات عمدتاً در زمینه‌های افزایش قدرت و اختیارات دستگاه اجرایی مرکزی، پشتیبانی از راه توسعه اقتصادی غیر نئولیبرالی، تحکیم دموکراسی مشارکتی و مشارکت بیشتر همه اقشار جامعه در تصمیم‌گیری‌های مهم بودند. نگاهی به موارد پیشنهادی نشان می‌دهد که برخی از آنها نیاز به همه‌پرسی نداشته و از طریق مصوبات دولت یا رای مجلس نیز به سهولت می‌توانست و می‌تواند به اجرا گذاشته شود.

شکست دولت ونزوئلا و هوگو چاوز، رئیس دولت، در این همه‌پرسی از اهمیت جدی برخوردار است. از سال ۱۹۹۸ تا کنون وی در تمام رای‌گیری‌ها، اعم از انتخابات ریاست جمهوری، همه‌پرسی برای تشکیل مجلس قانون اساسی، همه‌پرسی برای قانون اساسی در سال ۱۹۹۹، انتخابات منطقه‌ای، مجلس و ریاست جمهوری، پیروز شده است و این اولین باری است که پس از نه سال، هوگو چاوز پای صندوق‌های رای شکست می‌خورد.

بررسی‌های آماری این انتخابات نشان می‌دهد که بخش عمده غایبین را رای‌دهندگان هوگو چاوز تشکیل می‌دهند.

دولت ونزوئلا در تاریخ ۲ دسامبر ۲۰۰۷ از نزدیک به شانزده میلیون رای دهنده دعوت کرد تا در یک همه‌پرسی شرکت کرده و نظر خود را در مورد بندهای پیشنهادی دولت برای اصلاح قانون اساسی ونزوئلا اعلام کنند. نتیجه همه‌پرسی نشان داد که تنها ۵۶ درصد رای دهندگان پای صندوق‌های رای حاضر شده و بیش از ۴۴ درصد رای دهندگان در همه‌پرسی شرکت نکردند. از این تعداد ۵۱ درصد (چهار و نیم میلیون) نظر مخالف و ۴۹ درصد (کمی بیش از چهار میلیون) نظر موافق با تغییرات پیشنهادی داشتند. به این ترتیب مردم ونزوئلا از طریق این همه‌پرسی به اصلاحات پیشنهادی دولت رای منفی دادند. هوگو چاوز رئیس جمهور ونزوئلا پس از این همه‌پرسی بلافاصله نتیجه رای‌گیری را اعلام کرد و شکست دولت خود در این زمینه را پذیرفت.

این همه‌پرسی برای دولت ونزوئلا و شخص هوگو چاوز اهمیت بسیار داشت، چرا که از یک سو اختیارات بیشتری به دولت واگذار می‌کرد و از سوی دیگر بهبودهایی در وضعیت کارومعیش کارگران و زحمتکشانشان را در نظر گرفته بود و امکانات بیشتری نیز برای مشارکت بیشتر مردم در تصمیم‌گیری‌ها فراهم می‌کرد.

هوگو چاوز بلافاصله پس از انتخاب مجدد به ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۶، اعلام کرده بود که برای عبور ونزوئلا به «سوسیالیسم قرن ۲۱» لازم است تا تغییراتی در قانون اساسی داده شود. البته باید توجه داشت که قانون اساسی فعلی توسط دولت وی در سال ۱۹۹۹، از طریق یک همه‌پرسی به تصویب رسیده بود. تغییرات پیشنهادی جدید متعدد بود و موارد مختلفی را شامل می‌شد. برخی از این پیشنهادات عبارت بودند از:

– ایجاد یک صندوق تامین اجتماعی کارگران برای بخش‌های اقتصادی غیر رسمی و کارگران آزاد.

– کاهش کارهفتگی از ۴۴ ساعت به ۳۶ ساعت.

– ممنوعیت تبعیض بر اساس جنسیت و سلامت جسمی.

– اصلاحات ناظر بر جلوگیری از دست دادن خانه در صورت مقروض شدن و ورشکستگی.

– تحصیل رایگان تا سطح دانشگاه.

سال گذشته هوگو چاوز در انتخابات ریاست جمهوری با کسب ۷ میلیون و ۴۰۰ هزار رای به میزان ۶۵ درصد در مقابل ۴ میلیون و پانصد هزار رای به میزان ۳۵ درصد توانست موقعیت خود را به عنوان رئیس جمهور تا سال ۲۰۱۳ تثبیت کند. آرای مخالفان در این همه‌پرسی، همان تعداد رای سال گذشته، یعنی ۴ میلیون و پانصد هزار رای می‌باشد ولی این بار به میزان ۵۱ درصد آرای رای‌دهندگان را کسب کردند در حالی که از ۷ میلیون و پانصد هزار نفر طرفدار چاوز امسال فقط ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر به میزان ۴۹ درصد در انتخابات شرکت کردند و ۳ میلیون نفر مابقی به دلایل مختلف تصمیم به عدم شرکت در انتخابات گرفتند. به عبارتی، تعداد رای مخالفان همان تعداد رای سال گذشته بوده و تحریم ۴۴ درصدی انتخابات در امسال، باعث پیروزی مخالفان در همه‌پرسی شد.

دلایل شکست همه‌پرسی دولت ونزوئلا

شکست دولت ونزوئلا در رای‌گیری اخیر را نمی‌توان تنها ناشی از یک عامل دانست. عوامل گوناگون در بازداشتن مردم و بویژه طرفداران دولت هوگو چاوز از حضور در پای صندوق‌های رای نقش بازی کرده‌اند. مسفران سیاسی عمدتاً دوره کوتاه تدارک تغییرات قانون اساسی، بحث بسیار محدود و ناقص آن در جامعه (دو ماه ونیم)، ناآگاهی بخش عمده مردم از مفاد این تغییرات، تعدد تغییرات و پیچیده کردن فهم دلایل و ضرورت‌ها و در نهایت، شناخت بسیار محدود مردم از تغییرات پیشنهادی را عامل عمده بی‌اعتمادی مردم به لزوم تغییر قانون اساسی می‌دانند. دوره کوتاه تبلیغات برای جلب نظر مردم به تغییرات پیشنهادی باعث شد تا تبلیغات عمدتاً حول شخصیت کاریزماتیک هوگو چاوز متمرکز شود، تا جایی که شعار تبلیغاتی «رای به آری، رای به من است» به همراه عکس چاوز به محور تبلیغات تبدیل شد. این وضعیت به مخالفین دولت موقعیت مناسبی داد تا با برجسته کردن بخش مربوط به تغییرات دستگاه اجرایی و دولت مرکزی، این تحولات را به تلاش دولت و شخص هوگو چاوز برای حفظ قدرت و گسترش اختیارات خود و دیکتاتوری متهم کنند. همراه با آن، پیچیدگی برخی از تغییرات و تاثیرات آن در مسائل اجتماعی و بویژه مسئله مالکیت، به مخالفین امکان داد تا تبلیغات خود را روی مواردی چون از بین رفتن مالکیت خصوصی، سوسیالیسم در آینده ونزوئلا و... متمرکز کرده و تردید در توانایی دولت در تحقق اصلاحات را دامن بزنند. < صفحه ۲۲

صفحه ۲۱ <

«ادگاردو لاندرو» استادکرسی جامعه‌شناسی دانشگاه کاراکاس در انتقاد دوستانه‌ای گفت: «قبل از رای گیری به نفع اصلاح قانون اساسی که دولت، اقتصاد و دموکراسی را سوسیالیستی تعریف میکنند، ما شهروندان حق داریم در تعریف این مضامین شرکت داشته باشیم. منظور از اصطلاح دولت سوسیالیستی چیست؟ منظور از اصطلاح اقتصاد سوسیالیستی چیست؟ منظور از اصطلاح دموکراسی سوسیالیستی چیست؟ چه مشخصاتی اینها را از دولت‌ها، اقتصادها و دموکراسی‌هایی که در قرن ۲۰ در کنار سوسیالیسم قرار داده می‌شدند، متمایز می‌کند؟ اینجا ما نه با بحث معناشناسی بلکه با تصمیمات اساسی در مورد آینده کشور سروکار داریم.» (ونزوئلا بعد از فراندوم - سایت روشنگری).

اشتباه خواهد بود اگر عامل اصلی شکست همه‌پرسی اخیر را به عدم تدارک کافی دولت در اطلاع‌رسانی پیرامون اصلاحات پیشنهادی به مردم و تبلیغات منفی اپوزیسیون خلاصه کرد. یقیناً نمی‌توان نقش اپوزیسیون، که از پشتیبانی کامل اربابان و زمینداران بزرگ، صاحبان صنایع و ثروتمندان ونزوئلا و همچنین حمایت همه جانبه دستگاه حاکمه آمریکا برخوردارند را در شکست همه‌پرسی ندیده گرفت. ولی این اپوزیسیون در گذشته نیز بارها تلاش کرد تا موقعیت هوگو چاوز را متزلزل کند و هر بار مردم با حمایت از چاوز، اپوزیسیون را به عقب راندند. اما این بار عامل مهمتری به کمک اپوزیسیون آمد و آن هم فساد، دزدی دستگاه اداری و روند کند و کم‌تاثیر اصلاحات اجتماعی است که حکومت چاوز در چند سال گذشته اجرای آن را متعهد شده است.

چهار رهبر سندیکایی و عضو حزب سوسیالیست واحد ونزوئلا در نامه‌ای به تاریخ ۳ دسامبر می‌نویسند: «یک ساختار بوروکراتیک و فاسد در دستگاه اداری حکومت فدرال، شهرداری‌ها و دولت، خود میوه مشکلات اجتماعی است که لاینحل باقی مانده‌اند. هم‌زمان اینان جامعه را به موقعیت بی‌چشم اندازی می‌کشاند. همانگونه که بارها فعالین حزب سوسیالیست واحد ونزوئلا اعلام کرده‌اند باید تحولات ریشه‌ای صورت گیرد. لازم است تا با تمام کارمندان اداری فاسد تصفیه حساب شود. با تمام آنانی که با مراکز مالی تماس دارند و تمام آنانی که تنها به مال اندوزی و پرکردن جیب خود می‌اندیشند. با وزرائی که ابتدایی‌ترین حقوق کارگران را زیرپا می‌گذارند. وزیر کار و همکاری‌ها نمونه بارز بوروکراتیک‌ترین و فاسدترین دستگاه‌های اداری هستند. رئیس جمهور باید فعالیت خود را روی این وضعیت متمرکز کند. تمام بخش‌های سوسیالیست‌های انقلابی بولیوار در انتظار یک تغییر جدی اند.

باید هیات دولت فاسد تغییر کند. هیات دولتی که کارگران را ناامید کرده و آنها را از پروسه اصلاحات دور می‌کند. زمانی برای تغییرات ظاهری نیست، ما نیاز به تغییرات عمیق داریم.» (نشریه اینپرکور شماره ۵۳۲-۵۳۳ دسامبر ۲۰۰۷).

«گرگوری ویلیر» جامعه‌شناس و سردبیر سایت «venezuelanalysis.com» در این باره می‌نویسد: «به نظر می‌رسد دستگاه اداری چاوز از سوی بخشی از هواداران بی‌لیاقت و ناکارآمد ارزیابی شده و آنها این همه‌پرسی را موقعیت مناسبی یافتند تا پیامی برای رئیس‌جمهورشان بفرستند. همانگونه که در گزارش منتشره گروه دفاع از حقوق بشر آمده است، بیان اجتماعی حکومت، آنچه که «رسالت»ها (ماموریتها= missions) گفته می‌شود، در سال ۲۰۰۶ در تمام زمینه‌ها به مراتب بدتر شده است، بهداشت عمومی، مبارزه با بیسوادی، آموزش دبیرستانی، مسکن، کمک‌های غذایی، توزیع مجدد زمین‌ها، اشتغال و ایجاد تعاونی‌ها و غیره. اگر مردم در گذشته افزایش چشمگیر بودجه برنامه‌های اجتماعی را با اشتیاق بسیار استقبال می‌کردند، امروز بسیار ناامید و دلسرد هستند. سرخوردگی آنها عمدتاً ناشی از بی‌کفایتی و ناتوانی بوروکراسی دولت چاوز در پیشبرد برنامه‌ها و بویژه فساد در درون دستگاه اداری در تمام سطوح می‌باشد. بطور مثال کمبود شیر، تازه یا پودر آن، در ماه‌های اکتبر و نوامبر گذشته، تاثیر خود را بر افکار عمومی گذاشت.» (ضربه‌های خطرناک در ونزوئلا - لوموند دیپلماتیک ژانویه ۲۰۰۸).



یقیناً عوامل درونی در جامعه ونزوئلا به همراه تبلیغات مخالفین و حکومت آمریکا، در دور کردن بخش عمده طرفداران حکومت چاوز از صندوق‌های رای نقش بازی کرده‌اند. پیشبرد برنامه‌های اصلاحی اجتماعی به نفع محرومان جامعه همیشه با مقاومت سرمایه‌داران و اقشار مرفه جامعه مواجه است. موفقیت در اجرای این برنامه‌ها قبل از هرچیز به مشارکت وسیع خود محرومین در پروسه اجرا بستگی دارد. تلاش در اجرای این برنامه‌ها از بالا و از طریق دستگاه اداری همیشه با خطر فساد و انحراف مجریان و مسئولین دولتی مواجه است. بویژه در کشورهای درحال توسعه که

اختلاف طبقاتی بسیار و طبقه متوسط بسیار کوچک و محدود است، پست اداری برای کارمندان موقعیت بسیار استثنائی است برای مال‌اندوزی و کسب ثروت. تنها راه مقابله با این پدیده کاهش اختیارات دستگاه اداری، مشارکت هرچه بیشتر مردم در پروسه اجرای برنامه‌های اجتماعی، تشکل هر چه بیشتر مردم در سازمان‌های توده‌ای و بازگذاشتن دست سازمان‌های توده‌ای در اجرا و کنترل برنامه‌های اصلاحات اجتماعی است. کنترل مردمی تنها راه مقابله با فساد اداری است.

آینده اصلاحات اجتماعی

اگرچه حکومت ونزوئلا در این همه‌پرسی شکست خورد ولی از سوی دیگر می‌توان این شکست را به یک فرصت مناسب برای تصحیح راهی که باید طی شود، تصحیح خطاهای تا کنونی و پیشبرد برنامه اصلاحات اجتماعی بصورت موثرتر و صحیح‌تر تبدیل کرد. آمار انتخابات نشان داد که نیروی مخالف چاوز چندان تغییری نکرده است، بلکه عمدتاً نارضایتی از روند تحولات در صفوف طرفداران حکومت فعلی، عامل اصلی این شکست است. قاعدتاً چاوز، حزب سوسیالیست واحد، سندیکاها و تمامی نیروهای پیشرو جامعه باید به یک نگاه انتقادی به روند تحولات در چند سال گذشته و بازبینی روش‌های گذشته و اتخاذ روش‌های جدیدی برای جلوگیری از تکرار این واقعه بپردازند.

نکته مهم در این روند، بویژه نقش و جایگاه مبارزه فعالین سیاسی دموکرات و چپ در جامعه ونزوئلا است. این واقعیتی است انکارناپذیر که در ده سال گذشته هوگو چاوز به سمبل مبارزه با امپریالیسم و بورژوازی ونزوئلا برای ساختن یک جامعه عادلانه‌تر تبدیل شده است. شعار «پیش به سوی سوسیالیسم قرن بیست و یکم» و «انقلاب بولیواری» طبعاً امکانات وسیعی را در جامعه برای نیروهای دموکرات و بویژه چپ فراهم کرده است تا بتوانند با تلاش بیشتری زمینه‌های اصلاحات اجتماعی را عمیق‌تر و رادیکال‌تر سامان دهند. در این مسیر، مهمترین مسئله حفظ استقلال خوداز دستگاه حکومت هوگو چاوز است. تجربه همه‌پرسی اخیر نشان داد که مردم ونزوئلا نیازهای خود و راه رسیدن به آنها را می‌شناسند و شایسته شعارهای توخالی نخواهند شد. آنها نیاز به عمل واقعی دارند تا شعارهای تبلیغاتی. این فرصتی است استثنائی برای نیروهای دموکرات و چپ که با حفظ استقلال خود از هوگو چاوز، ضمن حمایت از وی در مقابل تلاش‌های بورژوازی و آمریکا در متزلزل کردن حکومت فعلی ونزوئلا، با حمایت از سیاست‌های مردمی دولت، ناپیگیری‌ها و فساد دستگاه اداری را به نقد کشیده و بیش از هر چیز تلاش خود را بر سازماندهی مردم در ارگان‌های توده‌ای قرار دهند. < صفحه ۲۳

فاموشی ساز و آواز «عاشیق» نامدار فراسانی حاج قربان سلیمانی



حاج قربان که اکنون ۷۶ سال دارد و در روستای «علی آباد» شمال خراسان زندگی می کند، می گوید که خانواده او، هفت نسل پی در پی در این منطقه زیسته و سنت های خود را پاکیزه از آلودگی های شهری نگهداشته اند. به گفته وی، «بخشی»ها به تدریج از شهرها و قهوه خانه ها ناپدید می شوند و تلویزیون، رفته رفته، جای آنها را می گیرد.



حاجی قربان نقل می کند که روزی، در دوره انقلاب، ملایی به وی گفت که نواختن ساز (دوتار) حرام است و او ناگزیر تار خود را به کنار نهاد. هجده سال بعد، ملای دیگری به او گفت که نواختن تار نه حرام، بلکه حلال و موجب رضای خداوندی است. اگرچه سکوت حاجی قربان طی آن سال ها، مانع از آزار و اذیت های حزب الهی های متعصب در مورد وی شده، ولی به بهای سنگینی نیز برای او تمام شده است. حاج قربان امروزه اظهار تأسف می کند که این توقف طولانی در خواندن و نواختن، باعث شده است که وی تعدادی از «مقام»ها و متون مربوطه را فراموش کند. او می گوید که این مثل آنست که من به فرهنگ سرزمین خودم خیانت کرده باشم. وی تأکید می کند که دیگر، تا جایی که نیرو در تن داشته باشد، هنر خود را بر زمین نخواهد گذاشت و به آوازخوانی و تارزنی و حماسه سرایی های خود (به زبانهای ترکی، فارسی و کردی) ادامه خواهد داد. حاج قربان سلیمانی می گوید که مطمئنم آن کسی که مرا منحرف کرده و از هنر بازداشت ابلیسی در لباس روحانی بود. یکبار فریب خوردم ولی دگربارگول نخواهم خورد. (ترجمه و تلخیص از مصاحبه روزنامه «لوموند» با حاج قربان سلیمانی)

گذاشته اند. وزیر ارشاد اسلامی رژیم، سردسته سانسورچیان که خود همواره یکی از عوامل فعال سرکوب و سانسور کردن هنرمندان ایرانی بوده، در یک ریاکاری وقیحانه، مبادرت به صدور پیام تسلیت برای درگذشت این هنرمند آزاده نموده است. مطبوعات حکومتی نیز، در شرح حال وی، به دروغ مدعی شده اند که «حاجی قربان از سال ۱۳۴۶ به مدت ۲۰ سال به دلایل مذهبی دست به ساز نزد و از نواختن دوتار امتناع ورزید!» برای نشان دادن این تحریف بی شرمانه، خلاصه ای از مصاحبه خود حاج قربان سلیمانی با روزنامه فرانسوی «لوموند» رابه نقل از «اتحاد کار» شماره ۲۶، خرداد ۱۳۷۵، ذیلاً درج می کنیم:

«حاج قربان سلیمانی در «تئاتر شهر» پاریس»

حاج قربان سلیمانی، یکی از آخرین بازماندگان حماسه سرایان و آوازه خوان های پرآوازه ی شمال شرقی ایران و آسیای مرکزی که با هنرنمایی خود در «تئاتر شهر» در سوم آوریل، حاضران را مسحور ساخت، مراقبت از باغ سیب و انگور خود و کشت و زرع گندم و جو را همان اندازه مهم می داند که حفظ و ارائه هنر خویش را. او همانقدر که خود را میراث دار موسیقی آبا و اجدادی و «نگهبان گنجینه ای که از پدرش گرفته و بایستی آن را به پسرش واگذار کند» می داند، مایل است که او را به عنوان دهقان نیز بشناسند.

وی از جمله هنرمندانی است که مانند «عاشیق»ها، داستان می سرایند و اشعار و ترانه های حماسی می خوانند و در آن منطقه «بخشی» نامیده می شوند. «بخشی»ها در مراسم جشن و عروسی این مناطق، همواره جای ویژه ای دارند و ساعت ها به آوازخوانی و حماسه سرایی می پردازند.

هنرمند بزرگ ایرانی، استاد پیشکسوت موسیقی مقامی، نوازنده، خواننده و حماسه سرای پرآوازه از نسل «عاشیق»ها، یا «بخشی»های خراسان، عصر روز یکشنبه ۳۰ دیماه (۲۰ ژانویه ۲۰۰۸)، در سن ۸۵ سالگی، در قوچان درگذشت. ساز و آواز حاج قربان سلیمانی برای همیشه خاموش شد، ولی یاد و آثار این هنرمند برجسته هیچگاه فراموش نخواهد شد.

با حاکم شدن رژیم اسلامی در سرزمین ما، فعالیت های هنری حاج قربان سلیمانی نیز مانند بسیاری دیگر از هنرمندان ایرانی، عملاً متوقف شد و این هم، چنان که خود نیز گفته است، لطمه شدیدی بر کار هنری وی وارد آورد. اما پس از سال ها، او توانست فعالیت خود را از سر بگیرد و با اجرای برنامه های زنده در داخل و در برخی از کشورهای خارجی، این بخش از هنر سنتی و اصیل ایران را به نیکوترین وجهی، به علاقه مندان عرضه بدارد و به ضبط و انتشار نوار و صفحات آثار خود نیز اقدام نماید. حاج قربان سلیمانی که این هنر را از پدرش یاد گرفته بود، به نوبه خود، آن را به پسرش نیز آموخته است. چنان که علیرضا سلیمانی هم که گاهی نیز همراه پدرش به اجرای برنامه می پرداخت، خود امروز یکی از استادان موسیقی مقامی خراسان است. در پیام تسلیتی که هنرمند صاحب نام ایران، محمد رضا شجریان، به مناسبت درگذشت حاج قربان سلیمانی منتشر کرده، از این خواننده و نوازنده چیره دست دوتار به عنوان «استاد و الامقام، انسان شریف و یکی از سرمایه های بزرگ ملی و منحصر موسیقی خراسان» یاد کرده است.

قابل توجه است که مطبوعات و مقامات رژیم جمهوری اسلامی هم، در این میان، نمونه بارز دیگری از تحریف و ریاکاری رابه نمایش

صفحه ۲۲

آیا هوگوچاوز و همراهانش به ارزیابی درست از این شکست خواهند پرداخت و آیا پیام مردم را درک خواهند کرد، پرسشی است که آینده به آن پاسخ خواهد داد. اما بزرگترین اشتباه برای نیروهای چپ و پیشرو آن خواهد بود که به انتظار واکنش هوگو چاوز بنشینند و ابتکار عمل را خود به دست نگیرند.

چهار رهبر سندیکائی در پایان نامه خود

می نویسند: «به همراه صدها رهبر سندیکائی و مردمی و ده ها هزار فعال حزب سوسیالیست واحد ونزوئلا، ما همراه مردم در مقابل تهاجم امپریالیسم و نیروهای راست، برای تعمیق انقلاب ونزوئلا، بوده ایم و خواهیم بود. ما از این راضی هستیم. از این رو است که ما همچنان تعهد خودمان را به مبارزه در پروسه انقلابی تأکید کرده و همچنان خواستار حل مسائل اجتماعی هستیم، به گونه ای که کارگران و مردم ونزوئلا

□

۲ ژانویه ۲۰۰۷

برگردان ناهید جعفرپور

به دنبال دلیلی برای جنگ با ایران

Knut Mellenthin _ نشریه Jungewelt



هیچکدام از کسانی که مسئولیت این امر را به عهده داشتند، نمی‌خواستند که از طریق خنثی شدن احتمالی این واقعه، موقعیت شغلی آینده خود را نابود سازند. افزون بر این، در آن زمان کشتی مادوکس بادبانش را قبل از سواحل ویتنام شمالی افراشته بود تا بدین وسیله برای جنگ هوایی طرح ریزی شده، از وضعیت ضد هوایی‌های طرف مقابل کسب اطلاع کند. همزمان نیز، هواپیماهای شکاری انهدامی فرماندهی عملیاتی نیروهای ویژه بر علیه نیروی دفاعی ساحلی ویتنام شمالی به پرواز درآمدند.

ری‌مک‌گورن کارمند سازمان سیا در سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۸۹، این وقایع را بطور دست اول شرح می‌دهد. وظیفه او در زمان رونالد ریگان (۱۹۸۱-۱۹۸۸) و بوش پدر (۱۹۸۹-۱۹۹۳) این بود که اطلاعات روزانه برای رئیس‌جمهورها تهیه نماید و بخشا همچنین خود آنها را قرائت نماید. ری‌مک‌گورن در این فاصله منتقد سرسخت سیاست‌های آمریکا شده است.

جنگ‌های آمریکا غالباً بر روی آبها آغاز می‌شوند و والتر روسل عضو سازمان پر نفوذ «Council on Foreign Relations» در «وال استریت ژورنال»، بلندگوی نئو-کونسرواتیوها، توجه‌ها را به خطی تاریخی تحت نام «Iran's Provocation» (۱۰ ژانویه ۲۰۰۸) جلب نموده است: روسل به این نتیجه می‌رسد که از قرن ۱۸ تا کنون، تهدیدات کشتی‌های آمریکائی و تجارت دریائی، دلائلی بوده‌اند که توسط آن اغلب جنگ‌های آمریکا آغاز گشته است. او به مورد سال ۱۸۰۱ می‌پردازد، یعنی زمانی که پرزیدنت توماس جفرسون به بهانه مبارزه با دزدان دریائی، کشتی‌های جنگی را به دریای مدیترانه می‌فرستد. روسل در ادامه به رابطه جنگ آمریکائی/ بریتانیائی ۱۸۱۲ و طرح مجازات سوماترا در ۱۸۲۲ و جنگ آمریکا/ اسپانیا در سال ۱۸۹۸ اشاره می‌نماید: این جنگ آخر، با «ادعای غلط کشتی جنگی آمریکائی در بندر هاوانا از سوی یک مین اسپانیائی منهدم گردیده است» آغاز گردید. آمریکائی‌ها از طریق این جنگ نه تنها کوبا را برنده شدند، بلکه همچنین ده‌ها سال سلطه بر فیلیپین را هم به دست آوردند.

قرن بیستم طور دیگری نبود. حمله آلمانی‌ها به کشتی‌های آمریکائی، آمریکائی‌ها را به جنگ اول جهانی کشانده و حمله ژاپنی‌ها به کشتی‌های آمریکائی، آنان را به جنگ دوم جهانی کشانده. واقعه خلیج تونکن در سال ۱۹۶۴ بهانه‌ای شد که کنگره آمریکا دست پرزیدنت جانسون را باز بگذارد که با خشونت به هندوچین حمله نماید. <

نیروی دریائی آمریکا بر این عقیده است که می‌تواند هر جا که بر روی آبهای این جهان باشد، برای کشتی‌هایش محدوده امنیتی طلب کند. محدوده امنیتی که نیروی دریائی آمریکا هر بار نسبت به شرایط خود تعریف می‌کند.

بوش در همان آغاز مسافرتش در ۹ ژانویه در اورشلیم طور دیگری بیان نمود. طبق گزارش سرویس خبری «یو پی آی» وی تهدید نموده بود که «اگر آنها به کشتی‌های ما حمله کنند، پیامد های جدی خواهد داشت». رئیس‌جمهور در آن زمان کاملاً روشن از کلمه «حمله» استفاده نموده است. در واقع تهدیدات رئیس‌جمهور نشان می‌دهند که نه یک حمله از سوی ایران - که البته کاملاً بعید و نپذیرفتنی است - بلکه یک چنین برخورد کشتی‌ها چون بر خورد ۶ ژانویه، برای دولت آمریکا دلیلی برای جنگ خواهد بود.

بوش که تنها رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا نبوده بلکه همچنین فرمانده قوای نظامی آمریکا می‌باشد، به لشگریانش علامتی را داده است که آنها احتمالاً میبایست آن علامت را بفهمند و از آن دنباله‌روی نمایند: بوش نیاز عاجل به بهانه‌ای برای آغاز عملیات جنگی بر علیه ایران دارد. مشکل وی در این رابطه جزئیات مشخص نیست بلکه بیشتر او ترجیح می‌دهد در باره جزئیات چیزی نداند.

با نگاهی به «واقعه خلیج تونکن» در ۴ اوت ۱۹۶۴ که در واقع بهانه‌ای بود برای آغاز جنگ ویتنام، مفهوم آنچه که در شرایط کنونی می‌گذرد برای ما روشن‌تر می‌شود. در آن زمان ارتشیان جوان و کم تجربه‌ای که داشتند با دستگاه سونار کشتی جنگی «مادوکس» کار می‌کردند، صدا های مرموزی را به غلط، به عنوان رها کردن اژدرهای ویتنام شمالی فهمیده و در نتیجه حمله‌ای را اعلام نمودند که در واقعیت اصلاً وجود نداشت.

البته بعد از مدت کمی در این مسئله دیگر هیچ شکی وجود نداشت. اما کارشناسان مربوطه در سازمان سیا ترجیح دادند که تصحیحات بعدی بر اولین اعلام «مادوکس» را انتقال ندهند و آنرا پنهان سازند. آنها می‌دانستند که رئیس‌جمهور آن زمان، لیندون جانسون، تصمیم گرفته بود که جمهوری دمکراتیک ویتنام را بمباران کند و بی‌صبرانه منتظر بهانه‌ای مناسب بود.

جرج بوش رئیس‌جمهور آمریکا در تور خاورمیانه‌اش که در تاریخ ۹ ژانویه از اسرائیل آغاز گشت، ایستگاه به ایستگاه، به بیان عصبی‌اش بر علیه ایران شدت داد. کسانی که گزارش سرویس امنیتی آمریکا را که در اوائل ماه دسامبر علنی گردید به یاد می‌آورند، از خود سؤال می‌کنند: ناگهان به این آدم چه شده است؟ در این گزارش با جملات روشن آمده است که ایران روی توسعه تسلیحات اتمی کار نمی‌کند. حتی اینجا و آنجا برخی عجولانه این گزارش را به عنوان اخبار و بخشا حتی به عنوان کودتای سرویس‌های ناراضی از جنگ بر علیه رئیس‌شان، تفسیر نمودند. بوش به همین دلیل از مسافرتش استفاده نمود تا همه چیز را مجدداً راست‌و‌ریس کند و برخی از تصورات باطل در باره جهت‌گیری جدید سیاست خاورمیانه آمریکا را خنثی سازد.

مسئله جالب توجه در این مسافرت، مصاحبه مطبوعاتی بوش با گروهی از ژورنالیست‌ها قبل از ملاقاتش با عبدالله پادشاه سعودی در ۱۵ ژانویه بود. در گزارشی از روزنامه اسرائیلی هارتس آمده است که بوش گفته است: هر «تصادم دریائی مجدد، پی‌آمدهای جدی خواهد داشت». موضوع بر سر رویارویی ۲۰ دقیقه‌ای کشتی‌های جنگی آمریکائی با قایق‌های موتوری ایرانی در تنگه هرمز در تاریخ ۶ ژانویه ۲۰۰۸ است.

برای بوش کاملاً بی‌تفاوت است که در آینده یک چنین واقعه‌ای به دستور تهران انجام پذیرد و یا تصمیمی شخصی و خودبه‌خودی از سوی فرمانده قایقی باشد. بوش می‌گوید: «به من هیچ ربطی ندارد. اگر ایرانی‌ها با یکی از کشتی‌های آمریکائی برخورد کنند، پیامدهای جدی خواهد داشت. اگر آنها به کشتی‌های ما برخورد کنند، ما ایرانی‌ها را برای این کار مسئول می‌سازیم». کلمه «برخورد» که در اینجا دوبار به‌کار رفته است، نزد بوش مفهومی طبق شرایط روز را دارد و می‌تواند تعبیرهای متفاوت مانند مفهومی چون «با کسی برخورد کردن» داشته باشد. در این روز، برخورد کنندگان ۵ قایق ایرانی می‌باشند که همانطور که در فیلم‌های ویدئویی علنی شده، به روشنی دیده می‌شود که همگی غیر مسلح بوده‌اند. آنچه که طرف آمریکائی به ایرانی‌ها نسبت می‌دهد این است که اساساً آنها تا ۲۰۰ متری کشتی‌های جنگی پیش رفته‌اند و آنهارادوره کرده‌اند.

صفحه ۲۴

در سال ۱۹۶۸ تصرف کشتی «او اس اس پوبلو» از ناوگان «د. رد» آمریکا در سواحل آب‌های کره شمالی، اختلافات آمریکا/ویتنام را به نقطه اوج خود و به سوی بحرانی جنگی کشاند. تصرف یکی از کشتی‌های قاره‌پیمای آمریکا توسط کامبوج، بهانه‌ای به جerald فورد رئیس‌جمهور آمریکا داد تا هنوز یکماه از عقب نشینی از سایگون در سال ۱۹۷۵ نگذشته، مجدداً لشکرهای ارتش آمریکا را به هندوچین اعزام نماید. رئیس‌جمهور رونالد ریگان، در سال ۱۹۸۰ زمانی که قزافی تلاش نمود دست روی آب‌های بین‌المللی ماقبل سواحلش بگذارد، نیروهای نظامی آمریکا را به لیبی فرستاد. بیل کلینگتون شمشیرش را در هوا تکان داد زمانی که نیروهای نظامی چینی در سال ۱۹۹۵-۱۹۹۶ موشک‌هایی به تایوان پرتاب نمودند.

در مقاله «طرز استفاده از تاریخ» والتر روسل آمده است که: «استدلال "آزادی دریاها" بهترین راهی است که می‌توان افکار عمومی آمریکا را حتی در پشت یک رئیس‌جمهور غیرمردمی هم متحد نمود. ... دو قرن تجربه، در آمریکا اتحاد گسترده‌ای را بوجود آورده است که در نتیجه آن "آزادی دریاها" مسئله‌ای غیر قابل مذاکره شده است و آمریکا به هیچ وجه از آن نخواهد گذشت. ... تنگه هرمز که در آخر هفته شاهد صحنه‌ای تحریک‌کننده بود، تنگه‌ای است بسیار حساس. توانائی آمریکا در امنیت جریان آزاد نفت از طریق این تنگه، برای اقتصاد جهان کاملاً حیاتی است. هر پاسخ نظامی آمریکا به مبارزه طلبی‌ها در آنجا، شدید و سلطه‌جویانه خواهد بود. شاید این پاسخ نظامی آمریکا بزرگتر از آن باشد که ایرانی‌ها انتظارش را دارند. ... اگر ایران یک جنگ نظامی با آمریکای متحد و عصبانی و خشمگین را می‌خواهد، در این صورت به خطر انداختن کشتی‌های جنگی آمریکا در تنگه هرمز، دقیقاً بهترین راه است».

اینکه والتر روسل روحیه‌ای را که در کشورش وجود دارد، درست ارزیابی می‌کند، شاهدش عکس‌العمل برخی از کاندیداهای ریاست‌جمهوری به «رویداد دریائی» ششم ژانویه است. رودلف جولیان دست راستی محافظه‌کار می‌گوید: «من فکر می‌کنم پیشامدی چون این، به ما خاطر نشان می‌کند که ما خود را اسیر یک احساس غلط اعتماد نسبت به ایران نکنیم». البته شهردار اسبق نیویورک در مقایسه با برخی از رقبایش هنوز به شدت متعادل است. فرد تامپسون در باره اشغال قایق‌های کشتی ایرانی با پوزخند می‌گوید: «بایک قدم جلوتر، آنها پیش‌حوریانی

بودند که همواره بدنبال دیدنشان می‌باشند». و مایک هوکابه کاندیدای محبوب رادایو کریستن بنیادگرا با شوخی می‌گوید: «هر کسی که با کشتی‌های آمریکائی دربیافتد، باید خودش را آماده کند که سپس درهای جنهم را ببیند». هردو این کاندیداها برای این مثال هایشان از سوی جمعیت باهوراهای تحسین آمیز روبرو شدند. اگر کسی در ایران اعتقاد دارد که آمریکا در این فاصله از جنگ خسته شده است، به فیلم اشتباهی وارد شده است.

آیا موقعیت دمکرات‌ها به مراتب بهتر است؟ دقیق‌تر بگویم: هیلاری کلینتون و باراک اوباما بعد از پیشامد نیروی دریائی، دیگر با گروه کر واپس‌گرایان خشونت طلب و مجذوبین جنگ هم‌آواز نبوده‌اند. اما از سوی دیگر، کلمه‌ای از فهم و درک و تسکین از سوی آنها شنیده نمی‌شود. هر دوی آنها مرتباً تاکید دارند که حق‌گزینش جنگ با ایران نباید از روی میز برداشته شود. زیرا که آنها بخوبی می‌دانند که اگر چیز دیگری بگویند، باید فوراً کارزار انتخاباتی‌شان را جمع کنند. هر کسی که در رابطه با موضوع ایران با نرمش برخورد کند، در کارزار تبلیغاتی ریاست‌جمهوری از همان ابتدا هیچ شانس نمی‌خواهد داشت.

سروصدای بسیار برسر هیچ

۵ قایق کوچک غیر مسلح موتوری در برابر سه کشتی جنگی بزرگ، مسلح به تمامی انواع تسلیحات. حتی طبق تصویر رسمی آمریکا از این پیشامد، قایق‌ها به کشتی‌ها بیش از ۲۰۰ متر نزدیک نشده‌اند. حتی فیلم‌های ویدئویی آمریکائی هم این فاصله را تأیید نکرده‌اند. فیلم‌های گرفته شده از سوی ایران فاصله بسیار بزرگتری را نشان می‌دهند.

مدرک اولیه اصلی همان صحبت با بیسیم بوده است که می‌گوید: «من حالا میام بطرف شما و در دقایقی کم شما منفجر خواهید شد». آنچه‌ی که با موقعیت واقعی جور در نمی‌آید و بیشتر به مانند دیالوگ از یک فیلم بنظر می‌رسد، ظاهراً با این پیشامد به هیچ وجه ربطی ندارد. در این فاصله ارتش آمریکا هم اقرار نموده است که این دیالوگ در باره ناشناس‌هایی است که در هیچ کدام از این قایق‌ها بسر نبرده‌اند. ظاهراً در فرکانس مربوط به محاورات بیسیم آنها هرج و مرج حکومت می‌کند. به یک نفر مشکوک می‌باشند که نامش فلیپینو مونکی است. وی بیسیم‌چی تازه‌کاری است که سالهاست اکثر پارازیت‌های خشن و عصبی و خارج از نزاکت را با مرادوات بیسیمی قاطی می‌کند. آمریکا در هر حال در مورد این پیشامد دریائی به ارزیابی دیگری نرسیده است.

صحبت‌ها همواره برسر «قایق موتوری‌های بنظر دشمنانه»‌ای است که کشتی‌های جنگی را دوره کرده بودند. آنچه که هنوز باز و نامشخص است این مسئله است که چگونه قایق موتوری‌های غیر مسلحی که در هر کدام حداکثر چهار سرنشین داشته‌اند می‌توانسته‌اند دشمنانه بنظر آیند. بویژه اینکه میان این قایق‌ها و کشتی‌های آمریکائی ارتباط بیسیمی کاملاً صلح‌جویانه وجود داشته است و تنها در این ارتباط بیسیم در باره تعیین هویت دوطرف گفتگو شده است.

طبق آنچه که ایران اعلام نموده است موضوع بر سر یک برخورد ساده و جاری میان کشتی‌ها بوده است که در تنگه هرمز که خلیج فارس را به خلیج عمان وصل می‌کند، همواره اتفاق می‌افتد. این ادعای ایران غیر مستقیم از سوی آمریکا هم تأیید شده است و اعلام نموده‌اند که در ماه دسامبر دو بار چنین برخوردهائی صورت پذیرفته است. در تاریخ ۱۹ دسامبر یکی از کشتی‌های مسلح آمریکائی بنام «او اس اس ویدی» آیلند» زمانی که یک قایق موتوری ایرانی تقریباً به ۵۰۰ متری کشتی می‌رسد، تیرهای اخطار رها می‌سازد. همچنین در تاریخ ۲۲ دسامبر کشتی جنگی کوچک «او اس اس کار» سه دریانورد ایرانی را که به این کشتی نزدیک شده بودند با اخطار دادن دور نموده‌اند.

اگر این ماجرا‌ها درست باشند، به هر صورت این مسئله روشن می‌شود که این برخوردها تا کنون آنطوری که ایران ادعا می‌کند تا بدین وسیله مشکلی را که وجود دارد رفع نمایند، ساده و معمولی جریان نداشته‌اند.

اول اینکه موقعیت حقوقی تنگه هرمز بسیار پیچیده است. دوم اینکه بر سر آن بسیار اختلاف وجود دارد. این تنگه طبق گزارشات سازمان ملل متحد در باریکترین نقطه اش تنها ۲۱ مایل (۲۹ کیلومتر) عرض دارد. کشورهای همجوار ایران، امارات متحده و عمان می‌توانند هرکدام ادعای ناحیه‌ای ۱۲ مایلی را بکنند. راه آبی (محل رفت و آمد کشتی‌ها) به عرض ۶ مایل، بخشاً از طریق آبهای کشورهای عمان و ایران در جریان‌اند. البته روی این مسئله هم اختلاف نظر وجود دارد. ایران بارها خواسته است که رفت و آمد کشتی‌های جنگی از طریق این تنگه نه تنها با آگاهی تهران باشد بلکه همچنین رسماً برای این کار از ایران مجوز گرفته شود. از این رو تهران برای رسیدن به بخشی از آنچه که ادعا دارد، تلاش می‌کند از طریق قایق‌های موتوری گشت، با کشتی‌های جنگی در رفت و آمد از طریق بیسیم تماس گرفته و هویت آنان را طلب نماید. < صفحه ۲۶

صفحه ۲۵ <

درفانون دریائی بین المللی آمده است که کشتی های جنگی، در تنگه های دریائی که آبهای سرزمینی در آن در جریانند، تحت شرایط مشخصی اجازه عبور دارند. البته به این مسئله همچنین اضافه می شود که آنها (کشتی های جنگی) موظف به عبوری پیوسته و سریع و آشکاراند. برای مثال، جاسوسی نکنند. زیر دریائی ها اجازه دارند در آبهای کشورهای بیگانه تنها از طریق حرکت در زیر آب عبور کنند. از همه مهمتر قانون "Innocent Passage" است. این قانون می گوید که عبور کشتی های جنگی نباید صلح، نظم و امنیت کشورهای را که در کرانه آن آنها قرار دارند را به خطر بیاندازد. با توجه به تهدید به جنگ دائمی دولت آمریکا بر علیه ایران که در حال حاضر در بعد وسیعی تکیه بر نیروی دریائی آمریکا دارد، طبیعتا این شک وجود دارد که آیا اصولا در این مورد مشخص آنها به قانون دریائی سازمان ملل توجه می کنند؟ در قوانین دریائی سازمان ملل آمده است که کشورهای ساحلی زمانی می توانند اجازه گذر کشتی های جنگی از طریق آبهای کشورشان را ممنوع سازند که امنیت خویش را در خطر ببینند. آمریکا تا کنون قوانین دریائی سازمان ملل را تأیید ننموده است. از این روی آنها به هیچ وجه مشروعیتی برای این قوانین قائل نیستند که اصولا بتوان آنها را به بندهای قانونی آن توجه داد. دولت آمریکا قبل از همه ناراحت از محدودیت های این قوانین است: ممنوعیت زیر دریائی ها برای گذر از تنگه های دریائی و همچنین ممنوعیت جاسوسی.

حق گزینش: جنگ دریائی محدود؟

آغاز نمودن جنگی که سال ها است بر علیه ایران طرح ریزی گشته، در مرحله نخست توسط آکسیون های نظامی محدود در تنگه هرمز، می توانست برای دولت آمریکا برخی جنبه های مثبت داشته باشد و این بخش با استدلال هائی در رابطه است که آغاز جنگ بر روی دریا را به طور سنتی برای آمریکا اینچنین جذاب می سازد. دو دلیل اساسی برای اینکه تصادمات بر روی دریا ها در زمان مناسب و به اندازه کافی کنترل نشوند، غالبا اشکالات ناروشن حقوقی و موقعیت ناروشن آنها می باشند. علت ها و بهانه ها برای استفاده از تسلیحات بر روی آبها، نسبتا آسان بدست می آیند و سریعا می توان دست به اسلحه برد. از این رو اگر چند روز بعد از واقعه معلوم گردد که ادعاها بر مبنای واقعیت نبوده اند، برای تصحیح اشتباهات می تواند دیگر دیر باشد. البته بعدا دولت هم می تواند با انداختن مسئولیت به گردن یک خطاکار

قابل بخشش در محل، خود را توجیح نماید. و دقیقا تاریخ دوره خدمت رؤسای جمهور آمریکا نشان می دهد که آنها دلائل جنگ را آنچنان طراحی کرده اند که چه مردم آمریکا و چه افکار عمومی بین المللی، با وجود بارها زیان دیدن، اما تا کنون هوشیار نشده اند. اما در کنار استدلال های اساسی، از دید دولت آمریکا همچنین دو دلیل دیگر برای آغاز جنگ بر علیه ایران از طریق تنگه هرمز وجود دارد: اول اینکه این مسئله برای آمریکا بهترین شانس خواهد بود تا بدان وسیله دولت های شبه جزیره عربی را مجبور به قرار گرفتن در جبهه علیه ایران سازد و دوم اینکه، خود را بعنوان کم و بیش محافظ بی غرض و بی طرف تامین انرژی متروپل های سرمایه داری نشان دهد. از طریق تنگه هرمز تقریبا یک چهارم مصرف نفت جهان حمل و نقل می شود. ژاپن ۷۵ درصد نفتش را از طریق این تنگه حمل می کند و دولت های اتحادیه اروپا خیلی بیشتر به رفت و آمد آزاد کشتی ها در این تنگه وابسته اند تا خود آمریکا. در این رابطه ما باید جنگی دریائی را که مدتها است به فراموشی سپرده شده است بخاطر بیاوریم. جنگی که ایالات متحده آمریکا در سال های ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸ در تنگه هرمز بر علیه ایران انجام داد. اسم رسمی آمریکا برای این جنگ «عملیات ارنست ویل» نام داشت که آنزمان در ابتدا توسط جنگ کشتی های نفتکش شروع گردید و بخشی از جنگ ۸ ساله میان عراق و ایران که در سال ۱۹۸۰ از سوی صدام حسین آغاز گردید، بود. در ابتدا عراق به کمک تسلیحات هوائی پیشرفته ای که از فرانسه دریافت کرده بود، به تاسیسات استخراج نفت و مخازن و تانکرهای ایران حمله نمود. از این طریق صادرات نفت ایران برای مدتی کاملا فلج گردید. ایران هم در پاسخ، به تانکرهای کشورهای عربی که از جنگ عراق پشتیبانی مالی می کردند حمله کرد و تلاش نمود بخشی از تنگه هرمز را مین گذاری کند. بعد از آن دولت کویت از آمریکا رسما خواست که تانکرهای نفتکش را محافظت نماید. که این امر از سال ۱۹۸۷ به عهده نیروی دریائی آمریکا قرار گرفت. به این طریق بارها برخوردهای نظامی در این تنگه انجام گرفت و کشتی های جنگی آمریکائی، توسط مین ها، در تنگه هرمز خسارت دیدند. از ماه ژوئیه ۱۹۸۷ نیروی دریائی آمریکا از طریق عملیات ویژه به پشتیبانی پرداخت و با ناوچه ها و هلیکوپترهای جنگی اش، بطور تهاجمی، با موفقیت های بسیار بر علیه کشتی های جنگی و پایگاه های ایرانی عمل نمود.

غمناک ترین واقعه آنزمان، سقوط هواپیمای مسافری ایرانی در تاریخ سوم جولای ۱۹۸۸ بود که توسط کشتی جنگی آمریکائی «او اس وینسنس» انجام پذیرفت. بهانه و عذر باور نکردنی آنها این بود که: کسانی که مسئول این کار بودند این هواپیما را با هواپیمای «اف ۱۴ توم کات» اشتباه گرفته بودند. «اف ۱۴» ها هواپیماهای جنگی بودند که آمریکا در زمان شاه به ایران فروخته بود. تمامی ۲۷۵ سرنشین هواپیما به اضافه خدمه هواپیما در این سقوط کشته شدند. دولت آمریکا عذرخواهی از ایران را رد کرد و ادعا نمود که کشتی جنگی وینسنس رفتاری مناسب داشته است.

بررسی های سال های اخیر از این حکایت می کنند که آمریکا امروز در یک جنگ محدود تنگه هرمز بر علیه ایران، بر هدف های بیشتری نسبت به سال های ۱۹۸۷-۱۹۸۸ نشانه خواهد گرفت. مثلا نیروی دریائی و نیروهای ویژه می توانند، مهمترین پایگاه ها و تاسیسات رادار سواحل و جزایر ایران را مجموعا منهدم سازند.

اساسا یک چنین جنگی به لحاظ محدودیت مکانی، آلترناتیو ممکن برای مدل بزرگ حملات هوائی است که در آن، در فاصله چند ساعت، به بیش از ۱۰ هزار هدف در ایران، از همه نوع از جمله ساختمان های دولتی، مراکز فرماندهی ارتش، مراکز تامین انرژی، تاسیسات اتمی و... حمله شده و تا آنجائی که می شود آنها را منهدم خواهد نمود. □

در ۳۰مین سالگرد

قیام بزرگ مردم تبریز

در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶

یاد مبارزان و جانبازان

این حرکت که نقطه عطفی

در مبارزات ضد رژیم

دیکتاتوری و وابسته شاه

و مبارزات ضد امپریالیستی

مردم ایران بود

را گرامی میداریم

اعتراض و تظاهرات در کوی دانشگاه

تحصن دانشجویان معترض علی رغم سردی هوا تا ساعت ۱۰ ادامه پیدا می کند و در این لحظه دانشجویان با اعلام مطالبات خود اعلام می کنند که این تجمع تا برآورده شدن مطالبات، هر شب از ساعت ۷ تا ۱۰ شب ادامه خواهد یافت.



مطالبات دانشجویان بدین شرح است :

۱. تهیه منشور حقوق صنفی دانشجویان.
۲. بهبود وضعیت رفاهی کوی دانشگاه تهران.
۳. بهبود غذای کوی.
۴. برقراری مجدد سرویس های ایاب و نهاب دانشجویان از خوابگاه به دانشگاه و بر عکس که از اول امسال همراه با تفکیک این سرویس ها به سرویس دختران و پسران، زمان آن نیز محدود شده بود. دانشجویان خواهان کار این سرویس ها از ساعت ۷ صبح تا ۷ بعد از ظهر برای پسران و تا ۱۰ شب برای دختران شدند.
۵. آزادی دانشجویان سیاسی دربند.
۶. توقف احضار فعالین دانشجویی سیاسی و صنفی به کمیته های انضباطی. □

آوای دانشگاه - جمعه ۵ بهمن ۱۳۸۶

بنا بر گزارشات رسیده به «آوای دانشگاه»، امروز دانشجویان ساکن در کوی دانشگاه، در اعتراض به مشکلات صنفی، دست به اعتراض زدند. این دانشجویان در اعتراض به کیفیت پایین غذا، از خوردن آن خودداری کردند و غذاها را بر روی زمین ریختند و در سلف، تحصن کردند. این دانشجویان که شاهد عدم پاسخگویی مدیریت کوی دانشگاه بودند، در ادامه اعتراضات خود در محوطه کوی دست به راهپیمایی زدند و در مقابل در اصلی کوی دانشگاه تجمع کردند. دانشجویان در این راهپیمایی با سر دادن شعارهایی، نسبت به سرکوب جنبش دانشجویی، احضار دانشجویان به کمیته های انضباطی، بازداشت گسترده دانشجویان، مشکلات صنفی و... اعتراض کردند.

این دانشجویان که تعدادشان به ۵۰۰ تن می رسید، با شکستن سد نیروهای انتظامات وارد خیابان امیرآباد شدند. با فاصله کوتاهی از حضور دانشجویان در خیابان، نیروهای ضد شورش نیز وارد محل شدند. اما با گذشت زمان بر تعداد دانشجویان افزوده شد و به حدود ۱۰۰۰ نفر رسید. ظاهرا درگیری هایی نیز میان دانشجویان و نیروهای ضد شورش صورت گرفته است.

ادوارنیوز - شنبه ۶ بهمن ۱۳۸۶

ناآرامی در کوی دانشگاه تهران که از ظهر روز جمعه و در اعتراض به مسائل صنفی آغاز شده بود از غروب امروز (شنبه) با تجمع بیش از هزار دانشجوی ساکن این کوی در برابر سلف کوی دانشگاه تهران از سر گرفته شد. دانشجویان خشمگین با حرکت به سمت درب اصلی کوی دانشگاه این درب را خرد کرده و وارد خیابان امیرآباد شده اند. این درحالی است که ده ها پلیس ضد شورش و پلیس موتور سوار کنترل خیابان امیرآباد و اطراف کوی دانشگاه را در دست گرفته اند.

حضور انبوه نیروهای امنیتی و انتظامی موجب تحریک دانشجویان شد و برخی از گزارش ها، از سنگ اندازی دانشجویان به سمت گارد ضد شورش و درگیری دانشجویان خارج شده از کوی با پلیس حکایت دارد. برخی دانشجویان در این درگیری توسط پلیس مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند.

گزارش های تکمیلی حاکی است در ساعت ۲۱ دست کم دوهزار دانشجوی ساکن کوی در خیابان امیرآباد تجمع کرده اند و فرهادی مدیر کوی در حال گفتگو با دانشجویان و تلاش برای بازگرداندن ایشان به داخل محوطه کوی است.

۱۰ بهمن، روز همبستگی وبلاگ نویسان ایرانی با دانشجویان دربند

ما جمعی از وبلاگ نویس ها تصمیم گرفته ایم که نام وبلاگ های خود را در این روز به «۱۰ بهمن، روز حمایت وبلاگ نویس های ایرانی از آزادی دانشجویان دربند» تغییر دهیم.

به امید آزادی تمامی یارانمان

۳۰ دی ۱۳۸۶ - ۲۰ ژانویه ۲۰۰۸



نیست تردید زمستان می گذرد

وز پی اش پیک بهار

با هزاران گل سرخ

بی گمان می آید...

بهار سبز و زیبای طبیعت در حالی در راه است که تعداد زیادی از همکلاسی ها و دوستانمان هنوز در بندند. طی یک ماه و نیم گذشته تعداد زیادی از دانشجویان در شهرها و دانشگاه های مختلف به خاطر برگزاری یا شرکت در مراسم ۱۶ آذر دستگیر شده و در زندان نگهداری می شوند. در این مدت به خانواده های این دانشجویان اجازه ملاقات با فرزندان شان داده نشده و تنها تماس های کوتاه تلفنی انجام شده است

این خانواده ها که تحت فشارهای روحی و نگرانی شدید به سر می برند، بارها به دستگیری فرزندان خود اعتراض کرده و خواهان آزادی دانشجویان زندانی شده اند.

علیرغم تلاش های بسیاری که برای آزادی این دانشجویان صورت گرفته، تا کنون همچنان تعداد زیادی از این عزیزان در زندان به سر می برند و حتی هنوز به تعدادی از این دانشجویان اجازه مکالمه تلفنی هم داده نشده است.

ضمن همدردی با خانواده های این عزیزان و به احترام فرزندان آزادی خواه و عدالت طلب ایران که تعدادی از آنها وبلاگ نویس نیز هستند.

بازهم چوبه‌های دار، بازهم اعدام ۱۳ تن دیگر

برای لغو حکم اعدام مبارزه کنیم

در دومین روز سال نو میلادی، جمهوری اسلامی ایران ۱۳ تن دیگر را به جوخه مرگ سپرد. از جمله اعدام شدگان راحله زمانی، زن جوان ۲۷ ساله و مادر دو کودک است که به دلیل قتل شوهر خود در جریان یک مشاجره خانوادگی، به مرگ محکوم شده بود. خانم زمانی طی یک اعدام دسته جمعی در زندان اوین به همراه ۷ مرد به دار آویخته شده است. در این روز همچنین ۳ مرد نیز به جرم قاچاق مواد مخدر در قم و ۲ تن دیگر در زاهدان اعدام شده‌اند.

در کشور ما تنها طی سال ۲۰۰۷، بیش از ۲۰۰ نفر اعدام شده‌اند. در حال حاضر بیش از ۱۵۰ نفر نیز در زندان‌ها، حکم اعدام گرفته‌اند و در انتظار اجرای حکم خود نشسته‌اند. فقط در اهواز ۸ نفر در معرض خطر اعدام فوری قرار دارند.

جمهوری اسلامی، برخلاف درخواست سازمان ملل و نیز مجامع مدافع حقوق بشر همچنان بر صدور احکام اعدام و اجرای این احکام پافشاری می‌کند. در قرن بیست و یکم بر مردم ایران کسانی حکومت می‌کنند که از اعماق تاریخ سر برآورده‌اند و جامعه امروزی ایران را با قوانین هزار سال پیش اداره می‌کنند.

اکنون سال‌ها است که در اغلب کشورهای جهان مجازات اعدام لغو شده است. در برخی کشورها نیز با وجود این که هنوز به صورت قانونی این حکم وجود دارد، اما اجرا نمی‌شود. جمهوری اسلامی از جمله معدود کشورهایی است که نه تنها هنوز مرتکب این جنایت «قانونی» می‌شود، بلکه نسبت به جمعیت سرانه کشور، مقام نخست را در اجرای احکام مرگ دارا است.

ما مجامع و نهادهای بین‌المللی مدافع حقوق بشر، رسانه‌های عمومی جهانی، احزاب و سازمان‌های سیاسی را فرا می‌خوانیم که دست در دست هم برای لغو حکم اعدام و به ویژه اقدام برای جلوگیری از کشتن کسانی که در ایران در معرض احکام مرگ قرار دارند، مبارزه کرده و به هر طریقی، مانع اجرای احکام آنها شوند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ضمن ابراز انزجار از اعدام سیزده تن از شهروندان ایرانی، این اعدام‌ها را، که توسط حکومت ایران اعمال میشود، محکوم دانسته و مبارزه برای لغو اعدام را از وظایف آزادی‌خواهان می‌داند.

۱۵ دی ۱۳۸۶ - ۵ ژانویه ۲۰۰۸

ترور بی نظیر بوتو را شدیداً محکوم می‌کنیم!

دیروز ۶ دیماه ۱۳۸۶ خانم بی‌نظیر بوتو نخست وزیر سابق و رهبر کنونی حزب مردم پاکستان، پس از پایان سخنرانی در میتینگ انتخاباتی خود در شهر راولپندی، هدف سوء قصد یک تروریست قرار گرفت و کشته شد. بلافاصله پس از ترور خانم بوتو، فرد سوء قصد کننده خود را منفجر نمود. در اثر این انفجار و در نتیجه این عملیات انتحاری، ۲۰ تن دیگر نیز کشته شدند.

بی‌نظیر بوتو در ماه اکتبر نیز پس از حدود هشت سال که در خارج پاکستان می‌زیست، به هنگام بازگشت برای شرکت در انتخابات پاکستان، در مسیر حرکتش از فرودگاه کراچی هدف بمب‌گذاری انتحاری قرار گرفت. در نتیجه این عملیات انتحاری ده‌ها تن کشته شدند.

هر چند که نوع ترور و مجموعه شواهد حاکی از انجام این اقدام توسط بنیادگرایان اسلامی است، اما طرفداران خانم بوتو، دولت پرویز مشرف را از مسئولیت مبرا نمی‌کنند.

افراطیون اسلامی امروز در پاکستان در تار و پود قدرت و در بالاترین رده‌های نظامی نفوذ دارند. بسیاری از سرکردگان نظامی در پاکستان با بنیادگرایان اسلامی اگر همراه نباشند، هم مسلک‌اند. امکاناتی که در اختیار بنیادگرایان در پاکستان قرار دارد بسیار وسیع و پر دامنه است. جریان تروریستی القاعده در مناطقی از پاکستان آزادانه حرکت می‌کند. در چنین کشوری ترور خانم بوتو چندان دور از انتظار نبود.

اتحاد کار

شماره ۱۵۱

بهمن ۱۳۸۶ - فوریه ۲۰۰۸

ETEHAD KAR

February 2008

Vol. 14 - No. 151

تماس با روابط عمومی سازمان:

نامه‌های خود را به آدرس زیر

- از یکی از کشورهای خارج -

برای ما پست کنید.

آدرس سازمان در فرانسه:

AZAMI

116 RUE DE CHARENTON

75012 PARIS, FRANCE

آدرس پست الکترونیکی سازمان:

etehadefadaian@wanadoo.fr

info@etehadefadaian.org

آدرس صفحه سازمان در اینترنت:

www.etehadefadaian.org

تلفن: +۳۳ ۶۲۰۵۱۴۱۱۲

فاکس: +۴۹ ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷

بها معادل: ۱/۵ یورو

با این ترور وضعیت ناآرام پاکستان نا آرام‌تر شده است. در فاصله کمتر از یک روز پس از ترور، به بسیاری از فروشگاه‌ها، پاسگاه‌های پلیس، بانک‌ها، اتومبیل‌ها و به اغلب مکان‌هایی که وابسته به قدرت حاکم است، در شهرهای مختلف حمله شده و به آتش کشیده شده‌اند و در نتیجه درگیری‌ها، تعداد دیگری از مردم کشته شده‌اند. با چنین وضعی، سرنوشت انتخاباتی که قرار بود در تاریخ ۸ ژانویه برگزار شود، در ابهام فرو می‌رود.

ناآرامی در این کشور که نظامیان بنیادگرا در آن نفوذ بالایی دارند، کشوری که به بمب اتمی نیز مجهز است، کشوری که با همسایگانی چون هند روابط متشنج داشته و کمتر ماهی است که در نتیجه درگیری فرقه‌های مذهبی تعدادی کشته نشوند، این ترور وضعیت را بازهم پیچیده‌تر کرده و در خدمت بی‌ثباتی بیشتر در منطقه درمی‌آید. افزایش ناآرامی در منطقه بحرانی خاورمیانه نمی‌تواند موجب نگرانی نیروهای دموکرات و آزادیخواه نباشد.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ترور خانم بی‌نظیر بوتو را به شدت محکوم کرده، توجه همه نهادها و سازمان‌های دموکراتیک و مجامع مدافع حقوق بشر را به خطر گسترش این پدیده شوم جلب کرده، از آنها می‌خواهد که برای برخورد با ریشه‌های زایش و پرورش تروریسم، متحدانه مبارزه و چاره‌اندیشی کنند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۷ دیماه ۱۳۸۶ برابر ۲۸ دسامبر ۲۰۰۷